

قطع تمامی تلفن های زندانیان بند ۳۵۰

شعارهای اعتراض آمیز زندانیان در کابین های ملاقات

روسیه: سخنان احمدی نژاد غیر مسئولانه است

آرپی جی ساخت ایران در دست طالبان

فرانسه خواستار آزادی عماد الدین باقی شد

انتقاد ایران و روسیه از اتحادیه اروپا

علی لاریجانی:

برخی می خواهند مشاجرات را عمیق و همه را

دلسرد کنند، برخی حرفهای سیاسی نباید

بیان شود

بازداشت جمعی از مسیحیان در مشهد

نقش ایران در افغانستان در آینه سندهای لو

رفته آمریکاییان

دلنوشته دختر داوود سلیمانی به مناسبت

تولدش

جمع آوری کودکان کار تلاش

برای پاک کردن صورت مساله است

آخرین گزارشات از اعتراضات، بازداشتها، زندان، و بیدادگاه ها

	"<"	" "	" "	" "
2				" "
10	" "	" "	" "	" "
11	" "	" "	" "	" "
12	" "	" "	" "	" "
14	" "	" "	" "	" "
16	" "	" "	" "	" "
17	" "	" "	" "	" "
19	" "	" "	" "	" "
20	" "	" "	" "	" "
20	" "	" "	" "	" "
22	" "	" "	" "	" "

با آمیختن با گیتی است که میتوان آموخت

منوچهر جمالی

معمار شعر سپید" بخش اول

پیدایش شعر سپید بخش دوم

حمید حمیدی

" سروده'ها: "

" سینا سرکانی، شهبلا بهار دوست

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و ناپدید گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

<http://www.akhbar-rooz.com>

شماره ی ۹۷

۵ مرداد ماه ۱۳۸۹



INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

تهیه و تنظیم:

شهبلا بهار دوست

خبرها و گزارش ها

کردیم، اما از خیلی چیزها هم حرف نزدیم به عمد. دلم می خواست به او بگویم می بینی اسلام ولایتی چگونه می تواند حتی سراب آزادی را نیز محو کند. در زندان به اندازه کافی زجرمان می دهند، خود دیگر نباید بر این زخم نمک بپاشیم.

می دانستم که لیلا به دنبال حرف دیگری بود. گفتم: نگران پدرت نباش. خیلی محکم است. مطمئن است که این روزها نیز خواهد گذشت. این را خود به من گفته بود. تو دختر پدر رادمردی هستی. چشمانش درخشید. هنوز درخشش چشمانش در ذهنم است.

آخرین باری که صدای لیلا را شنیدم داشت شهادت می داد که چه دیده است. حالا دیگر او جوانی پرصلابت شده که دغدغه ای انسانیت او را واداشته بود تا شهادت دهد. او آگاهانه خطر را به جان خریدار بود. به ما آموخته اند که در دادگاه نباید شهادت دروغ بدهیم، اما لیلا به خاطر راستگویی، و نه شهادت دروغ، به دوسال زندان محکوم شده است.

صدایش هنوز هم در گوشم است. صدای زن جوانی که همچون زنان دیگر ایران زمین و همچون جوانان این مرز و بوم به دنبال زندگی در سرزمینی است که در آن هیچ چیز ارزشی بیش از آزادی انسان نداشته باشد. آن را به دست خواهد آورد. آن را به دست خواهیم آورد.

سخنان احمدی نژاد غیر مسئولانه است



روسیه اتهامات محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، علیه دیمیتری مدودف رئیس جمهوری روسیه را رد کرده و سخنان او را بی حاصل و غیر مسئولانه قلمداد کرد.

دیمیتری مدودف رئیس جمهوری روسیه، ۱۲ جولای در جمع سفرای خارجی گفته بود که ایران در حال نزدیک شدن به توان ساخت تسلیحات هسته ای است.

محمود احمدی نژاد نیز در واکنش به مدودف گفت که اظهارات او آغازگر یک جنگ روانی است که آمریکا قصد دارد علیه ایران به راه بیندازد.

به گزارش رویترز، احمدی نژاد همچنین با انتقاد از این که رئیس جمهوری روسیه نباید وارد بازی آمریکا شود گفت که در آینده ای نزدیک جزئیاتی از این سناریو را که به دست آمریکا طراحی و نوشته شده و توسط تعدادی از کشورها که از روی نادانی و تحلیل غلط از آمریکا پیروی می کنند، اعلام خواهد کرد.

وزارت خارجه روسیه روز دوشنبه با انتشار بیانیه ای اعلام کرد که موضع مسکو در برابر برنامه هسته ای ایران مستقل و سازنده بوده و این کشور در تلاش است تا راه حلی سیاسی و دیپلماتیک برای برطرف کردن نگرانی های جامعه جهانی درباره ایران پیدا کند.

این بیانیه تصریح می کند که اظهارات رئیس جمهوری ایران تحریف کننده روش های عینی روسیه و سیاست مستقل و سازنده مسکو در رابطه با برنامه هسته ای به شمار آمده و مطلقاً قابل قبول نیست.

روسیه همواره از متحدان نزدیک ایران به شمار می آمد، اما به قطع نامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل در مورد دور چهارم تحریم ها علیه ایران رأی مثبت داد. این مسأله در طی ماه گذشته باعث واکنش مقامات ایرانی و انتقادهای تند آن ها علیه مسکو شده است.

این بیانیه همچنین می افزاید: به اعتقاد ما، مقامات ایران به جای ادبیات بی ثمر و نامسئولانه باید گام های سازنده و معینی در خصوص حل فوری اوضاع انتخاب کنند، همان کاری که مدت ها است روسیه و کلیه اعضای گروه ۵+۱ به آن اصرار می ورزند.

ایران روز دوشنبه اعلام کرد که حاضر است بدون هیچ گونه پیش شرطی مذاکرات برای ارسال اورانیوم را از سر بگیرد. این موضع ایران زمانی اتخاذ شد که اتحادیه اروپا تحریم های سختی را علیه برنامه اتمی ایران تصویب کرد. وزارت خارجه روسیه ابراز امیدواری کرده است که مذاکرات میان ایران و گروه ۵+۱ در اولین فرصت ممکن از سر گرفته شود.

غرب بیم دارد که ایران در تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته ای است اما ایران همواره این اتهام را رد کرده و عنوان می کند که برنامه هسته ای اش مسالمت آمیز است.

حبس به خاطر راستگویی



خبر کوتاه بود. مثل دادگاهش که فقط بیست دقیقه طول کشید. لیلا توسطی به دوسال حبس تعزیری محکوم شد؛ چون شاهد عینی یک جنایت وحشیانه در قلمرو حکومت ولایتی بود. بدتر این که او در برابر چشم میلیون ها انسان در سرتاسر کره ای خاکی شهادت داده بود که نیروی انتظامی ولی فقیه با خونسردی و در عین حال سببیت کامل، انسان معترضی را با اتومبیل زیر گرفته و فرار کرده است. لیلا را از کودکی می شناختم. با چهره ای معصومانه همچون فرشتگان. در خانواده ای به دنیا آمده است که پدرش از یاران مهندس بازرگان بود و اهل مبارزه ای مسالمت آمیز، و مادرش معلم. هر دو مذهبی و هر دو دوستدار ایران.

پدرش در دوران حکومت جمهوری اسلامی چندین بار به زندان افتاده است. هم در زمانی که بنیانگذارش هنوز زنده بود و هم پس از او در دوران سازندگی و در زمانه ای اصلاحات؛ و هم اینک که همان مفتخران به سازندگی و اصلاحات نیز به سادگی به زندان می افتند که بی شبهه، خود در زایش و رشد این وضعیت موثر و مقصرند.

سردار سازندگی آقای هاشمی رفسنجانی در دورانی که سحابی و بازرگان را طلحه و زبیر زمان می نامیدند، به دفتر حزبشان حمله و یاران آنها را در زندان شکنجه می کردند. او حتی اگر رضایت به این اعمال نداشت - که باور نمی کنم - اما دم بر نمی آورد. هاشمی احتمالاً در خواب هم نمی دید که روزی خودش را طلحه یا زبیر زمان بنامند.

لیلا توسطی
رئیس جمهور اصلاحات جمهوری اسلامی - سید محمد خاتمی - نیز هنگامی که انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ را که هم در دور اول و هم در دور دوم لبریز از تقلب بود و داد کروی و هاشمی را در آورده بود، سالم ترین و پاک ترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی نامید و کاری کرد که آن دوتن از پی بی عدالتی، دست به سوی آسمان بلند کنند. باورش نمی شد که یاور همیشه مومن ولی فقیه در کیهان، در کمال خونسردی و بدون کمترین حجب و حیا و در روز روشن او را به ترور و حذف فیزیکی تهدید کند.

آخرین باری که لیلا را دیدم نوجوانی برومند شده بود. من از زندان بیرون آمده بودم، اما پدرش هنوز در زندان ۵۹ سپاه بود. پس از تحمل ماه ها سلول انفرادی، هشت روز آخر زندان را با محمد توسطی - پدر لیلا - هم سلول بودم. پس از رهایی از زندان، به خانواده اش پیغامها و خبر سلامتی و روحیه بالای او را رسانده بودم.

حالا در دادگاه انقلاب تهران جمع شده بودیم تا به اصطلاح دادگاهمان برگزار شود. عین همان دادگاه های مضحکی که به صورت گروهی پس از کودتای انتخاباتی خرداد سال ۱۳۸۸ برگزار شدند. با این تفاوت که رسانه ای نشد. هر چند که کل جلسات دادگاه با دوربین فیلمبرداری ضبط شد.

پیش از شروع دادگاه، لیلا نزد من آمد. می دانست که در آن جمع آخرین کسی بودم که پدرش را درون زندان دیده ام. از او پرسید. با نگاهی معصومانه، اما نگران. خیلی دلش می خواست بداند که پدرش در زندان چگونه بوده است. به او گفتم وقتی مرا به سلول پدرت بردند به شدت سرما خورده بودم. تا سه روز نگذاشتم ظرف های غذا را بشوید و مراقبتش بودم تا حالش بهتر شد.

در آن هشت روز کلی با هم حرف زدیم و خود را در تجربه های یکدیگر سهیم

حد تأثیر تحریم‌ها علیه ایران بر معاملات شرکت‌های اتریشی

اروپا تحریم‌های شدیدی را علیه ایران مقرر کرده است. صدها شرکت اتریشی با ایران معامله دارند. اما این شرکت‌ها به طور مستقیم متأثر از این تحریم‌ها نخواهند بود، چون کالاهای آنها را نمی‌توان برای مقاصد نظامی استفاده کرد. حدود چهار سال است که تحریم اقتصادی علیه ایران اعمال می‌شود. شرکت‌های آمریکایی اجازه معامله با ایران را ندارند. شرکت‌های اتریشی‌ای چون کنسرن نفت و گاز Q O X در معامله با ایران عقب نشینی کرده‌اند. در سال ۲۰۰۶ Q O X درباره انجام معاملات گازی با ایران مذاکره کرده بود که در این میان این قرار را به هم زده است.

اما به گفته میسبیل فریدل، نماینده تجاری اتریش در تهران، هنوز به قدر کافی شرکت‌های اتریشی‌ای هستند که با ایران داد و ستد کنند. وی در مصاحبه با رادیوی دولتی اتریش گفت، بین ۷۰۰ تا ۷۵۰ شرکت اتریشی به طور مرتب با ایران در معامله هستند.

در مجموع حجم معاملات با ایران در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۴۰۰ میلیون یورو بوده که حدود ۳۳۰ میلیون یورو آن را صادرات تشکیل می‌دهد است. میسبیل فریدل در این باره گفت: «بیشترین بخش صادرات اتریش به ایران تا کنون آسیبی از تحریم‌های علیه ایران ندیده است، چون بیشتر کالاهای صادراتی به ایران مصرفی هستند، برای مثال کالاهای خوراکی و بسته‌بندی». در حال حاضر کالایی نیست که از اتریش به ایران صادر شود و در فهرست تحریم‌ها باشد. برای همین، نماینده تجاری اتریش در تهران فکر نمی‌کند که شرکت‌های اتریشی خسارت زیادی را به‌خاطر تحریم‌های جدید علیه ایران متحمل شوند.

اما به هر حال بر مخرج این شرکت‌ها به طور غیرمستقیم افزوده خواهد شد، چون اتحادیه اروپا روابط خود با ۸ بانک ایرانی را قطع خواهد کرد و در نتیجه پرداخت پول دشوار خواهد شد. همچنین هزینه بیمه و حمل و نقل افزایش خواهد یافت، زیرا پس از تشدید تحریم‌ها ایران به عنوان کشوری دسته‌بندی خواهد شد که سفر به آن پرخطرتر از سابق شده است.

فرانسه خواستار آزادی عمادالدین باقی شد

خبرگزاری هرانا - سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه ضمن مطرح کردن درخواست آزادی عمادالدین باقی تأکید کرد که این درخواست دولت فرانسه تنها شامل حال این روزنامه‌نگار و نویسنده مدافع حقوق بشر نشده و در واقع فرانسه خواستار آزادی کلیه کسانی است که در جمهوری اسلامی ایران به ناحق بازداشت شده‌اند.

وزارت امور خارجه فرانسه امروز (سه شنبه) از جمهوری اسلامی ایران خواست به آزادی بیان شهروندان و آزادی مطبوعات و رسانه‌ها احترام بگذارد و عمادالدین باقی، روزنامه‌نگار و نویسنده و مدافع حقوق بشر را از زندان آزاد کند. «رژیم دژتپکت (D t g t p c t)»، سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه ضمن مطرح کردن درخواست آزادی عمادالدین باقی تأکید کرد که این درخواست دولت فرانسه تنها شامل حال این روزنامه‌نگار و نویسنده مدافع حقوق بشر نشده و در واقع فرانسه خواستار آزادی کلیه کسانی است که در جمهوری اسلامی ایران به ناحق بازداشت شده‌اند.

سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه گفت این کشور از محکوم شدن عمادالدین باقی به یک سال زندان و پنج سال محرومیت از فعالیت سیاسی عمیقاً نگران است.

«برنارو الو» گفت دولت پاریس این تصمیم ایران را در ارتباط با یک مدافع برجسته حقوق بشر محکوم می‌کند. این سخنگو یادآور شد که فرانسه در سال ۲۰۰۵ جایزه حقوق بشر را برای مبارزات عمادالدین باقی در راستای لغو مجازات اعدام به او اهداء کرده است.

خبرگزاری فرانسه یادآوری می‌کند که عمادالدین باقی که جوایز متعدد دیگری را نیز به خاطر مبارزات پیگیر خود در دفاع از حقوق شهروندان و به ویژه زندانیان از آن خود ساخته است در وضعیت جسمی بسیار نامساعدی به سر می‌برد و با بیماری‌های متعددی درگیر است و بازداشت او و نگاه داریش در زندان مشکلات او در این عرصه را تشدید کرده است.

آرپی‌جی ساخت ایران در دست طالبان

" < "



در حالی که مقامات جمهوری اسلامی از جمله محمود احمدی‌نژاد حمایت خود از طالبان برای ایجاد بی‌ثباتی در افغانستان را انکار می‌کنند، روزنامه وال استریت جورنال روز سه‌شنبه در گزارشی بر اساس اسناد افشاشده ارتش آمریکا گفت که همکاری ایران با القاعده گسترده‌تر از آن است که تصور می‌شد. روز یکشنبه، سوم مردادماه، بیش از ۹۲ هزار سند سری ارتش آمریکا درباره جنگ افغانستان توسط وبسایت ویکی‌لیکس افشا شد که بخشی از آنها به نقش تهران در حمایت‌های پنهان مالی، تسلیحاتی، آموزشی و پناه دادن به شورشیان طالبان در خاک خود به منظور مبارزه علیه نیروهای ائتلاف در افغانستان اختصاص داشت.

روزنامه آمریکایی وال استریت جورنال بر اساس همین اسناد به نقش جمهوری اسلامی در فرارادهای فروش اسلحه بین کره شمالی و شبه‌نظامیان مستقر در پاکستان و به‌ویژه گلبدین حکمتیار و القاعده اشاره کرده است. این روزنامه از جمله به گزارش‌هایی متعلق به سپتامبر ۲۰۰۹ اشاره کرده است که حاکی از استفاده طالبان از سلاح‌ها و مهمات ایرانی و از جمله آرپی‌جی‌هایی است که روی آنها به زبان فارسی نوشته شده بود: «ساخت ایران ۱۰». این در حالی است که دوشنبه شب در نخستین واکنش مقامات جمهوری اسلامی به انتشار اسناد جنگ آمریکا در افغانستان و نقش حکومت ایران در بی‌ثباتی این کشور، محمود احمدی‌نژاد اتهام حمایت دولت خود از نیروهای شبه‌نظامی طالبان و ایجاد بی‌ثباتی در افغانستان را انکار کرد.

خبرگزاری فرانسه بر اساس مصاحبه تلویزیونی آمریکایی سی‌بی‌اس با رئیس جمهور ایران در آخرین ساعات روز دوشنبه می‌گوید آقای احمدی‌نژاد ضمن رد حمایت از هر گروهی گفته است که «ما فقط و فقط از مردم افغانستان حمایت می‌کنیم».

در همین حال دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل نیز اتهام هر گونه ارتباط ایران با گروه‌های افراطی سنی را رد کرده است. به گزارش وال استریت جورنال از اسناد وبسایت ویکی‌لیکس، گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان، و مشاور مالی اسامه بن لادن در نوامبر سال ۲۰۰۵ از ایران به کره شمالی سفر کرده‌اند تا قرارداد خرید راکت‌های کنترل از راه دور را به سرانجام برسانند. در بخشی از گزارش روزنامه بریتانیایی گاردین از این اسناد نیز آمده است که دولت ایران به رهبران طالبان پیشنهاد کرده که حاضر است در ازای کشتن هر سرباز افغان مبلغ ۱۷۴۰ دلار (صد هزار افغانی) [واحد پول افغانستان] و در ازای کشتن هر مقام دولتی این کشور مبلغ ۳۴۸۰ دلار (۲۰۰ هزار افغانی) بپردازد.

بیشتر نیز در اوایل فروردین‌ماه روزنامه بریتانیایی ساندی تایمز از قول چند تن از رهبران طالبان اعلام کرده بود که صدها نیروی طالبان به کمک ایران در اردوگاهی در زاهدان برای ساخت بمب کنار جاده‌ای و عملیات تخریبی آموزش دیده‌اند.

وال استریت جورنال همچنین بر اساس سندی متعلق به آوریل سال ۲۰۰۷ می‌گوید دو ماه پیشتر القاعده به کمک جمهوری اسلامی ۷۲ موشک هوا به هوا از الجزایر خریداری کرده، و آنها را در زاهدان پنهان کرد تا بعداً قاچاقی به داخل افغانستان انتقال دهد.

سند دیگری متعلق به همین سال، سال ۲۰۰۷، حاکی از آن است که دولت ایران به ۹۰ عضو پارلمان افغانستان جمعاً مبلغ چهار میلیون دلار پرداخت کرده است. در اسناد طبقه‌بندی شده‌ای که روز یکشنبه در مورد جنگ افغانستان افشا شد، انگشت اتهام در ایجاد بی‌ثباتی در این کشور و نیز تقویت شبه‌نظامیان طالبان به سوی پاکستان و ایران نشانه رفته است.

بر اساس این اسناد، سازمان اطلاعاتی پاکستان نیز به سازماندهی مبارزه شبه‌نظامیان طالبان علیه نیروهای آمریکایی، از طریق ملاقات با مقامات ارتش طالبان، متهم شده است.

علی لاریجانی: برخی می‌خواهند مشاجرات را عمیق و همه را دلسرد کنند، برخی حرف‌های سیاسی نباید بیان شود



رئیس قوه مقننه در ادامه با تاکید بر اینکه باید میثاق ببندیم که مقاوم و با اراده ایستاده‌ایم، به موضوع هسته‌ای اشاره کرد و گفت: هر چه آنها قطعنامه صادر کنند، اراده ملت ایران قوی‌تر خواهد شد و خواهند دید که مردم پاسخ آنها را می‌دهند.

لاریجانی تصریح کرد: دشمنان برخی کارهای کودکانه در منطقه انجام می‌دهند و در لبنان نیز سر و صدا می‌کنند تا سازش خود را در فلسطین سامان دهند. در حالی که چشمان بیدار مشاهده می‌کند که آنها از یکسو در کنگره ایران را تحریم می‌کنند و از سوی دیگر حرف‌هایی را می‌زنند. اما اوباما بدانند که ملت ایران دست آنها را خوانده است و اهل جهاد است.

وی با اشاره به فرهنگ جهادی در میان رزمندگان اظهار داشت: دنیاطلبی در جبهه و بین رزمندگان وجود نداشت و باید این میراث را محترم شمرد. مبادا مسائل مهمی که در هشت سال دفاع مقدس در کشور جاری بود، دستخوش سیاست‌ورزی شود و سیاست‌ورزان بخواهند از آن سوءاستفاده کنند. زیرا آن فرهنگ متعالی دستاورد بزرگی بود؛ ولی برخی می‌خواهند آن را وارد مناقشاتی کنند که صحنه جنگ مطرح نبود.

وی با بیان اینکه امام(ره)، مهر تائید بر اخلاص بسیجیان زد، گفت: امروز بعد از سال‌ها نباید آن دستاوردها و فرهنگ مهم جهادی را تحت تاثیر مسائل سیاسی برد، زیرا در جنگ همه مردم مشارکت داشتند.

وی با بیان اینکه چیزی که امروز می‌تواند موتور محرک ملت ایران باشد، وحدت کلمه است، افزود: برخی مناقشات خرد در کشور وجود دارد که ممکن است جنبه تخصصی داشته باشد. اما نباید باعث تبدیل به کورت و ایجاد دودستگی شوند. برخی حرف‌های سیاسی به نظر من نباید بیان شود و تعجب می‌کنم که چرا زده می‌شوند. زیرا در نتیجه آنها فقط دشمن خرسند می‌شود که در کشور درگیری بین نهادها و دودستگی ایجاد شده است. در حالی که رزمندگان اختلاف و دودستگی را نمی‌خواستند. گاهی لزومی به زدن حرف‌های سیاسی نیست. ایجاد درگیری بین نهادها و زدن حرف‌هایی که ملت را دسته‌بندی کند به نفع نظام نیست و رزمندگان و مجاهدان مرصاد ایجاد اختلاف را نمی‌خواستند.

رئیس قوه مقننه همچنین تصریح کرد: آن کسانی هم که در داخل خیال می‌کنند خارجی‌ها می‌توانند به آنها کمک کنند، اشتباه می‌کنند. همان‌گونه که آمریکا و دیگر کشورها نتوانستند به منافقین کمک کنند، به آنها نیز نمی‌توانند کمک کنند. لذا از تاریخ پند بگیرند و فکر نکنند اگر دشمنان برای آنها هورا می‌کشند، به آنها کمک خواهند کرد بلکه از رفتار آنها سوءاستفاده می‌کنند.

لاریجانی اظهار داشت: برخی افراد در داخل دنبال آن هستند تا مشاجرات را عمیق کنند و همه را دلسرد کنند. در حالی که دسته‌بندی کردن مردم و زدن تهمت بلاوجه به افراد کار درستی نیست و امروز نیازمند وحدت بر اساس اصول انقلاب هستیم.

وی تاکید کرد: اگر وحدت بر اساس رهنمودهای امام راحل، وصایای شهدا و مکاتب رهایی‌بخش انقلاب باشد، هیچ هراسی از فریادهای دشمنان نباید داشته باشیم و اگر نگرانی داریم باید نگرانی از تفرقه داخلی باشد. البته و لایت فقیه سکان‌دار وحدت هستند و کسانی که به دنبال اختلاف‌افکنی هستند بدانند راه رهبری اختلاف‌افکنی نیست و کسانی که به دنبال تفرقه هستند بدانند مطرود خواهند شد.

رئیس مجلس در پایان سخنان خود با اشاره به استعدادهای استان کرمانشاه و مشکلات آن گفت: تلاش می‌کنیم در برنامه پنجم این استان از پشتوانه توسعه‌ای خوبی برخوردار باشد. در موضوع گرد و غبار نیز قضیه به دقت دنبال می‌شود و در سفر عراق نیز صحبت کردیم که لجنه‌ای از کشورهای منطقه برای حل این معضل تشکیل شود.

به گزارش خبرنگار ایلنا در اواسط سخنان رئیس مجلس و هنگام سخنان وی در مورد لزوم وحدت در کشور، وی به شوخی گفت: مثل اینکه بعضی‌ها می‌خواستند با قطع برق مانع شوند تا درباره وحدت حرف بزنیم.

ایلنا: رئیس مجلس شورای اسلامی با هشدار نسبت به اینکه مبادا مسائل مهمی که در هشت سال دفاع مقدس در کشور جاری بود، دستخوش سیاست‌ورزی شود و سیاست‌ورزان بخواهند از آن سوءاستفاده کنند، تاکید کرد: آن فرهنگ متعالی دستاورد بزرگی بود؛ ولی برخی می‌خواهند آن را وارد مناقشاتی کنند که صحنه جنگ مطرح نبود.

به گزارش خبرنگار اعزامی ایلنا به کرمانشاه، علی لاریجانی در مراسم گرامیداشت سالروز عملیات مرصاد در جمع بسیجیان استان کرمانشاه با تبریک این روز و نیز میلاد حضرت ولی‌الله‌اعظم اظهار داشت: مبنای انتظار، توحید و حرکت در مسیر آن است و انسان منتظر کسی است که مکتب امام زمان را به درستی بشناسد و اهل جهاد و مبارزه با استکبار باشد.

وی افزود: در دوران حکومت امام زین‌العابدین و فضای کار و نشاط برای همه وجود دارد و امور به سمت آبادانی حرکت می‌کنند و عدالت چنان به مساوات می‌رسد که نیازی به پرداخت زکات نیست.

رئیس مجلس با بیان اینکه انبسان منتظر همیشه آماده برای سازندگی کشور و مجاهدت در راه اهداف خود و مبارزه با استعمار، استعمار و استبداد است، اظهار داشت: دلیل دسیسه‌های مختلف دشمن در ۳۰ سال گذشته به خاطر مکتب انتظار و آموزه‌های روحانیت به سربازان امام زمان بوده است. انتظار به معنای خمودی نیست، بلکه به معنای زندگی و در میدان بودن است.

وی با اشاره به اشتباهات منافقین و آمریکایی‌ها از ابتدای پیروزی انقلاب، دلیل این شکست را نادیده گرفتن روحیه جهادی، خصوصیت ایمان و اهل جهادی بودن مردم دانست و همین عامل را باعث شکست آنان در مقابل حزب‌الله لبنان ذکر کرد.

لاریجانی با اشاره به اینکه صدام اهل مصالحه نبود و قصد چنگ انداختن در منطقه را داشت، تصریح کرد: این روزها در کشور بحث‌هایی مطرح می‌شود و برخی فکر می‌کنند قطعنامه ۵۹۸ پایان جنگ بود. در حالی که حملات بعدی عراق و عملیات مرصاد نشان داد این‌گونه نبود و پایان جنگ وقتی بود که سلحشوران و بسیجیان در جبهه‌های جنوب و کرمانشاه دوباره به جبهه آمده و نیروهای صدام سرکوب شدند. عملیات مرصاد به خوبی نشان داد که صدام پایبند به چیزی نبود و کسانی که فکر می‌کنند می‌شود جنگ را خونسرد تمام کرد، این مسائل را در نظر نمی‌گیرند.

رئیس مجلس یادآور شد: برخی تصور می‌کردند اگر منافقین در اول انقلاب می‌توانستند در اداره کشور مشارکت کنند، به این سرنوشت دچار نمی‌شدند. در حالی که واقعیت این گروه را در عملیات مرصاد دیدیم و آنها دستشان به هر کس که برسد از مغز مدار گرفته تا رئیس‌جمهور، او را شهید می‌کنند و اگر نتوانستند با کشور دشمن ایران همکاری می‌کنند.

وی با بیان اینکه منافقین با انجام عملیات مرصاد که از نظر فنون نظامی کار ناشیانه‌ای بود، خیال می‌کردند ایران برچیده شده است، تاکید کرد: آنها محاسبه نکرده بودند که اگر امام فرمانده است و همه از خانه‌ها بیرون می‌ریزند. دیدیم که افراد داوطلب به جبهه‌ها آمده‌اند و آنها را شکست دادند.

انتقاد ایران و روسیه از اتحادیه اروپا

ایران و روسیه در مواضعی جداگانه به تصویب تحریم‌های تازه اتحادیه اروپا علیه ایران، واکنش نشان داده و آن را باعث بی‌اثر شدن و پیچیده‌تر شدن روند گفت‌وگوهای هسته‌ای دانسته‌اند.

رامین مهمان‌پرست، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، اعمال تحریم‌های تازه اتحادیه اروپا علیه ایران را گام برداشتن با چشم بستن خوانده است.

خبرگزاری‌های ایران امروز گزارش داده‌اند که مهمان‌پرست گفته که اتحادیه اروپا تحت فشار آمریکا در مسیری غلط و با چشم بسته گام برمی‌دارد. او افزوده که اتحادیه اروپا به دلیل دنباله‌روی از آمریکا استقلالش را از دست داده است.

وزرای خارجه اتحادیه اروپا دیروز با تصویب تحریم‌های گسترده‌تری علیه ایران که ممنوعیت سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفت و گازی را در بر می‌گیرد، موافقت کردند.

به گزارش خبرگزاری رویترز، این تحریم که محدودیت‌های بیشتری نسبت به قطع‌نامه اخیر شورای امنیت را در بر می‌گیرد معامله با شرکت‌های بیمه و بانک‌های ایران را ممنوع کرده و گام موثری برای محدود کردن معاملات سودمند نفت و گازی برای ایران است.

بازرسی از کشتی‌های ایرانی و ایجاد محدودیت برای شرکت‌ها و افراد وابسته به سپاه پاسداران نیز جزو این تحریم‌ها هستند.

مهمان‌پرست، تحریم‌های اتحادیه اروپا را غیرموثر و غیرسازنده خوانده و گفته که این تحریم‌ها کمکی به پیشبرد سیاست گفت‌وگو و مذاکره نمی‌کند. او اقدام اتحادیه اروپا را سبب پیچیده‌تر شدن اوضاع دانسته است.

وزارت خارجه روسیه نیز امروز با انتشار بیانیه‌ای اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران را نشانه تحقیر سازمان ملل خوانده و افزوده که تحریم‌های یکجانبه اتحادیه اروپا علیه ایران، تلاش برای حل مساله هسته‌ای ایران را بی‌اثر می‌کند.

با این حال آمریکا از تحریم‌های تازه اتحادیه اروپا استقبال کرده است. دیروز در حالی اتحادیه اروپا از تصویب تحریم‌های تازه علیه ایران خبر داده که خبرگزاری فرانسه به نقل از منوچهر متکی، وزیر امور خارجه ایران گفت: ایران آماده است که گفت‌وگوها با قدرت‌های غربی درباره تبادل سوخت هسته‌ای را آغاز کند.

از زمان تصویب قطع‌نامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل در خردادماه گذشته، آمریکا، اتحادیه اروپا، کانادا، ژاپن و استرالیا تحریم‌های یکجانبه‌ای نیز علیه ایران اعمال کرده‌اند.

بازداشت جمعی از مسیحیان در مشهد

"شبکه خبر مسیحیان فارسی‌زبان" از دستگیری برنامه‌ریزی شده جمعی از مسیحیان ساکن مشهد خبر می‌دهد. به گزارش این شبکه خبری، این دستگیری‌ها توسط نیروهای امنیتی صورت گرفته و از سرنوشت دو تن از بازداشت‌شدگان خبری در دست نیست.

۱۵ "نوکیس مسیحی" اهل مشهد که در روز پنج‌شنبه (۱۷ تیر / ۸ ژوئیه) برای دیدار با برخی مسیحیان بجنورد، از توابع خراسان، عازم این شهرستان بوده‌اند، توسط نیروهای امنیتی اداره کل اطلاعات استان خراسان بازداشت شده‌اند. شبکه خبر مسیحیان فارسی‌زبان همراه با انتشار این خبر می‌نویسد که این بازداشت‌ها برنامه‌ریزی شده بوده است.

این شبکه خبری با استناد به گفته منابع مطلعی که نامشان در خبر ذکر نشده، آورده است که ماموران اطلاعاتی در مورد این سفر از قبل آگاهی داشته‌اند، بطوری که وقتی این افراد سوار اتوبوس شده و حرکت کرده‌اند، دقایقی بعد در بین راه با دستور توقف ماموران امنیتی به راننده اتوبوس روپرو می‌شوند. سپس کلیه سرنشینان مسیحی اتوبوس که از قبل شناسایی شده بودند، بازداشت می‌شوند.

طبق گزارش این شبکه خبری، همه ۱۵ مسیحی بازداشت‌شده به بازداشتگاه اداره کل اطلاعات خراسان منتقل شده و در آنجا به مدت یک هفته زیر فشار بازجویی بوده‌اند. پس از گذشت یک هفته ۱۳ تن از آنان با امضای تعهدنامه آزاد می‌شوند. در مورد محتوای تعهدنامه خبری در دست نیست.

هنوز دو تن از بازداشت‌شدگان روز ۱۷ تیر که حاضر به امضای تعهدنامه نشده بودند، آزاد نشده‌اند. نام این دو تن رضا استیغاف (۴۸ ساله) و احسان بهروز (۲۳ ساله) عنوان شده است.

احسان بهروز، دانشجو و از اعضای کلیساهای خانگی مشهد است. رضا استیغاف متأهل است و دو فرزند دارد. به گزارش شبکه خبری مسیحیان فارسی‌زبان، گفته می‌شود که هر دو نفر هم اکنون در بازداشتگاه اطلاعات مشهد به سر می‌برند و برایشان در شعبه ۹۰۱ دادگاه انقلاب واقع در خیابان کوهسنگی پرونده تشکیل داده شده است، اما خبری از تفهیم اتهام به آنان و انتخاب وکیل برایشان نیست.

فعالان حقوق بشر و وکلای دادگستری بارها در مصاحبه با رسانه‌ها، از جمله دویچه وله، تصدیق کرده‌اند که فشار بر مسیحیان ایرانی در طی چند سال اخیر افزایش یافته است و بخصوص نومسحیان زیر فشار دستگاه‌های اطلاعاتی هستند.

نقش ایران در افغانستان در آینه سندهای لو رفته آمریکاییان



مجموعه‌ای از سندهایی که در اختیار سایت افشاگر "ویکی‌لیکس" قرار گرفته، در باره نقش دولت ایران در افغانستان است. سندها می‌گویند که حکومت ایران از طالبان فعالانه پشتیبانی می‌کند و به آنان پول و اسلحه می‌دهد.

۹۱۷۳۱ سند داخلی آمریکاییان در افغانستان لو رفته و سر از اینترنت درآورده است. سایت افشاگر "ویکی‌لیکس" (y k m k Q) آنها را از راه نامعلومی به دست آورده و علنی کرده است. "ویکی‌لیکس" مدارک را نخست در اختیار هفته‌نامه‌ی آلمانی "اشپیگل"، روزنامه‌ی آمریکایی "نیویورک تایمز" و روزنامه‌ی انگلیسی "گاردین" قرار داده است. این سه نشریه، که خود به خاطر افشای رازهای حکومت‌ها نام‌آور هستند، تحلیل این سندها را آغاز کرده‌اند.

موضوع از دیروز در رأس خبرهای جهان قرار دارد. حادثه بی‌نظیر است. تا کنون سابقه نداشته که جنگی در جریان باشد و این همه سند در مورد آن لو برود. بخش از سندها کاملاً سری هستند. از طریق آنها می‌توان از جنگ و وضعیت در افغانستان، آن‌گونه که نظامیان آمریکایی در گزارش‌هایشان ارائه می‌دهند، تصویری به دست آورد. و طبعاً این گزارش‌ها با آنچه در بیرون به طور رسمی و با ملاحظات تبلیغی به رسانه‌ها عرضه می‌کنند فرق دارند.

سندهای لو رفته را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد، مثلاً از زاویه تاکتیک‌های جنگی، برداشت آمریکاییان از قدرت طالبان، آسیب‌هایی که در جریان حمله‌ها به غیرنظامیان می‌رسد، تصویری که آمریکاییان از دولت افغانستان دارند، نقشی که پاکستان ایفا می‌کند و نیز ایران.

گزارش‌ها حاکی از آن‌اند که حکومت ایران تنها از طریق ستیزه‌جویان طالبان در صدد نازار کردن اوضاع افغانستان نیست. ایران تشکیلات سیاسی هم ایجاد می‌کند و می‌کوشد در میان نمایندگان مجلس و مقامات حکومتی افغان نفوذ کند. سندها می‌گویند، دولت افغانستان می‌کوشد که با دولت ایران ماماشات کند. کابل مداخلات کشور همسایه را نادیده می‌گیرد. ظاهراً این سیاست مورد تأیید آمریکاییان نیز هست.

قطع تمامی تلفن‌های زندانیان بند ۳۵۰ در روز

میلاد حضرت مهدی

شعارهای اعتراض آمیز زندانیان در کابین‌های ملاقات

" در این بند زندان اوین که به بند کارگری هم معروف است بیش از ۲۰۰ نفر از زندانیان حوادث پس از انتخابات نگهداری می‌شوند.

روز دوشنبه نیز روز ملاقات زندانیان این بند با خانواده هایشان بود. اما خانواده زندانی‌ها می‌گویند در هفته‌های جاری هم خودشان و هم زندانیان با برخوردهای بسیار نامناسب مأموران زندان مواجه شده‌اند تا جایی که زندانیان دیروز دست به اعتراض زدند و حتی در سالن ملاقات کابین زندان اوین شعارهایی سر دادند که مسئولان زندان با اعزام نیرو به سالن ملاقات کابینی تلاش کردند آنها را آرام کنند و به سلول هایشان بازگردانند.

زندانیان اوین به ویژه بند ۳۵۰ در روزهای ملاقات ساعت‌ها زندانیان و خانواده هایشان را در صف‌های طولانی نگه می‌دارند تا ساعت ملاقات آنها کم شود یا تلاش می‌کنند قبل از ملاقات روحیه زندانی‌های سیاسی و خانواده‌های شان به هم بریزد. این در حالی است که به دستور دادستان تهران، جعفری دولت آبادی طی چند ماه گذشته امکان ملاقات حضوری زندانیان سیاسی با فرزندان، خواهران و برادران شان هم لغو شده و فقط همسر و پدر و مادر زندانیان سیاسی می‌توانند آنها را به صورت حضوری ملاقات کنند.

به گفته تعدادی از خانواده‌های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰، مسئولان این بند در واکنش به اعتراض زندانیان به رفتارهای نامناسب زندانبانان، تمامی تماس‌های تلفنی زندانیان را، همزمان با میلاد حضرت مهدی (عج) قطع کرده‌اند. زندانیانی که حالا فقط از طریق تلفن می‌توانند با کودکان خردسال شان صحبت کنند.

به گفته خانواده‌های زندانیان، بند ۳۵۰ زندان اوین از همه امکانات رفاهی محروم است تا جایی که تنها کتابخانه کوچک این بند نیز چندی پیش تعطیل شد. همچنین زندانیان این بند از زندان اوین بر خلاف سایر بندهای عمومی از داشتن ورزشگاه هم محرومند.

تلفن‌های این بند که بر آن کاملاً فضای امنیتی حاکم است نیز بر خلاف سایر بندهای زندان دو یا سه دقیقه در روز است که گاه و بی‌گاه و به بهانه‌های مختلف زندانیان از آن هم محروم می‌شوند. فروشگاه بند ۳۵۰ نیز فقط یکبار در ماه میوه برای فروش می‌آورد و میزان میوه برای فروش به قدری کم است که برای تقسیم آن بین زندانیان از روش قرعه‌کشی استفاده می‌شود. کمبود میوه در زندان موجب ضعف شدید بدنی زندانیان و بیماری‌های مکرر آنها شده است.

اکنون در بند ۳۵۰ زندان اوین سه مشاور میر حسین موسوی علیرضا بهشتی شیرازی، قربان بهزادیان نژاد و علی عرب مازار به سر می‌برند. عبدالله مومنی، بهمن احمدی امویی، علی ملیحی، میلاد اسدی، علی تاجرنیا، کیوان صمیمی، حسین نورانی نژاد، مجید دری، ضیا نبوی، علی زاهد و... از دیگر زندانیان سیاسی این بند محسوب می‌شوند.



روزنامه‌ی "گاردین" در مقاله‌ای به بررسی نقش ایران در افغانستان، آن‌گونه که در سندهای لو رفته در مورد آن گزارش شده، پرداخته است. بنابر قرائت "گاردین"، از سندها این برداشت می‌شود که دولت ایران به شدت در تلاش است، جای پای خود را در افغانستان سفت کند. تهران امکانات مختلفی در اختیار طالبان می‌گذارد، به مقامات افغانی رشوه می‌دهد و در تشویق به قتل دست و دل‌باز است.

گاردین نوشته است که منابع اطلاعاتی آمریکاییان، جاسوسان افغانی و خبرچینان اجیر شده هستند. معلوم نیست اطلاعاتی که آنان داده‌اند، تا چه حد دقیق باشد و همچنین معلوم نیست که آیا دولت ایران به صورتی متمرکز و سنجیده عملیات خود را در افغانستان پیش می‌برد یا محافلی خاص سیاست خاص خود را در کشور همسایه دنبال می‌کنند. دولت ایران رسماً در پی بی‌ثبات کردن اوضاع در افغانستان و ستیز با دولت حامد کرزای نیست.

سندهای لو رفته مربوط به سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ هستند. نقش ایران در افغانستان در طول زمانی تحریر این سندها، به شهادت خود آنها، فرایند بوده است.

گاردین به گزارشی سری در مورد همکاری ایران با طالبان اشاره می‌کند. گزارشی که توسط فرماندهی ایس‌ا (K U O B) در جنوب افغانستان در فوریه ۲۰۰۵ تهیه شده، حاکی از آن است که گروهی ۸ نفره از رهبران طالبان که در ایران ساکن هستند، با محافظانشان به افغانستان می‌آیند تا سر بازگیری کنند. برنامه‌ی آنان کشتن فعالان سازمان‌های غیردولتی (P I Q ها) و مقامات دولتی است. در گزارش آمده است که اگر برنامه‌ی آنان موفق باشد، حمله به نیروهای آمریکایی را نیز آغاز خواهند کرد.

در این گزارش همچنین آمده است که حکومت ایران به اعضای گروه به ازای هر سربازی که بکشند، ۱۰۰ هزار روپیه (۱۷۴۰ دلار) و برای قتل هر مقام حکومتی افغان، ۲۰۰ هزار روپیه (۳۴۸۱ دلار) می‌پردازد. در یک گزارش دیگر آمده است که در ژانویه ۲۰۰۵ میزان زیادی پول به جایی در نزدیکی مرز ایران و افغانستان فرستاده شده. مقدار پول ۱۰ میلیون افغانی (۲۱۲ هزار دلار) بوده است. یک ماشین تویوتای سفید رنگ که سرنشینان آن چهار عضو حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بوده‌اند، انتقال پول را انجام داده است؛ پولی که منشأ آن "اطلاعات ایران" ذکر می‌شود که منظور از آن معمولاً سپاه پاسداران است.

حکومت ایران افراد خود را هم برای نازار کردن اوضاع به داخل افغانستان می‌فرستد. یکی از گزارش‌ها در مورد دو ایرانی است که با هویت جعلی در ایالت پروان علیه دولت کابل و نیروهای ایساف تبلیغ کرده و به نیروهای طالبان برای انجام حملات نظامی یاری رسانده‌اند.

همین گزارش مدعی است که مرکز حمایت دولت ایران از طالبان شهر بیرجند است. گزارش می‌گوید که در این شهر اتوموبیل‌های انفجاری برای انجام مأموریت کشتار در افغانستان در اختیار طالبان گذاشته می‌شوند. در گزارشی دیگر از شهر مشهد به عنوان کانون حمایت دولت ایران از طالبان اسم برده می‌شود.

دینوشته دختر داوود سلیمانی به مناسبت تولدش

سوده سلیمانی، دختر داوود سلیمانی دینوشته ای به مناسبت تولد این زندانی سیاسی نوشته است. داوود سلیمانی، قائم مقام ستاد انتخاباتی استان تهران میرحسین موسوی از جمله زندانیان سیاسی است که در روزهای نخستین پس از انتخابات ریاست جمهوری دستگیر شده و تاکنون بدون مرخصی در زندان به سر می برد.

متن دینوشته دختر داوود سلیمانی بدین شرح است:
به نام خدا

پدرم به چه جرمی؟ به چه اتهامی؟

واقعاً زندان جایگاه چه کسانی است؟...

من سوده هستم فرزنده اول خانواده، دختر لوس بابا

طی این مدت با واژه ها و کلمات زیادی در ذهنم بازی کرده ام، که چه بگویم و چه بنویسم اصلاً برای چه برای که ...

آیا درست است

پدر من، پدر خدانشناس و صبور و دلسوز من، پدری که عمر با عزت خود را در راه دین و مملکت اسلامی جز خدمت و زحمت نگذاشته، آیا واقعاً این حق و جایگاهشان است؟

آیا شخصی که برای دفاع از کشورش آماده رزم با دشمن می شود، همسر و فرزند یک و نیم ساله اش را با تمام علائق و دلبستگی برای دفاع از میهنش تنها می گذارد منم است آخر به کدامین گناه؟

بابا داوود نه، نه، باور نمی کنم که در مملکت اسلامی همچنین برخوردی با خانواده شهید، با برادری که پیکر پاک برادر شهیدش را بر روی شانه می گذارد و با خود می آورد، اینگونه برخورد شود آیا اینگونه خانواده معظم شهدا چشم و چراغ این مملکت هستند؟

پدر قربون دستای نواز شگر و نگاه های پر مهر و محبتت که یک سال و چهل روز است از ما دریغ کردن

پدر قربون پهلوها تون برم که هر روز و هر شب درد یادگار جبهه را برای شما زنده می کند آن زمان ها که من یک و نیم ساله بودم (جبهه و جنگ) همه ی هم و غم و درد شما و امثال شما (وظیفه ملی) دفاع از میهن اسلامی مان در برابر شرک و ظلم بود، آیا الان که شما درد پهلو و نیاز به دوا و درمان دارید کسی به این مسئله همانند آن موقع توجهی دارد، ناراحتی قندتون اون در چه وضعیتی؟
آه... خدا قوت پدر گلم، خدا قوت

پدرم بابایی داوود، عشقم، عمرم، عزیزم، دوست دارم. اگر چه از دوری این فاصله ها مایوسم، از همین فاصله دور تو را می بوسم
با امروز دو سال می شود که گرمای حضور سبزتو، در تولد ۲۷ سالگیم حس نمی کنم

همیشه غافلگیرم می کردین کیک، شمع و هدیه می خریدین، تازه... کیکم می پختین، و ای خدا چقدر دلم برای کیکاتون دست پختون تنگ شده، یک کیک شکلاتی خوشمزه، خوشمزه تر از همه کیکای دنیا
بابا ولی امروزم مثل پارسال تنهاتم، هر ثانیه و دقیقه تنهاتر از همیشه بی هیچ دلیل منطقی و قانع کننده ای

بهبترین کادوی تولدم، دیدن دو بار تونه، اونم توی خونمون برای همیشه، کنار تک تکمون، کنار خانوادتون،

اینه آرزوی من، کادوی من، خوشی ما، اون چیزی که توی این شب عزیز می تونم از امام عصرمون حضرت مهدی (عج) از اعماق وجودم بخوام

یا مهدی

بیا و با آمدنت دنیا را پر از عدل الهی کن،

بیا و دنیا را از غبار ظلم و استکبار پاک و مظهر گردان

بیا که دنیا محو تماشای توست

بیا... بیا...

یا مهدی

از آزادی همه ی زندانیان، علی خصوص زندانیان سیاسی بی گنا

شفای همه ی مردضا شفا ی پدر گلمون

حاجت همه ی حاجت مندان آزادی بابا

طلب آموزش هم برای ما هم برای اسیرای خاک و گذشتگان

روزی که تقویم رو نگاه کردم، واقعاً باور نمی کردم و نمی کنم که این چنین

سعادت نصیبم بشه که روز تولد من حقیر ۱۳۶۲/۵/۵ مصادف بشه با ولادت

حضرت مهدی موعود (عج) ۱۳۸۹/۵/۵

نیمه شعبان، تولد امام عصرمان حضرت مهدی موعود (عج) را بر خانواده معظم شهدا و جانبازان، پدر گلم و دوستانشان، خانواده زندانیان سیاسی بی گناه، همه ی دوستانان، محبان و منتظران عاشق و دلباخته آن حضرت والا مقام، از صمیم قلب تبریک و تهنیت عرض می نمایم

شاید این جمعه بیاید

شاید

جمع آوری کودکان کار تلاش

برای پاک کردن صورت مساله است

- عضو هیات مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان با اشاره به لزوم آسیب شناسی دقیق مسائل و مشکلات کودکان خیابانی گفت: اقداماتی که تحت عنوان فرایند خدمت رسانی به کودکان خیابانی از سوی نهادی مانند بهزیستی، شهرداری تهران و سایر نهاد ها مطرح بوده از ابتدا روند معیوبی داشته و ریشه مشکلات آنها بررسی و حل نمی شود. به گزارش ایننا، جاوید سبحانی با اشاره به موضع گیری بهزیستی در مورد کودکان کار و اظهاراتی از قبیل اینکه بهزیستی با حمایت از کودکان خیابانی وظایفی در قبال کودکان کار ندارد تاکید کرد: اکثر کودکانی که تحت عنوان کودکان خیابانی سامان دهی می شوند "کودکان کار خیابانی" هستند که برای تامین معاش و زنده ماندن تن به هر کاری از جمله دستفروشی و کار در کارگاه های تولیدی می دهند؛ بنابراین بهزیستی نباید صرفاً با این دید که این کودکان بی سرپرست هستند یا بد سرپرست هستند در این موضوع وارد شود.

او ادامه داد: وقتی یکی از جمعیت هدف و تحت پوشش بهزیستی، کودکان خیابانی بوده، به طور طبیعی، با پدیده کار این کودکان نیز مواجه می شود و تفکیک کودک کار با خیابانی نیز به سختی امکان پذیر است.

به گفته عضو هیات مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان گاهی آسیب و خطرات پیش روی کودکان کار شدیدتر بوده و احتمال سوءاستفاده از کودکان کار در کارگاه های غیرقانونی نیز بیشتر وجود دارد در عین حال بخش گسترده ای از کودکان کار در معرض خیابانی شدن هستند.

سبحانی با اشاره به اجرای مقطعی طرح هایی از سوی برخی سازمان ها برای سامان دهی کودکان خیابانی تصریح کرد: سازمان هایی که مسوول انجام اقدامات مربوط به کودکان خیابانی بودند مشکلات را به چه نحو و تا چه حد آسیب شناسی کردند؟ غیر از آن است که با به کار بردن عناوینی مانند "جمع آوری" و القاء نگاه جرم شناسانه و زیبایی شهری به این معضل تنها صورت مساله را پاک کرده اند؟

عضو هیات مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان به لزوم آسیب شناسی دقیق مسائل و مشکلات کودکان خیابانی پرداخت و گفت: نوع اقداماتی که تحت عنوان فرایند خدمت رسانی به کودکان خیابانی مطرح بوده از ابتدا روند معیوبی داشته و ریشه مشکلات آنها بررسی و حل نمی شود.

او افزود: به جای اعمال برنامه هایی با دیدگاه جرم شناسانه باید به مقوله کودکان کار و خیابان با دیدگاه اجتماع و خانواده محور نگاه کرد و علت اصلی حضور آنها در خیابان ها بررسی شود.

سبحانی با اشاره به اینکه معضلات و مسائل کودکان کار و خیابان با سامان دهی حل نمی شود یادآور شد: بهزیستی طی سال های اخیر بارها طرح های مربوط به کودکان خیابانی را اجرا کرد و آمارهای ناقصی ارائه داده و شهرداری یا نیروی انتظامی و حتی سایر نهادها نیز در این زمینه با یکدیگر تعاملاتی داشتند اما با بررسی آمارهای این دستگاه ها مشخص می شود که نظام ارزیابی درستی در طرح های آنها وجود ندارد.

به گفته عضو هیات مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان یک نظارت جامع بر اجرای اقدامات متولیان مربوط به کودکان خیابانی وجود ندارد و وزارت رفاه نیز به عنوان سیاست گذار برنامه های زیرمجموعه خود اقدامی برای نظارت بر روند اجرای مسائل کودکان انجام نمی دهند؛ در حال حاضر نیز با تغییر و تحولات رخ داده در مدیریت سازمان بهزیستی برنامه ها در مورد سیاست های گذشته عوض شده و متولیان جدید سیاست های دیگری را در پیش می گیرند.

سبحانی ادامه داد: با موازی کاری و ناهماهنگی شهرداری، بهزیستی و نیروی انتظامی در زمینه کودکان آسیب دیده، معضلات بیشتر شده و تنها کودکان در معرض آسیب و آسیب دیده ضرر می کنند.

انذارها و هشدارهای دلسوزان ایران، گروه حاکم، همچنان سیاست انصر بالرعبعی (پیروزی با ایجاد ترس) را با روش‌های غیرقانونی و غیراخلاقی، از طریق دستگیری و زندان نمودن منتقدان و مخالفان پی می‌گیرند. در یکی از جدیدترین نمونه‌ها، آقای عبدالرضا تاجیک، از فعالان ملی‌مذهبی روزنامه‌نگار پیگیر حقوق بشر، که در یک سال گذشته سه بار دستگیر شده، اکنون حدود ۴۵ روز است که در حبس غیرقانونی به سر می‌برد. با کمال تأسف، بازداشت این روزنامه‌نگار آزاده با اخبار بس نگران‌کننده درباره‌ی رفتارهای غیرانسانی و غیراخلاقی مجریان امنیت با ایشان توأم شده است، تا آنجا که وی در ملاقات با خانواده‌اش از هتک حرمتخ خود در نخستین شب بازداشت، آن‌هم در حضور بازپرس و معاون دادستان، خبر داده است. حال سوال ما این است که در آنجا چه برخوردی صورت گرفته که آقای تاجیک چنین تعبیری را به‌کار برده است؟ دریا که صاحبان قدرت، در حکومتی که مدعی دین‌مداری است، نه تنها ابتدایی‌ترین اصول و تاکیدات قانون اساسی را پاس نمی‌دارند، بلکه حرمت اخلاق و انسانییت را نیز فرومی‌نهند. افزون بر این، و با افسوس تمام، بایدگفت، حکومت بجای تکریم فعالان حقوق بشر و تجلیل از پیگیران حقوق اساسی و مدنی شهروندان، صادق‌ترین بازوان آن رکن چهارم دموکراسی، یعنی روزنامه‌نگاران مستقل و وطن‌دوست را به حبس و بند می‌کشد. در حالی که پایمال کنندگان حقوق انسانی و قانونی شهروندان، همچنان رها و در کمال امنیت، به تعقیب کردارهای ناصواب خویش مشغولند.

شورای فعالان ملی‌مذهبی ضمن اعتراض شدید نسبت به تداوم حبس تمامی کنشگران مدنی و فعالان سیاسی که در پی حوادث پس از انتخابات ۲۲ خرداد بازداشت شده‌اند، نگرانی عمیق خود را از وضع آقای تاجیک ابراز کرده، خواهان رعایت حقوق قانونی ایشان (از جمله دیدار با وکیل)، و پیگیری قانونی بدرفتاری‌های صورت گرفته با وی در زندان اوین است.

همچنین با خبر شدیم آقای هدی صابر از فعالان ملی-مذهبی بیش از دو روز است که مفقود شده است. وی قبلاً به صورت شفاهی و از طریق تلفن به همسرشان برای تحمل حبس به دادگاه انقلاب فراخوانده شده بود. هنگام مراجعۀ دکتر محمد شریف (وکیل آقای صابر) و در خواست ارائه حکم به صورت کتبی، مسوولان مربوطه گفته بودند که حکم به صورت کتبی ابلاغ خواهد شد. دو هفته پس از این گفتگو، چند نفر ناشناس که ظاهراً مأمور امنیتی بوده‌اند، به محل کار ایشان مراجعه می‌کنند. اما وی در آن موقع در آنجا حضور نداشته است. بدینترتیب در حالیکه آقای صابر در دسترس قانون بوده و بنا به گفته مسوولان قرار بوده حکم ایشان به صورت کتبی ابلاغ شود، اما وی از دو روز پیش، پس از خروج از محل کار ناپدید شده است. در این فاصله مسوولان اجرای احکام دادگاه انقلاب به وکیل ایشان اعلام نموده‌اند که آقای صابر توسط آنها بازداشت نشده، همین مطلب از سوی مقامات امنیتی نیز به خانواده وی اعلام شده است. حال سوال این است که آقای صابر کجاست، چه بر سر وی آمده و بازداشت احتمالی وی توسط چه افراد یا ارگانی بوده است؟ ما به همراه خانوادۀ آقای صابر به شدت نگران وضعیت وی و سلامتی‌اش هستیم و مقامات و نهادهای انتظامی و امنیتی را مسوول حفظ امنیت کلیه شهروندان می‌دانیم و از مسوولان و مقامات حکومت به جد می‌خواهیم هر چه زودتر وضعیت آقای صابر و محل نگهداری ایشان را مشخص نمایند و ایشان را از بازداشت احتمالی آزاد نمایند.

شورای فعالان ملی - مذهبی
۴ مرداد ۱۳۸۹

" " " " " "

هنگام انتقال به شیراز صورت گرفت

جرس: کارمندان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، در فرودگاه مهرآباد هنگام انتقال دست به اعتراض زدند.

به گزارش صراط، صبح روز یکشنبه کارمندان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری که مجبور به ترک شهر خود و انتقال به استانی دیگر شده اند، مجدداً دست به اعتراض زدند.

بسیاری از این مسافری که با لباس‌های نسبتاً رسمی در فرودگاه حضور یافته بودند نسبت به انتقال خود به استانی دیگر به شدت ناراضی بودند.

در این میان خانمی میانسال با صدای بلند ضمن بیان اینکه همسرش با ادامه کار وی در استانی دیگر مخالف است و او مجبور است از کار خود استعفا دهد، مسئولان را مورد خطاب قرار داد.

آخرین گزارشات از اعتراضات، بازداشتها، زندان، و

بیدادگاهها

" " " " " " " " " " " "

عبدالرضا تاجیک روزنامه‌نگار و عضو کانون مدافعان حقوق بشر در زندان قربانی بدرفتاری و تعرض شده است. این روزنامه‌نگار زندانی در ملاقات روز ۲۳ تیرماه در زندان اوین به اعضای خانواده خود اعلام کرده است که در نخستین شب بازداشت در حضور معاون دادستان تهران مورد بدرفتاری و " هتک حرمت" قرار گرفته است. محمد شریف وکیل وی در این باره گفته است که این اصطلاح در پرونده‌های قضایی می‌تواند " آزار جسمی و جنسی " معنا شود.

با توجه به اینکه در سالن ملاقات اظهارات زندانی با خانواده از سوی مسوولان زندان برای کنترل و ممانعت از انتقال اطلاعات ضبط می‌شود، عبدالرضا تاجیک نتوانسته است آزادانه در باره چگونگی " هتک حرمت" به خود توضیح دهد.

در تاریخ ۹ مرداد ماه ۱۳۸۸ مهدی کروی یکی از نامزدان انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ در نامه‌های سرگشاده وجود شکنجه، بدرفتاری و تجاوز به زندانیان در زندان‌های جمهوری اسلامی را تأیید کرد. وی در این نامه که انتشارش منجر به توقیف روزنامه اعتماد ملی شد، نوشته بود: " عده‌ای از افراد بازداشت شده مطرح نموده‌اند که برخی افراد با دختران بازداشتی تجاوز نموده اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده‌است. از سوی دیگر افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کنج خانه‌های خود خزیده‌اند "

علیرغم تکذیب‌های مکرر مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران و اعمال فشار بر زندانیان و خانواده‌های آنها برای بازپس‌گیری شکایت و اظهارات خود، اما برخی از زندانیان پس از خروج از کشور آزارهای جنسی علیه خود را تأیید کردند. دست کم چهار تن از حرفه‌کاران رسانه‌ها و فعالان سیاسی شواهدی در تأیید این امر را در اختیار گزارش‌گران بدون مرز قرار داده‌اند. گزارش‌گران بدون مرز در این باره اعلام می‌کنند: "از یک سال پیش به جامعه جهانی از آنچه که در سکوت زندان‌های ایران می‌گذرد، هشدار داده شده است. چند جنایت دیگر باید انجام گیرد که نهادهای بین‌المللی و اکثراً مناسب نشان دهند؟ زمان آن فرا رسیده که خانم ناوانتم پیلاهی کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، مقامات جمهوری اسلامی ایران را وادار به پذیرش گزارش‌گر ویژه سازمان ملل در امر شکنجه‌کند تا وی بتواند در باره بدرفتاری با زندانیان در زندان‌های ایران تحقیق و بررسی کند."

گزارش‌گران بدون مرز یاد آور می‌شود که عبدالرضا تاجیک در تاریخ ۲۲ خرداد دستگیر شد اما نزدیک به یک ماه مقامات قضایی ایران علت و محل بازداشت وی را اعلام نکردند. بازداشت و نگاهداری مخفیانه زندانی شکلی از " ناپدید کردن اجباری" و نقض حقوق بین‌المللی است و می‌تواند از مصادیق جنایت علیه بشریته بشمار آید. محمد شریف، وکیل عبدالرضا تاجیک تاکنون نه به پرونده موکل خود دسترسی داشته است و نه توانسته است وی را ملاقات کند.

" " " " " " " " " "

اخبار روز:

میزان: شورای فعالان ملی مذهبی در بیانیه‌ای نسبت به وضعیت عبدالرضا تاجیک و ربایش هدی صابر اعتراض کردند.

این بیانیه که نسخه‌ای از آن در اختیار آ. میزان خبری قرار گرفته به شرح زیر است:

نگرانی شدید از وضع آقایان هدی صابر و عبدالرضا تاجیک با وجود تمامی

به مناسبت میلاد امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) در آن بر پا بود - تعداد ۳۰۶ نفر از هموطنانمان مجروح و ۲۷ نفر شهید شدند.



خبرگزاری هرانا - حسین رونقی، وبلاگ نویس اعتصاب غذا کرد. وی که از ۲۲ آذر ماه سال گذشته دستگیر شده، همچنان در بند ۲ الف سپاه در سلول

انفرادی به سر می برد.

به گزارش خبرنگار کلمه، وی در اعتراض به نگهداری طولانی مدتش در سلول انفرادی و همچنین فشار برای مصاحبه تلویزیونی دست به اعتصاب غذا زد است. زلیخا موسوی مادر حسین رونقی نیز در این باره تاکید کرده است: "حسین تحت فشارهای شدید برای اعتراف تلویزیونی قرار دارد."

او همچنین از نگه داشتن فرزندش در سلول انفرادی به مدت هشت ماه ابراز نگرانی می کند و می پرسد چرا باید فرزندش این همه وقت بلا تکلیف در بند ۲ الف سپاه زندان اوین نگهداری شود.

مادر رونقی که برای ملاقات با فرزندش و پی گیری پرونده او از شهرستان ملکان به تهران رفت و آمد می کند اضافه کرد: حسین زنگ زد و گفت که شب چشمانم را بستند و گفتند باید مصاحبه کنی. من واقعا نگران او هستم. پسرم همچنان برای مصاحبه تلویزیونی تحت فشار است. من واقعا نمیدانم چکاری باید انجام دهم. به همه نامه نوشته ایم از رئیس قوه قضائیه تا دادستان و... همه جا رفته ایم اما حسین همچنان تحت فشار است.



خبرگزاری هرانا - احکام قضایی دو دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب، برهان بقایی و مهران کوشا که در احکام اولیه دادگاه انقلاب مشهد هر کدام به ۵ سال حبس تعزیری که به مدت ۵ سال تعلیق شده بود، مورد تایید قرار گرفت.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، این دو فعال دانشجویی در تابستان ۸۷ توسط ماموران وزارت اطلاعات در مشهد دستگیر شدند و پس از تحمل یک ماه بازداشت در بازداشتگاه اداره اطلاعات مشهد با قرار وثیقه آزاد شدند. دادگاه بدوی این دو دانشجو پس از بارها به تاخیر افتادن در شهریور ماه ۸۸ در شعبه ۵ دادگاه انقلاب مشهد به ریاست قاضی کاووسی برگزار شد.

خبرگزاری هرانا - حکم اعدام سه تن از زندانیان زندان کارون اهواز به اتهام قاچاق مواد مخدر صبح دیروز در شهرستان اهواز اجرا شد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، در تاریخ ۴ مرداد ۸۹، حکم اعدام سه تن از زندانیان محبوس در زندان کارون اهواز که اجرا شد. این افراد به اتهام حمل و نگهداری مواد مخدر بازداشت و از سوی دادگاه انقلاب اهواز به اعدام محکوم شدند و حکم صادره در خصوص آنان از سوی دادستانی کشور تایید شده بود. بنا به آمار ارائه شده از سوی واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران در سه ماهه نخست سالجاری بیش از ۱۰۰ نفر در ایران اعدام شدند.

اعتراض کارمندان این سازمان که انتقال آنان به استان های دیگر زندگی روزمره آنها را با مشکل مواجه کرده است، باعث اعتراض عده ای به دولت شده است. سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به عنوان اولین دستگاه دولتی تصمیم به خروج از تهران گرفته که این تصمیم با ناراضی های شدید کارمندان مواجه است. پیش از این برخی از کارمندان این سازمان در اعتراض به تصمیم ناگهانی انتقال از تهران مقابل مجلس شورای اسلامی، تجمع کرده بودند.

پس از این تجمع بقایای معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در واکنش به اعتراض این کارمندان گفت: هر کس دوست دارد بیاید و هر کس دوست ندارد نه.

این تصمیم سازمان میراث فرهنگی بسیاری از کارمندان به ویژه بانوان را مجبور به استعفا و رها کردن فعالیت اجتماعی شان کرده است.

" " " " " "

خبرگزاری هرانا - افشین حیرتیان، فعال حقوق کودکان کار و شهروند بهایی ساکن تهران، از ۱۳ خردادماه در بازداشت به سر می برد.

به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، بازداشت این فعال مدنی در پارک مقابل خانه هنرمندان صورت پذیرفته و سپس، نهادهای امنیتی بدون داشتن حکم وارد منزل وی شده اند. افشین حیرتیان، در یک گروه در زمینه کودکان کار فعال بوده که به نظر می رسد چندتن از دیگر اعضای این گروه نیز بازداشت شده باشند اما از اسامی دیگر بازداشت شدگان اطلاعی در دست نیست.

پس از گذشت نزدیک به دو ماه از بازداشت، افشین حیرتیان تنها یک بار با منزل تماسی تلفنی داشته و خانواده وی دوبار موفق به ملاقات با او شده اند. ملاقات اول، ۲۸ روز پس از بازداشت و ملاقات دوم ۳۱ تیرماه انجام شده است. افشین حیرتیان، فعال حقوق کودک و شهروند بهایی، در حال حاضر در بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری می شود.

" " " " " "

خبرگزاری هرانا - ابوالفضل عابدینی روزنامه نگار و فعال حقوق بشر در زندان کارون اهواز دچار بیماری آنفولانزا شده است.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، ابوالفضل عابدینی نصر روزنامه نگار خوزستانی و از اعضای سابق مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران که از ۱۱ اسفند ماه سال گذشته در زندان بسر می برد در طی روزهای اخیر به بیماری آنفولانزا مبتلا شده است.

وضعیت جسمی این زندانی که با تب و لرز و حالت تهوع به شدت وخیم گزارش شده است، بهداری زندان کارون اهواز رسیدگی پزشکی مناسبی را برای رفع نیازهای زندانیان فراهم نمی کند.

آقای عابدینی پیشتر در نامه ای درخواست انتقال به زندان اوین را به مسئولین ارائه داده است که تا کنون پاسخی بدان داده نشده است.

این روزنامه نگار هم اکنون در بند ۶ زندان کارون اهواز و در بین زندانیانی با اتهامات سنگینی چون قتل و سرقت مسلحانه نگهداری می شود، وی به مدت ۳ هفته ممنوع الملاقات شده است.

" " " " " "

خبرگزاری هرانا - دادستان زاهدان از دستگیری ۷ مظنون و ۲ متهم در رابطه با انفجارهای مقابل مسجد جامع زاهدان خبر داد.

به گزارش ایسنا، محمد مزینه درباره آخرین وضعیت پرونده دو انفجار اخیر در مقابل مسجد جامع زاهدان اظهار کرد: در رابطه با این پرونده ۷ مظنون و ۲ متهم دستگیر شده اند. این دو متهم عواملی هستند که باید بیشتر به اتهاماتشان رسیدگی شود.

دادستان زاهدان همچنین از برگزاری جلسه دادگاه متهمان پرونده به شهادت رساندن ماموران پلیس در سال ۸۸ خبر داد و گفت: جلسه دادگاه این ۴ متهم به عضویت در گروه جندالله و به قتل رساندن ماموران نیروی انتظامی روز یکشنبه برگزار شد اما هنوز رای این پرونده صادر نشده است.

۲۴ تیرماه بر اثر دو انفجار در مقابل مسجد جامع زاهدان - که مراسم دعای کمیل

مصاحبه ها و مقالات

که پرسش عمومی، بالاخره گریبان همگی حاکمان و مسئولان کشور را خواهد گرفت تا پاسخگو باشند و معلوم نیست مانند شما که از جنس همین مردم هستید، مردم از آنها هم مهربانانه و با اغماض سؤال کنند.

اما میرحسین عزیز!

بعد از این همه فجایعی که در این سالها بر این ملت زخم خورده رفته، ادامه ی سکوت و پرده پوشی برای چیست؟ آیا بعد از قتل‌های خاموش و قتل‌های زنجیره ای بهترین نخبگان این مردم، سکوت و کتمان حقیقت معنایی دارد؟ بعد از کودتایی که خردتان هم شاهد بی عدالتی و خونریزی های "رهبر جامع الشرایط انقلاب" بودید، سکوت چه معنایی دارد؟ ایمان دارم که سکوت شما از سر مصلحت اندیشی شخص نیست، اما بیایید یکبار برای همیشه تکلیف واژه ی "مصلحت" را برای خود و مردم روشن کنیم. این کدامین مصالحی است که با ندانستن و نفهمیدن و مهر بر لب زدن و گرفتن و بستن و زندانی کردن مردم تأمین می شود؟ مصلحت چه کسانی با "مهر محرمانه" زدن بر حقیقت ها تأمین می شود؟ مصلحت مردم؟ یا مصلحت حاکمان؟ چرا تا کارد به استخوان برخی شخصیت های سیاسی نرسد، آنها مردم را محرم دانستن حقایق نمی دانند؟ و چرا بعد از معامله های پنهانی، حقیقت ها دوباره از ویتترین بیرون می روند و راهی بایگانی ها می شوند؟ چرا در جمهوری اسلامی "حقیقت"، شبیه گروگانی است که به وسیله آن، حاکمان از همدیگر باج خواهی می کنند و وقتی معامله ها تمام شد، گروگان بخت برگشته را دوباره به بایگانی و فراموشخانه می سپرند؟ شمای که اهل این زد و بندها نیستید و امتحان صداقت خود را در این یک سال سیاه پس داده اید، همت کنید تا جان این گروگان رانجات بدهید و حقیقت را از فراموشخانه ها بیرون بیاورید.

جناب آقای موسوی!

شما بیان حقایق را به کدام شرط موکول می کنید؟ و چرا می گوید "اگر ناچار شوم!"؟ می دانم و باز تأکید می کنم که شرط ناچاری شما حتماً "شرطی شخصی نیست. شما شریف تر از آن هستید که برای منافع شخصی و فامیلی تان به معامله به حقیقتها تن دهید. ولی کدام حجت کافی است تا زبان به بیان حقایقی که می دانید بکشاید؟ آیا قتل دهها شهروند بیگناه در کف خیابانها برای ناچار کردن شما برای بیان حقیقت کافی نیست؟ آیا صدها مورد شکنجه و تجاوز، هزاران زندانی سیاسی و اینهمه جنایت حکومت کافی نبود تا حقیقت ها را قربانی مصلحت های ناشناخته نکنید؟ کدام مصلحت بر آن خونهای پاک و دردهای سوزنده ارجحیت دارد؟ کدام حجت دیگری بیش از اینها لازم است تا بر دروغ و تقلب و جنایت این حکومت صحنه بگذارد؟ و کدام حجت لازم است تا شما را به بیان حقیقت کفایت کند؟

خیلی مایل بودم این سخنان را خطاب به "مخزن الاسرار انقلاب" بنویسم. اما جای تأسف است که آقای هاشمی رفسنجانی با آن همه حقایقی که کتمان می کنند، هنوز "الباس وحشت" خود را به اشتباه "قبای مصلحت" می پندارند و متأسفانه ایشان منتهاست نمی توانند مخاطب چنین سخنان مشفقانه و هشدارهای دلسوزانه ای باشند و امیدوی به حقیقت گویی از سوی ایشان نیست. اما شما و شخصیت‌های مردمی مانند شما هنوز جای امیدواری دارید که روزی لاقال "ناچار" شوید حقیقت را بگویید. امیدوارم آن روز، یکی از همین روزهایی باشد که رو ناچاری مردم نیز هست و دانستن حقیقت، می تواند موجب تصمیمات بزرگی در میان مردم شود. مردمی که از حکومت دروغ به ستوه آمده اند و تشنه ی دانستن حقیقت هستند و حق گویان را همواره ارج می نهند.

آقای موسوی عزیز!

شما هوشمندتر و شجاع تر از آن هستید که حقیقت را بیش از این پنهان کنید، حتی اگر به زیانتان باشد. در گورستانهای این دیار، هنوز جسم حق گویانی که در این سال به جرم حق طلبی در خاک خفته اند، سرد نشده است. به خدا که مردگان این سال، عاشق ترین زندگان بودند زیرا حقیقت را می جستند. اینک که بخشی از گوهر حقیقت نزد شماست، گفتن آن را به روزهای "ناچاری" محول نکنید. امیدوارم امروز که "روز مبادای" یک ملت است، همان "روز ناچاری" شما و دیگران هم باشد و همگی لب به بیان حقایق بکشاید. یاق!

-(*نقل از سایت کلمه: میرحسین موسوی، در تازه ترین سخنان خود ضمن بیان ناگفته هایی از هشت سال دفاع مقدس و عده داد در صورتی که لازم شود و برای دفاع از رزمندگان سلحشور و مدیران برجسته ای که در این میان سهم عمده داشتند در آینده نیز این مسائل را با بسط و شرح بیشتری خطاب به مردم ایران بیان کند. وی حتی احتمال داد اگر ناچار شود دلایل استعفای سال ۶۷ خود را نیز برای بیشتر روشن شدن مسائل با مردم در میان گذارد.

آقای موسوی! "روز ناچاری" شما، همین امروز است، سخن

بگویید!



'''

جناب آقای میرحسین موسوی!

شاید گفته های امروز جنابعالی (*) فقط بهانه ی گشوده شدن یک عقده ی چندین ساله و بهانه ی نوشتن این نقد باشد. شاید این نقد، تراوش خشمی چندساله است از کتمان ها، پرده پوشی ها، مصلحت اندیشی های نابجا و تقسیم مردم به محرم و نامحرم، به خودی و غیر خودی. و چنانچه خواهید دید احتمالاً "سخنان شما بهانه ای شده تا با شما و همه ی آنهایی سخن بگویم که به بهانه ی "مصلحت" حقیقت را پنهان و یا حتی قربانی کرده اند. پس پیشاپیش تندی های این نوشته را ببخشید و آن را بر خود نگیرید. هر چند مخاطب این نوشته شماست که شایستگی خطاب و گوشه ی برای شنیدن دارید و هنوز از جنس ما مردمان هستید، ولی هدف اصلی این نقد، یکسره کردن این رویه ی نادرست کتمان حقایق به بهانه برخی مصلحت اندیشی هاست. رویه ای که پایه گذارش شخص شما نبودید ولی آثار مخرب آن، حتی حق جویانی مثل شما را هم دامنگیر کرده است.

شما بیان حقیقتهایی را که می دانید موکول به یک "شرط" کرده اید و تهدید کرده اید "در صورتی که لازم شود" و یا "اگر ناچار شوم" حقایق را درباره جنگ هشت ساله و دلایل اسفابان از نخست وزیری با مردم در میان خواهید گذاشت. آن حقایق مربوط هستند به جنگی که بیست سال از پایان آن می گذرد و صدها هزار قربانی بیگناه و دهها هزار جانباز و هزاران آواره بر جای گذاشته است. این "وجه عمومی" حقایقی است که شما می دانید و تاکنون آن را نگفته اید. به گمانم در این بخش که دانستن حقیقتها با سرنوشت عموم مردم ارتباط مستقیم دارد، کتمان حقایقی که می دانید از آغاز اشتباه بوده و هنوز هم اشتباه و حتی با عرض معذرت نوعی خیانت به گوهر حقیقت است. بخش دیگری از آن حقایق که گفته اید "اگر ناچار شوم خواهم گفت" مربوط به استعفای شخص جنابعالی از نخست وزیری است و شما اختیار دارید نسبت به جنبه شخصی آن دلایل همچنان سکوت کنید. اما اگر حقایقی در مورد استعفای شما وجود دارند که به آن واسطه، خسارتی بر کشور و عموم مردم وارد شده (که ظاهرًا چنین است)، باز هم پنهان کاری شما و سکوت بیست ساله تان پذیرفتنی نیست. زیرا ساده ترین آموزه های دینی و اخلاقی به ما گفته اند: "حقیقت را بگویید ولو به زیانتان باشد".

جناب آقای موسوی!

چنانچه دیدید در جریان انتخابات پارسل، شما حتی بعد از بیست و یک سال سکوت، بالاخره "ناچار" شدید درباره بسیاری از وقایع سالهای نخست وزیری تان در مقابل سئوالات افکار عمومی قرار بگیرید و یا دست کم آنها را بشنوید. درست است که برخی ابهامات با هدف تخریب آراء انتخاباتی شما و از طریق مخالفانتان در دولت احمدی نژاد دامن زده می شد، اما به هر حال بسیاری از آن سئوالات، برآیند پرسشهای جامعه از شما بود که مثلاً "شما درباره پایان جنگ، یا کشتار تابستان ۶۷ و سایر رخدادهای آن سالها چه موضعی داشتید؟

به شهادت رخدادهای یکسال اخیر، می توان نتیجه گرفت که روزی همگی ناچار خواهیم بود درباره عملکرد خود در دوران مسئولیت هایمان سخن بگویم و روزی بالاخره ناچار خواهیم شد از گوهر حقیقت، پرده برداری کنیم. پس گریز از حقیقت گویی، کاری است بیهوده که عاقبتی ندارد. شما پارسل به عینه دیدید سئوالات ذهنی جامعه، حتی بعد از سالها سر باز می کند و بدنبال پاسخی برای خود می گردد. بعد از سالها سکوت، شما ناگهان با موجی از ابهامات و سئوالات روبرو شدید که اگر در خلال آن بیست سال افشاء یا تنویرشان می نمودید، ای بسا وضع کشور به این سیاهی و وخامت نمی رسید. به رغم این، شما با مهربانی و بزرگواری این مردمی که دوستتان دارند مواجه شدید و از کنار برخی ابهامات عبور کردید و البته با مجموعه ای کارهای شجاعانه ای که بعد از کودتا کردید، بسیاری از کاستی های آن سکوت بیست ساله را جبران نمودید. اما شاید وقت بیان حقیقت هایی که می دانید، درست در همان ایامی بود که چشم و گوش مردم تشنه ی دانستن بود و کیست که نداند همواره دانایی و آگاهی، مبنای بهترین تصمیمات است.

درس بزرگ آن ایام این بود که شتر بازخواست افکار عمومی جلوی منزل همه مسئولان زانو می زند و این اتفاق برای همه کسانی که بر جان و مال و ناموس و کشور این مردم حکومت کرده اند و مسئولیتی داشته اند می افتد و بالاخره روزی همگی در چنبره ی سئوالات مردم قرار خواهند گرفت. اتفاقات اخیر اثبات کرد

شهرام امیری، محصول دوران مماشات

" "

" <

بازگشت "شهرام امیری" به ایران باعث قوت گرفتن شایعات مختلف و گاه متضاد در باره وی گردیده است. اما به دو دلیل میتوان وی را جاسوس دوجانبه رژیم ایران تلقی کرد که برای فریب سرویس های اطلاعاتی آمریکا بکارگرفته شده بود. یکی اصرار سازمان سیا به سوزاندن و بی اعتبار کردن امیری است. اگر سازمان اطلاعاتی آمریکا به این نتیجه نرسیده بود که نامبرده برای رژیم کار میکرد و به آمریکا رو دست زده است، هرگز حاضر نمیشد با افشای همکاری های امیری برایش در ایران خطر ایجاد کند. حملات سازمان سیا به "امیری" بیشتر به انتقام گیری از وی شبیه است و این نکته از دید کارشناسان سیاسی در آمریکا دور نمانده است.

اما مهمترین دلیلی که تایید کننده این نظریه است، اطلاعاتی است که امیری به آمریکا منتقل کرده است. اگرچه ما از بسیاری از این اطلاعات بی خبریم اما بنا به اخبار منتشر شده، مهمترین آنها همان دروغ و فریبی است که در سال 2007 به آمریکا فروخته شد و در نتیجه برای رژیم ایران سه سال وقت فراهم نمود تا برنامه اتمی اش را بدون واژه از فشار و تحریم بیشتر، با خیال راحت تر دنبال نماید.

به اعتراف سازمان سیا (1) "شهرام امیری" به آمریکا گفته بود که ایران برنامه نظامی اتمی اش را در سال 2003 متوقف کرده است و بنابراین تنها اهداف صلح آمیز را دنبال میکند. سازمان های اطلاعاتی آمریکا نیز این خبر را پایه گزارش معروف سال 2007 خود قرار دادند که در نتیجه، به اعتراف اکثر سیاستمداران آمریکا (2) از هر دو حزب، توانائی آمریکا و متحدان اروپائی اش برای افزایش تحریم عیله ایران را بطور بنیادین ضعیف نمود. در نتیجه، از سال 2007 تا همین یک ماه پیش، هیچ تحریم جدیدی علیه ایران وضع نشد زیرا قانع کردن افکار عمومی به خطرناک بودن برنامه هسته ای ایران بسیار دشوار گشته بود.

در حال حاضر سرویس های اطلاعاتی آمریکا میگویند (3) که گزارش سال 2007 غیر واقعی بود و "اوباما" نیز اخیرا به صراحت گفت (4) که تمام شواهد نشان میدهد که برنامه اتمی جمهوری اسلامی برای ساخت بمب اتم میباشد. بنابراین، سوالی که باید به آن پاسخ گفت این است که چرا سازمان های آمریکائی در سال 2007 به آسانی چنین خبر بی پایه ای را پذیرفتند؟ در آن زمان و پس از انتشار گزارش مزبور، متحدان آمریکا در اروپا، اسرائیل، روسیه و حتی آژانس اتمی با دید تمسخر به این گزارش نگاه کرده و آنرا غیرواقعی دانستند. پس چرا آمریکا خریدار خبر دروغی بود که رژیم ایران از طریق "شهرام امیری" ساخته و پرداخته بود؟

دلیل آن بسیار ساده است. آمریکا بدنبال مماشات و دوستی با حکومت ایران بود و سرویس های اطلاعاتی نیز در همین جهت فعالیت میکردند. یعنی به همان دلیلی که بزرگترین و با نفوذترین موسسات تحقیقی در آمریکا ضمن توهم پراکنی در باره پراگماتیست بودن خامنه ای و احمدی نژاد، زمینه را برای معامله خیالی با ملایان فراهم میکردند، بهمان شیوه نیز سازمان های اطلاعاتی، خبر نادرست "شهرام امیری" در جهت صلح آمیز بودن برنامه اتمی ایران را مورد استفاده قرار دادند. نمی توان انتظار داشت که کارشناسان سیاسی آمریکا بدنبال کشف شخصیت های اصلاح طلب و میانه رو درون رژیم ایران باشند و در همان زمان، سازمانهای اطلاعاتی این کشور بدنبال پیدا کردن برنامه ساخت بمب اتم در ایران باشند.

سرویس های اطلاعاتی معمولا تحت تاثیر خطوط سیاسی یک کشورند به این معنا که وقتی تعداد زیادی خبر متفاوت دریافت می کنند، آن خبری را بیشتر می پذیرند که با نظرات و برداشت های سیاسی آنان همخوانی داشته باشد. از اینرو، اشتباهات اطلاعاتی معمولا ناشی از تحلیلی های غلط سیاسی هستند. در مورد سیاست های دهه اخیر آمریکا در خاورمیانه، باید دروغپردازی و عدم صداقت را نیز اضافه نمود. یعنی سرویس های اطلاعاتی در صورت نیاز، به جعل خبر هم می پردازند یا یک خبر کوچک را بصورت اغراق آمیز و در جهت خطوط سیاسی خود مورد استفاده قرار میدهند. مثلا در سال 2002 که خط سیاسی مسلط در آمریکا خواهان حمله به عراق بود، یک اتوبوس مخصوص سمپاشی در مزارع عراق را بعنوان یک لابراتور جنگ میکروبی به افکار عمومی معرفی کردند. در همان زمان نیز رژیم ایران خوب یاد گرفت که چگونه میتواند با استفاده از کسانی مثل "احمد چلی" که دست پرورده خودشان در تهران بود، با واشنگتن بازی کند و در عمل تجربه کرد که همیشه در آمریکا یک جناحی هست که اجناس بنگلی ساخت تهران را به بالاترین قیمت میخرد.

در سال 2007 و 2008 محافل بسیار قدرتمندی در آمریکا اعتقاد داشتند که رئیس جمهور بعدی (اوباما یا هیلاری کلینتون) میتواند وارد گفتگو با ایران گردد و با چرب کردن پیشنهادات سخاوتمندانه آمریکا، به یک "معامله بزرگ" با آن دست یابد. از اینرو، تصمیم گرفتند تا از اقداماتی که میتواند مانعی در این مسیر باشد جلوگیری کرده، فضای تشنج بین دو کشور را کاهش داده و فشارهای بیش از اندازه دولت وقت آمریکا (جرج بوش) علیه رژیم ایران را خنثی کنند. بهمین جهت، سرویس های اطلاعاتی به اخباری از قبیل آنچه "شهرام امیری" در اختیارشان میگذاشت احتیاج داشتند تا با تکیه بر آن، فشار بیش از اندازه به رژیم ایران را غیر قابل توجیه نمایند. همانطور که در سال 2002 به "احمد چلی" احتیاج داشتند تا حمله به عراق را توجیه کنند، در سال 2007 نیز به "شهرام امیری" نیاز داشتند تا خطر برنامه هسته ای رژیم ایران را کم رنگ کرده و زمینه های "همزیستی" با ملایان را فراهم نمایند.

بسیاری از هموطنان با عملکرد سازمان سیا قبل از حمله با عراق آشنا هستند و با کارزار خبری آنان برای فریب افکار عمومی آشنا میباشند. بهمان ترتیب نیز یک کارزار وسیع تبلیغاتی در مورد معتدل، پراگماتیست و اهل معامله بودن حکومت ایران طی سالهای گذشته در آمریکا جریان داشته است. یکی از تعجب آورترین نمونه های این کارزار دروغ، به سال 2004 بر میگردد که جناح خاتمی از گردونه حکومت بیرون میرفت و سپاه پاسداران در حال ورود به صحنه سیاسی و تصرف کامل قدرت بود. در آن زمان "شورای روابط خارجی" آمریکا، یعنی مهمترین مرکز تحقیقاتی این کشور، نزدیک به 30 نفر کارشناس مهم را دور هم جمع کرد تا به دولت آمریکا برای راهبرد جدید در رابطه با ایران مشورت دهند. مسئول تهیه این گزارش سوزان مالونی از مشاوران کمپانی نفتی اگزون موبیل در آمریکا بود که همسرش "ری تکیه" وی را همراهی میکرد. در حالیکه اکثر کارشناسان ایرانی داخل کشور در مورد ظهور و رشد جناح های افراطی وابسته به سپاه پاسداران اعلام خطر میکردند، کارشناسان عالیرتبه آمریکا که به دور برژینسکی و رابرت گینس جمع شده بودند ظاهرا به کشف مهمی نائل گردیدند و آن ظهور پراگماتیست هایی در هیئت حاکمه ایران بود که خواهان احترام به حقوق شهروندان و ایجاد رابطه درست با دنیای خارج بودند. در گزارش "شورای روابط خارجی" (5) چنین میخوانیم:

ایران در حال تجربه یک پروسه تغییرات درونی است که بطور آهسته ولی مطمئن، به سوی رژیم میروند که هم در مقابل آرزوهای شهروندان خود احساس مسئولیت بیشتری خواهد کرد و هم با جامعه بین المللی بطور مسئول تری برخورد خواهد نمود. برخلاف همسایگان خود، ایران اجازه رقابت سیاسی جدی (هرچند محدود) را میدهد... حتی با شکست اصلاح طلبان، رژیم ایران سیستمی است که جناحهای سیاسی در یک سیستم منظم به رقابت با یکدیگر می پردازند و محدودیت هایی که در مورد حقوق مدنی و زندگی اجتماعی اعمال میشوند نیز بطور فعال به چالش گرفته میشوند.

.... بخشی از جناح محافظه کار در ایران مثل اکبر رفسنجانی، قادرند که چه در سیاست خارجی و چه در روابط بین المللی، روشهای اصلاح طلبانه را بطور محدودی در برنامه های خود جای دهند.... تمایل شدید محافظه کاران به حفظ قدرت، به این مفهوم است که آنان بطور روزافزونی به این مسئله نیاز دارند که از افزایش تشنج با دنیای خارج پر هیز کنند تا بتوانند فرصت های اقتصادی موجودی را که اکنون چه برای عموم مردم و بطور خاص برای خود حاکمان فراهم است را افزایش دهند.

برخی از محافظه کاران ایران، بدنبال مدل "چینی" اصلاحات هستند که معنای آن حفظ قدرت سیاسی، رشد اقتصاد بازار و توسعه آزادیهای اجتماعی است. تغییرات اخیر که در ساختار درونی رژیم ایران به وقوع پیوسته است چه بسا باعث انعطاف و انسجام سیاست خارجی ایران شود.

شکست اصلاح طلبان، تمام قدرت را در اختیار یک جناح واحد قرار داده است. اگرچه محافظه کاران ایران بطور تاریخی به دادن شعارهای ضد آمریکائی پرداخته اند ولی سابقه موفقیت آمیزی نیز در مصالحه و پیشبرد آن داشته اند. "پراگماتیست"ها که بنظر میرسد در حال گرفتن دست بالا هستند، دیالوگ با ایالات متحده را نفی نکرده اند (صفحات 13 و 19 گزارش)

جای این سوال باقی است که کدام دروغ بزرگتر بود: وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق یا پراگماتیست بودن باندهای وابسته به سپاه پاسداران که خواهان پیاده کردن مدل چینی در ایران و احترام به حقوق شهروندان هستند؟ من گزارش مفصلی در مورد این کارزار تبلیغاتی که توسط مماشات گران در آمریکا انجام میشد نوشته ام که با مراجعه به این آدرس (6) میتوانید آنرا مطالعه فرمائید. بهر روی، تحلیل های بی پایه محافل طرفدار مماشات در آمریکا دوباره در سال 2008 توسط همین محافل به روز شد و همین کارشناسان به اوباما نصیحت کردند (7) که با ایران وارد معامله گردد. البته همه ما نتیجه آنرا میدانیم. اوباما

\$ یک فیصل زنده



" " " " " "

<

چیستان انقلاب اسلامی بخشی از چیستان این جامعه است. همان جامعه‌ای که وجود دولت امینی را ممکن می‌سازد و هم پدیدار شدن پدیده‌ای نامتعارف همچون

انقلاب اسلامی را و هم در فرجامین نگاه، جنبشی را، که رهبران‌اش پادزهر همان زهری هستند که خود در کالبد این جامعه پررعمای روان ساختند

آنچه که هر هفته در این بخش منتشر می‌شود، تداوم یک کار پژوهشی و نظری وسیع است که سال گذشته در اثر اوج‌گیری جنبش سبز نیمه تمام رها شده بود. طوفان سیاسی و شتاب لگام‌گسیخته رویدادها همه چیز را در سایه خود کشیده بود و عملاً مجالی برای پرداختن به مسائل نظری و دامن زدن به مباحث روشن‌گر باقی نهماده بود. گرچه بحران سیاسی به پایان نرسیده است و بحران مشروعیت حکومت با گذشت هر روز حدت بیشتری می‌یابد و شکاف در دستگاه سامان یافته قدرت و بین گروه‌های اصولگرا نیز به گونه‌ای دم افزون عمیق‌تر می‌گردد، بر آن شدم تا این کار سنگین را به هر روی در کنار کارهای روزانه خود تداوم بخشم و این بار رها شده در نیمه راه را به فرجام برسانم. از این‌رو و به پیشنهاد و توصیه سردبیر "تهران ریویو"، آقای شروین نکویی، این سلسله مقالات با ویرایشی جدید در این وبگاه منتشر خواهد شد.

جنبش سبز و بحران سیاسی ناشی از رویارویی جامعه و دولت بار دیگر به پرسش بر سر ماهیت، آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی موضوعیت بخشید. تردیدی نمی‌بایست داشت که مهندسی آینده بدون جهیدن از فراز سایه گذشته ممکن نیست. و جهش از فراز سایه گذشته، به معنی نادیده گرفتن آن نیست، بل به معنی فائق آمدن بر آن است. و فائق آمدن بر گذشته، هیچ نیست مگر پرداختن به پرونده‌های بازی، که بی آن‌که بررسی شده باشند، بایگانی و مخومه اعلام شده‌اند. آیا جامعه ایران سی و یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با آن آرمان‌ها و اهداف همراه بوده است یا صاحبان قدرت با چرخاندن سکان از "مسیر" و "خط" انقلاب منحرف شده و چنین نتیجه‌ای را به بار آورده‌اند؟ تحلیل انقلاب اسلامی و تاریخ این انقلاب را من "بازخوانی انقلاب اسلامی" نامیده‌ام و این بازخوانی می‌بایست از طریق پرتوافکنی بر آن‌چه گذشت، دریافت جدیدی باشد به فهم مناسبات جامعه و دولت در ایران. پیش از آن‌که انتظاری را برانگیزم که در بر آوردنش بمانم، باید تاکید کنم که این مجموعه مقالات مدعی داشتن پاسخی برای پرسش "معمای انقلاب" نیست، که این ادعای است گزارف، بلکه مراد از نوشتن آن‌ها، کاستن از ناروشنایی‌هاست برای نزدیک شدن به چنین پاسخی.

در این نکته که انقلاب اسلامی و دولت برآمده از آن در تمامی سی و یک سالی که از این انقلاب می‌گذرد، چالشی برای کشورهای منطقه و فراتر از آن چالشی بین‌المللی بوده است، جای کمترین تردیدی نیست. این انقلاب یک دگرگونی عظیم بود که از منظر دامنه و گستره تأثیرات و پی‌آمدهای خود، در سراسر منطقه و از منظر برآمد نامتعارفش در پهنه گیتی، پدیده‌ای یگانه و بی‌همتا به شمار می‌آید. از جانب دیگر، این انقلاب هم‌عرض تحولات سیاسی و جابه‌جایی‌های پی‌درپی سیاسی در این یا آن کشور "جهان سومی" نیست. از این رو، می‌بایست این انقلاب را همچون چالشی نظری دانست که سی و یک سال پس از وقوعش، کماکان معمایش حل نشده و پژوهشگران هنوز در کار فهم و توضیح آن مانده‌اند.

در جامعه‌شناسی مدرنیزاسیون اصلی وجود دارد که طبق آن دولت‌ها در مسیر تاریخی تحول خود از دولتی سنتی به دولتی مدرن، از دولتی ساده به دولتی پیچیده فرا می‌رویند. به این ترتیب می‌بایست یک دولت مدرن پیچیده‌تر از یک دولت سنتی و غیر مدرن باشد. این اصل به موازات جامعه‌شناسی مدون غربی، یک تفسیر لنینیستی هم دارد که سیر تحول دولت از دولت‌های سنتی به دولت‌های طراز نوین را ترسیم می‌کند. به دولت برآمده از انقلاب اسلامی که بن‌گرم خواهیم دید که این دولت نقض آشکار این اصل است. بر اساس این اصل، می‌بایست دولت ایالات متحده آمریکا یا دولت سوئیس در قیاس با دولت اسلامی از پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد. حال آن‌که چنین نیست و این نیز بخشی از همان چالش نظری است که سخن از آن رفت.

پیچیدگی دولت برآمده از انقلاب اسلامی و پیچیدگی قدرت و مناسبات دولت و جامعه به گونه‌ای بازتاب همان پیچیدگی ذاتی انقلاب اسلامی است. این انقلاب نه تنها دولتی پیچیده آفرید که همان هنگام جامعه را نیز پیچیده ساخت. جامعه ایران پس از انقلاب از حیث جامعه‌شناختی و در اثر رفتارهای هنجار شکنانه صاحبان قدرت و همچنین در سایه نارسایی‌های پر شمار اجتماعی ناشی از مدیریت غیرکارشناسانه، بسیار پیچیده‌تر از جامعه‌ای شده است که پس از سقوط حکومت پهلوی به پای صندوق‌های رفراندوم رفت و به مشروعیت حکومتی رای داد که نه کارنامه‌ای روشن داشت و نه برنامه‌ای مشخص و تعریف شده. دو نسل پس از پیروزی انقلاب ناگزیر از توهم و خوش‌بینی فاصله گرفتند و در آستانه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و در ماه‌های پس از آن جنبشی را آفریند که از حیث واقع‌بینی در تاریخ ایران بی‌نظیر بوده است. جنبش مدنی ایران و از جمله جنبش سبز نیز همین پیچیدگی را نمایندگی می‌کند. مناسبات پیچیده قدرت در ایران، لزوماً هم دولتی پیچیده را مهندسی می‌کند و هم جامعه را به همراه جنبش‌های اعتراضی‌اش.

من حدود سی و یک سال پیش، درست در همان نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، پژوهشی پیرامون این انقلاب را در کتابی دوجلدی تحت عنوان "تحلیلی مختصر از خردبهرروازی در ایران" منتشر کردم. این نخستین تحلیلی بود که پیرامون این انقلاب به زبان فارسی منتشر می‌شد. پس از آن، صدها مقاله و کتاب پیرامون این انقلاب منتشر شده است. تحلیل‌ها و پژوهش‌های که همه نیازمند نقد و بررسی جدی هستند. افزایش بی‌وقفه شمار تحلیل‌ها و پژوهش‌های نگاشته شده پیرامون انقلاب اسلامی و دولت و جامعه برخاسته از آن، در واقعیت امر، نشان از این چالش نظری دارند. چالشی برای شناخت این معما.

پیچیدگی‌های انقلاب اسلامی خیلی سریع نشان داد که تحلیل‌ها و پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون این انقلاب و برآمد نامتعارف سیاسی آن، قادر به اقتناع خرد پرسشگر نبوده‌اند. من ظرف این مدت بسیاری از آثار نوشته شده پیرامون این رویداد بزرگ سیاسی را خواندم و به بسیاری از آن‌ها نیز در این مجموعه مقالات اشاره خواهم کرد. اما این آثار گرچه بر این یا آن عرصه از انقلاب اسلامی پرتو افکنده و از حجم و گستره ناروشنی‌ها بسیار کاسته‌اند، باز بر این باورم که تاریخ معمای انقلاب اسلامی هم‌عرض خود انقلاب اسلامی بوده و همراه با آن سالمند می‌شود.

به سخن دیگر، انقلاب اسلامی ایران چالشی است که حتی پس از گذشت سی و یک سال، از وزن و فشارش چندان کاسته نشده است. از معمای انقلاب اسلامی سخن گفتیم. اخیراً رسم شده است که پژوهشگران از "معماها" سخن بگویند. از معماها و نه از پاسخ‌ها. این را باید به فال نیک گرفت، چون کفه معماهای تاریخ معاصر ایران، در ترازوی سنجش پژوهش‌ها بسیار سنگین‌تر از کفه پاسخ‌هاست. بسیاری از پاسخ‌ها نیز چنان سست و کم‌مایه‌اند که در کارزاری ساده با چند پرسش تکمیلی رنگ می‌بازند و اعتبار خود را یکسره از دست می‌دهند. آری، باید فاش گفت که تاریخ ایران، تاریخ معماها و چیستان‌هاست. و در این بین، انقلاب اسلامی چیستان بزرگ تاریخ معاصر ایران است.

نخستین پرسشی که باید به آن پاسخ داد این است که نقطه شروع این بازخوانی کجاست. یا به سخن دیگر، بازخوانی انقلاب اسلامی را باید از چه زمانی شروع کرد؟ از جنبش تنباکو؟ از انقلاب مشروطه؟ از پانزدهم خرداد؟ یا از شهریور ۵۷ یا از بهمن همان سال؟

از منظر تئوریک می‌بایست بین یک انقلاب و تاریخ آن انقلاب تفاوت قائل شد. این چنین است که انقلاب بهمن ۵۷ و تاریخ انقلاب بهمن ۵۷ دو موضوع متفاوت هستند. در بسیاری از پژوهش‌ها، تفاوتی بین انقلاب و تاریخ انقلاب قائل نشده‌اند. انقلاب یک رویداد است و انقلاب به‌مثابه یک رویداد، یک لحظه تاریخی است. به‌عنوان نمونه، بسیاری از پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی بین جنبش مشروطه و انقلاب مشروطه تمایزی قائل نشده و از انقلاب مشروطه همواره با عبارت انقلاب ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ یاد کرده‌اند. جنبش و شور انقلابی پیش و پس از بروز یک انقلاب بدیهی است که نمی‌تواند در ظرفیت یک لحظه تاریخی بگنجد. انقلاب اسلامی ایران در قیاس با انقلاب مشروطه بگونه‌ای صحیح در پژوهش‌ها بازتاب یافته و از آن به‌مثابه انقلاب بهمن ۵۷ یا حتی انقلاب ۲۲ بهمن یاد شده است. انقلاب همچون یک تحول عظیم اجتماعی، تاریخی طولانی دارد و رد پای این تحول بزرگ را می‌بایست در سال‌ها و حتی در دهه‌های پیش از آن جست‌وجو کرد. اما آیا می‌توان برای پژوهش یک انقلاب و زمینه‌های شکل‌گیری آن لحظه‌ای تاریخی را تعیین کرد؟ از منظر علمی، تعیین یک نقطه شروع برای بازخوانی یک انقلاب کار صحیحی نیست. انقلاب پدیده‌ای تک علتی نیست و از آنجا که برآیند علت‌هایی متفاوت است، لزوماً صاحب چند تاریخ موازی است.

۵ مرداد ماه ۱۳۸۹

بایندر برای تکمیل کلام خود جهانگردی را مثال می‌آورد که از سر تفنن گذری به ایران داشته است. و آن‌گاه نظر احتمالی این جهانگرد را به تحلیل می‌نشیند. بایندر می‌گوید جهانگردی که تنها برای مشاهده اندک چیزی و گفتگو با چند تنی به ایران سفر کرده باشد، ممکن است با قیافه‌ای حق به جانب بگوید که ایران کشوری است با نظام سلطنت مشروطه. اما همین جهانگرد می‌تواند با همان صراحت مدعی شود که ایران کشوری است با یک حکومت خودکامه. یا مثلا بگوید که ایران کشوری است با یک دولت ملی، و با یک حکومت دین سالار و اشرافی هزار فامیل، یا الیگارش کلان زمینداران و ژنرالهای صاحب قدرت، و یا باغ زیبا و فریبده کاملترین و گسترده‌ترین هرج و مرج و درهم ریختگی ممکنه.

در تعمیم آن چه که بایندر درباره ایران گفته است، هرگاه فرض را بر آن نهیم که ده جهانگرد در آستانه انقلاب سفید به ایران سفر کرده و خواسته باشند مشاهدات خود را از شرایط اجتماعی ایران بیان کنند، می‌توانستند با ده ارزیابی متفاوت از ایران باز گردند. برآستی می‌بایست کدام ارزیابی را معتبر شمرد؟ آیا اگر همین ده جهانگرد سه دهه پس از انقلاب سفید به ایران سفر می‌کردند، آن‌گاه چه ارزیابی از ایران پس از انقلاب اسلامی می‌داشتند؟

بایندر ادامه می‌دهد که در ایران هیچ چیز را به تاریخ و حافظه تاریخی نسپرداند. و چون هیچ چیز سپری نشده است، ما شاهد حضور هم‌هنگام همه آنها هستیم. بایندر ۴۸ سال پیش این حکم را بر زمین می‌کوبد که ایرانیان هنوز تصمیم تاریخی خود را نگرفته‌اند و مسیر تحولات آینده کشور را برنگزیده‌اند. آیا ایرانیان پنج دهه پس از انتشار کتاب بایندر تصمیم خود را نسبت به آینده کشورشان گرفته‌اند؟

بایندر در ادامه می‌نویسد درنگ مردم در اتخاذ تصمیم تاریخی خود به آنجا انجامیده است که با بی میلی و رغبت در کالبد حکومتی جان بدمند که سرشار است از اضعاد و ناپایداری و تزلزل، درست همچون تاریخ خود این کشور. بایندر این تصویر درخشان از سرنوشت تیره و تاریک جامعه ایران را چنین به پایان می‌برد:

دولت ایران یک فسیل زنده است. دولتی که حیات خود را مدیون و وامدار هیچ کس نیست. نه شاه، نه وزیران، نه سرکردگان ارتش، نه بوروکراتها و صد البته نه روشنفکران، هیچ کس و هیچ کس این دولت (دولت علی امینی) را آن چنان که هست، نمی‌خواهد.

ارزیابی بایندر از دولت علی امینی واقعی است. اما پرسیدنی است که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چگونه ممکن است که دولتی که هیچ‌کس خواهانش نیست، زمامدار اداره کشور باشد؟

در آستانه نوروز سال ۱۳۸۷ خورشیدی، سردبیر نشریه اینترنتی "روزآتلین" از من خواست چند سطر بی‌امون نوروز و ایران بنویسم. آن چه که من ده سال پس از انتشار کتاب لئونارد بایندر در وصف جامعه ایران نوشتم، بی‌شبهت به تصویری نبود که بایندر از دولت امینی عرضه کرده بود. من از جمله چنین نوشته بودم:

"تاریخ ایران شهر دو صد چند پرونده باز بر دوش خرمی لنگ نهاده است. چهره هزاره‌ها بر تصویر لحظه نقش می‌زند هنوز. هیچ چیز در تاریخ این کهن سرزمین سپری نشده است. حکایت ماست که بی‌کم و کاست، همچنان باقی است. شمعی پت پت کنار بر سر سفره هفت‌سین، و چشمان حیرت‌زده ماهی تنگ بلور از مشاهده تکرار سنت، سنت تکرار. و این انتظار کشنده که کسی بیاید، طرحی نو دراندازد و رشته تسبیح تکرار بگسلد. این انتظار دیرپای بد فرجام!

در تاریخ ایران شهر، هیچ چیز جای هیچ چیز را نگرفته است. بین سنت و مدرنیته پیکاری درخور در نگرفته است. در این سرزمین، زایش نظمی نو، مرگ نظم کهن نبوده است. آن چه هست، آرایش آن چیزی است، که پیش از این بوده است.

در زادگاه من، فاصله بین تولید مدرن و تولید سنتی چند صد سال نیست، گاه چند صد متر است. مرز بین فلسفه و حکمتش یکسره ناپیداست. پزشکی و حکیمش در همسایگی هم زندگی می‌کنند. و همچنین عطار و داروخانه‌چی‌اش. روشنفکر پسامدرنش فرزند قاری پیر ده است. ادیبش تاریخ‌دان است و مهندسش فیلسوف. و بیش از ده میلیون شاعر دارد. سرزمینی که شهروندانش همه کارشناس به دنیا می‌آیند. و دست روی هر کس که بنهی، یا سیاستمدار است یا چیزی از آنان کم نمی‌آورد...

مستورش مست است و مستش عارف. زهدش فرزند خوانده ریا. مربی‌اش شلاق به دست، مدرسه‌اش زندان. بوستانش از جنس شعر، گلستانش از جنس شعر، سرزمین‌اش اما حجم سروده بیابان. عدالتخانه‌اش جولانگاه رندان. شهروندانش مسافران کاروانی ره گم‌کرده، از گذشته‌ها با ناکنده، از فهم حال درمانده، مانده در کار جهان."

انقلاب اسلامی محصول و فرآورده چنین جامعه‌ای است. چیستان انقلاب اسلامی بخشی از چیستان این جامعه است. همان جامعه‌ای که هم وجود دولت امینی را ممکن می‌سازد و هم پدیدار شدن پدیده‌های نامتعارف همچون انقلاب اسلامی را و هم در فرجامین نگاه جنبشی را، که رهبرانش پادزهر همان زهری هستند که خود در کالبد این جامعه پرمعما روان ساختند.

تاریخ علت‌های اقتصادی وقوع این انقلاب لزوما بر تاریخ علت‌های سیاسی وقوع آن منطبق نیست. و تاریخ تحولات اجتماعی، مردم‌شناسانه و فرهنگی این انقلاب نیز ناظر بر روندی هستند که لزوما هم طول و هم عرض اعتراض‌های سیاسی نیستند. به سخن دیگر، هر انقلابی چند تاریخ دارد و قائل شدن یک تاریخ برای یک انقلاب، عملا ره به ساده کردن این تحول عظیم اجتماعی می‌برد. از این رو بررسی انقلاب اسلامی ایران نمی‌تواند منطبق بر نگاهی تک سویه از گذشته‌های مفروض به این رویداد باشد. بازخوانی انقلاب اسلامی لزوما نگاهی است از سکوی حال، از بحران مشروعیت فرارونیده از دل جنبش سبز و همان‌هنگام برآمده از بازنگری آن مجموعه عواملی که این انقلاب را باعث شدند.

#

اگر نتوان برای شروع تحلیل انقلاب اسلامی ایران و برآمد سیاسی نامتعارف، آن لحظه تاریخی را برگزید که ره به این تحول عظیم برده باشد، ناگزیر می‌بایست کار را از جای دیگری آغاز کرد. انقلابی نامتعارف، نگاهی نامتعارف را طلب می‌کند. از این روست که من این بازخوانی را با دو تصویر شروع می‌کنم. دو تصویر از ایران، یکی از ایران امروز و دیگری از ایران نیم قرن پیش. مقایسه این دو تصویر فضایی را ایجاد می‌کند که بر بستر آن می‌توان گام به گام در دالان تاریخ و ناروشن این انقلاب پیش رفت.

از تصویر پنجاه سال پیش شروع می‌کنم. تصویر نخست، تصویری است از دولت علی امینی در سال ۱۳۴۱.

دلیل من در گزینش دولت علی امینی و سال ۱۳۴۱ به تصویری برمی‌گردد که پژوهشگری آمریکایی در همان هنگام از ایران ارائه کرده است. این پژوهشگر **آهر بیگانی لئونارد** **Ng q p c t f r** نام دارد.

حدود نیم قرن پیش، یعنی در سال ۱۹۶۲، بایندر کتابی نوشت به نام "ایران، تحولات سیاسی در جامعه‌ای در حال گذار". با آنکه این کتاب نگاهی دقیق و متفاوت به شرایط اجتماعی ایران دارد، آن چنان که باید و شاید مورد توجه پژوهشگران ایرانی و پژوهشگران مسائل ایران قرار نگرفته است. حال آن‌که وی در این کتاب فراموش شده، زمینه‌های فهم بسیاری از تحولات و رویدادهای ایران را ممکن می‌سازد و با پرتوافکنی دایمانه به برخی از گره‌های ناپیدای اجتماعی ایران، رهیافت به پاسخ‌هایی قانع کننده به پرسش‌های کلان اجتماعی ایران را تسهیل می‌کند. رویکردمان به انقلاب ایران را با تصویری آغاز خواهیم کرد که این پژوهشگر نزدیک به دو دهه پیش از انقلاب اسلامی از جامعه ایران ارائه کرده است.

تصویری که لئونارد بایندر از جامعه ایران ارائه می‌کند، تصویر ایران است در آستانه انقلاب سفید. در آن عهد، علی امینی، نوه مظفرالدین‌شاه، ریاست دولت را بر عهده دارد. بایندر بر این باور است که در ایران هیچ چیز سپری نشده است. هیچ چیز به فرجام قطعی و تاریخی خود نرسیده است. پرونده همه چیز باز است. پرونده همه تاریخ باز مانده است.

بایندر معتقد است که ایران "کلکسیون اضعاد تاریخی" است. جامعه ایران مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی است که با یکدیگر ناساز و متفاوتند. در تاریخ همواره چیزی جایگزین چیزی می‌شود. نظمی جایگزین نظمی، شیوه‌ای تولیدی جایگزین شیوه تولیدی دیگری، و... اما در ایران کمتر چیزی جایگزین کمتر چیزی شده است. در ایران زایش "نو" پیام‌آور مرگ "کهنه" نبوده، بلکه این دو همسفر و همسفره یکدیگر شده‌اند. "نو" برای محو و نابودی "کهنه" هیچ‌گاه به میدان نیامده است. نوعی روحیه سازش بر فضای فرهنگی و سیاسی کشور حاکم بوده و هست. و این نخستین باری نیست که این اضعاد تاریخی در این کشور شیوه همزیستی در پیش می‌گیرند. اسلام که می‌آید، هویت اسلامی جایگزین هویت ایرانی نمی‌شود، با هم کنار می‌آیند. اسلام در ایران بر خلاف جوامع عربی، آیین‌های پیش از خود را نابود نمی‌کند، خود چهره‌ای متفاوت از آن چیزی می‌یابد که در جهان اسلام معمول است. زبان عربی هم جایگزین زبان فارسی نمی‌شود، زبان تقاهم با هم را می‌آموزند. این چنین است که اسلام از مصر با آن تمدن دیرینه‌اش یک جامعه عربی می‌سازد اما در ایران خود ناگزیر "ایرانی" می‌شود.

بایندر در تحلیلی که از شرایط اجتماعی دوران زمامداری علی امینی ارائه کرده است، مینویسد آدمی می‌تواند در ایران در عین حال شاهد همزیستی همه آن خصایص متفاوتی باشد که به ایران از یکسو خود ویژگی می‌بخشند و از سوی دیگر آن خصایصی که ایران را با سایر کشورهای همسایه خاورمیانه شبیه و مانده می‌سازند. هرگاه گفته بایندر را با نگاهی فلسفی بنگریم، مراد او از این گفته این است که ما "ایران" و "نه ایران" را در کالبد یک جامعه داریم. و این "نه‌ایران" نفی ایران نیست، مکمل آن است.

قانون بازنشستگی ضروری است. اگر استادی از نظر جسمی سالم باشد و استاد ارزنده ای باشد چه اشکالی دارد که بعد از هفتاد سالگی هم تدریس کند." ناگفته نماند که آیین نامه های بازنشستگی، اساتید حامی دولت را در بر نمی گیرد که از جمله می توان معافیت عباس علی عمید زنجانی از بازنشستگی با 71 سال سن در کرسی تدریس اندیشه سیاسی اسلام، فقه و حقوق اسلامی نام برد. سید محمد مقیمی، معاون دانشگاه تهران ضمن تشریح روند بازنشستگی در دانشگاه تهران در سال 88 از بازنشستگی 81 عضو هیئت علمی این دانشگاه خبر داده و گفته بود: "بازنشسته ها ظرفیت بالقوه ای هستند که کشور نتوانسته به خوبی از آن ها استفاده کند این در حالیست که در کشورهای دیگر برای استفاده از تجربیات مدیران، کارکنان و اعضای هیئت علمی بازنشسته به عنوان اتاق فکر در حوزه های مختلف فضا سازی می شود."

صادق زیباکلام، استاد دانشگاه در خصوص معضل بازنشستگی استادان می نویسد: "اگر جامعه ای به لحاظ سیاسی و اجتماعی و رشد جامعه مدنی به یک درجه ای از توسعه رسیده باشد، در آن صورت به مساله بازنشستگی استادان شبیه مثابه یک نبرد سیاسی میان نخبگان فکری و فرهنگی اش از یکسو و حاکمیت از سویی دیگر نمی نگرد."

در ادامه پروژه خانه نشین کردن اساتید میرز و منتقد سیاستهای افرای دستگاه حکومتی، موجی از بازنشستگی های اجباری اساتید دانشگاهها به اجرا در آمده است.

در همین ارتباط عبدالرضا سیف، مدیرکل دفتر ریاست دانشگاه تهران از صدور احکام بازنشستگی 30 عضو هیئت علمی دانشگاه تهران تا نیمه شهریور ماه خبر داد و گفت: "اسامی این اعضای هیئت علمی در آینده نزدیک در نشریات و سایت دانشگاه تهران اعلام می شود."

قابل ذکر است، موج بازنشستگی اساتید دانشگاه از دوره نخست ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد تشدید یافت بطوریکه 81 عضو هیات علمی دانشگاه تهران در شرایطی که بیشتر آنها توانایی تدریس دارند، در سال گذشته بازنشسته شدند. همچنین 173 عضو هیات علمی و کارمند دانشگاه در سال 86 و 183 عضو هیات علمی و کارمند در سال 87 از دانشگاه تهران بازنشسته شدند.

اساتید برجسته قانون جزا، حقوق مدنی و قانون تجارت، استاد حقوق اسلامی، استاد آیین دادرسی کیفری، استاد حقوق بین الملل، استاد حقوق کار و استاد حقوق بین الملل خصوصی بازنشسته شدند. تعدادی از اعضای هیئت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران همچون دکتر ظریفیان با وجود اینکه به پایان دوره خدمت خود در دانشگاه تهران نرسیده نیز بازنشسته شده اند.

همچنین سه استاد مطرح و نام آشنای حقوق در دانشگاه علامه طباطبایی بازنشسته شده اند.

گفتنی است دکتر علی آزمایش از اساتید سرشناس حقوق است که پس از افشای موضوع تجاوز به بازداشت شدگان، در نامه ای از احساس مسئولیت و شجاعت مهدی کروبی قهرمان کرده است.

از سوی دیگر برخی از اساتید دانشکده های الهیات، ادبیات، حقوق و علوم سیاسی به اجبار بازنشسته شدند.

از جمله این اساتید بودند.

اواخر سال گذشته نیز منحل شده مدیریت و بل نامه ریزی، از اعضای هیات

علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه بازنشسته شدند. در کنار این اقدام برخی از اساتید گروه فلسفه این دانشگاه، همچون و دکتر نیز به دلایل مختلف کنار گذاشته شدند.

دوتن از استادان دانشگاه علم و صنعت حکم اخراج از دانشگاه را دریافت کرده اند.

پیشتر نیز چند استاد دانشگاه تربیت مدرس از جمله

از تدریس منع یا به مراکز دیگر منتقل شده اند. در تداوم فرایند بازنشستگی اجباری، محمد تقی بطحایی رئیس دانشگاه صنعتی

بازنشستگی و اخراج؛ بهایی که اساتید منتقد می پردازند



موج جدید اخراج، بازنشستگی اجباری و تسویه اساتید مبرز و برجسته دانشگاهها که از پشتوانه های جامعه علمی کشور محسوب می شوند از زمان روی کار آمدن دولت نهم آغاز شد اما طی سال گذشته، بعد از انتخابات پرمسئله ریاست جمهوری ابعاد تازه ای به خود گرفت بطوریکه همزمان با اعتراضات گسترده دانشجویی در شانزدهم آذر، کمیته های ویژه ای با همکاری وزارت علوم و دولت برای خانه نشین کردن اساتید برجسته منتقد سیاست های مسولان حکومتی تشکیل شد.

گفتنی است آیین نامه جدیدی از سوی مسولان دانشگاه تهران صادر شده به این مضمون که آن دسته از اساتیدی که سن آنها 70 سال یا بیشتر است، باید بازنشسته شوند این در حالی است که روند بازنشستگی ها اساتید کمتر از 70 سال را نیز در بر گرفته است و این بار به "بهانه" رکود علمی بسیاری از اساتید در شرف بازنشستگی قرار دارند.

اما بسیاری از نمایندگان مجلس و صاحب نظران بر این باورند که در فرایند بازنشستگی تبعیض صورت گرفته است و برخی اساتید که هم سن بیشتری دارند و هم سابقه ای کمتر هنوز بر سر کرسی دانشگاهها هستند و برخی دیگر با سن کمتر و توانایی علمی بیشتر از کار بر کنار شده اند.

سعدالله نصیری عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس با تاکید بر اینکه رئیس کمیسیون و اعضا بر این نکته تاکید دارند که بازنشستگی های اخیر به شکل تبعیض آمیزی شکل گرفته است، گفت: "آنچه که در حال حاضر مشاهده می کنیم این است که اساتیدی که به شکلی به قول وزیر علوم سکولار باشند و با نگرش های فکری و سیاست های دولت مخالفت و دگراندیشی داشته باشند، بازنشسته می شوند که این مسئله تبعیض آمیز است."

افزایش تعداد اساتید بازنشسته در شرایطی اتفاق افتاده است که وزیر علوم پیشتر گفته بود: "استادان ناهمسو با نظام از دانشگاهها اخراج می شوند و وزارت علوم از اخراج آنها شرمزده نخواهد بود." پیشتر نیز محمدرضا رحیمی، معاون اول احمدی نژاد تاکید کرده بود که باید وزارت علوم در انتخاب اساتید دقت بیشتری داشته باشد تا از ورود اساتید غیرمتعهد به دانشگاهها جلوگیری کند.

بسیاری از آگاهان سیاسی معتقدند که نامه های منتقدان استادان دانشگاهها به سیاستهای دولت و گرداندگان یکی از دلایل ممنوع التدریس شدن و بازنشستگی اجباری تعدادی از استادان دانشگاه است.

بسیاری از تحلیلگران علت اصلی بازنشستگی و برکناری اساتید دانشگاه را نه رکود علمی بلکه ترس حکومت از تفکرات روشنگرانه و تاثیر گذار اساتید منتقد حکومت در حوزه های علمی و دانشگاهی دانسته اند.

پیشتر علی عباسپورتهرانی، رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس از صدرالدین شریعتی رئیس دانشگاه علامه طباطبایی خواسته بود که درباره روند بازنشستگی استادان این دانشگاه گزارش کتبی بدهد.

این نماینده مجلس با نام بردن از اساتیدی چون دکتر محمد قریب و دکتر محمود حسایی که تا آخرین لحظه عمرشان تدریس کرده اند اظهار داشت: "اصلاح

اولیه و اصلی کار دانشگاهی و پژوهش و آفرینش به شمار می رود در فضای امروز ایران معنای خود را از دست داده است. اما اگر در شرایط انقلاب فرهنگی سال های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ دولت توانست در دانشگاه ها را ببندد و با کنار گذاشتن حدود ۴۰ درصد کادر علمی آن زمان (نزدیک به ۶ هزار دانشگاهی) طرح اسلامی کردن را پیاده کند، امروز روی آوردن به چنین شیوه هایی نه توان این دولت است و نه امکان عملی کردن آن با شرایط حساس کنونی دانشگاه ها وجود دارد.

بیچاره های متوحش دروغگوی غارتگر



یک روز پس از انتشار نتایج نظرسنجی جهاد دانشگاهی (زیر نظر دولت) که در آن تصریح شده دولت محمود احمدی نژاد از مدیریت فضای عمومی کشور پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری ناتوان بوده، رئیس دولت دهم از "برنامه هایی" خبر داد که برای "مدیریت جهان" تدارک دیده است. احمدی نژاد این سخنان را پیش از ظهر دیروز در پنجمین جشنواره ملی کارآفرینان برتر بیان کرد. از بدو روی کار آمدن دولت نخست احمدی نژاد، وی، اعضای دولت او و دیگر چهره ها و مقامات جریان حاکم به دفعات اعلام کرده اند برنامه های متعددی برای مدیریت جهان دارند. با این حال هیچ یک از این آنان تاکنون نمونه ای از برنامه های خود برای مدیریت جهان را اعلام نکرده و صرفا به بیان سخنانی مبهم و کلی در این خصوص اکتفا کرده اند.

سخنان دیروز احمدی نژاد اما سرشار از واژه های منفی علیه دولت های خارجی بود. او در این اظهارات، قدرت های بزرگ جهان را "متوحش، دروغگو، فریبکار، بیچاره، غارتگر" و... توصیف و تهدید کرد که "ملت ایران آنها را دفن خواهد کرد".

احمدی نژاد دیروز با انتقاد از برخوردهای اخیر قدرت های خارجی با جمهوری اسلامی، این رفتار را در راستای برنامه هایش برای مدیریت جهان دانست. او گفت: "نه اینکه ما بخواهیم و یا اینکه دوست داشته باشیم بلکه برنامه هایی برای مدیریت جهانی داریم که آنها دقیقا همان کار را انجام می دهند". احمدی نژاد همچنین با ابراز تاسف برای این قدرت ها که تا این حد سقوط کرده اند، خاطر نشان کرد: "امیدواریم این حرف ها را بشنوند و خودشان را اصلاح کنند". وی سپس مثال این مساله را معرفی رژیم صهیونیستی به عنوان رژیمی برای فریب ملت ها توسط ایران عنوان کرد: "عملکرد این قدرت ها دقیقا این حرف را ثابت می کند. ما بدون هزینه به جلو می رویم و بزرگترین دشمنان تاریخی ملت ایران را با کمترین هزینه ها به زیر می کشیم". احمدی نژاد سپس به قدرت های جهانی نصیحت کرد دست از این کار های خود بردارند و به حقوق ملت ها احترام بگذارند و اگر می خواهند در آینده جهان حضور داشته باشند خود را اصلاح کنند.

"راهکار های جهانی" احمدی نژاد یک روز پس از آن بیان شد که سایت کلمه نتایج نظرسنجی موسسه دولتی جهاد دانشگاهی را منتشر کرد. بر اساس این نظرسنجی که خرداد سال جاری انجام شده، بیش از 76 درصد شهروندان تهرانی نارضایتی خود را از شرایط کنونی جامعه و مدیریت دولت ابراز داشته و خواستار "تغییر اساسی وضع موجود" شده اند.

در حالی که مقامات دولت و چهره های حکومتی در ماه های اخیر مدعی کنترل بحران و پایان یافتن آنچه "فتنه سبز" می خوانند شده اند، بیش از 65 درصد شرکت کنندگان در این نظرسنجی معتقدند که دولت نه تنها در مدیریت شرایط ناتوان بوده بلکه "اعتراضات، به صورت پنهانی ادامه دارند".

بر اساس نتایج این نظرسنجی همچنین "مشکلات اقتصادی و نبود آزادی های سیاسی" به عنوان بزرگترین بحران موجود در جامعه و "تهدیدهای بین المللی و خطر حمله نظامی" از دیگر دغدغه های مردم عنوان شده است.

یکی از دیگر نکات جالب توجه این نظرسنجی آن است که "وضعیت پوشش زنان در جامعه" به عنوان "اولویت آخر" مردم عنوان شده، در حالیکه حکومت همواره سعی می کند آنچه "وضعیت نامناسب حجاب و عفاف در جامعه" بیان می کند را عمده ترین مشکل مردم و نامود کند.

خواجه نصیرالدین طوسی از اخطار به پنج عضو هیئت علمی آن دانشگاه که دارای رکود علمی هستند خبر داده و گفت: "اخراج یا انتقال به دانشگاه های دیگر از جمله وضعیت هایی است که برای این اعضای هیئت علمی متصور است". همزمان محبویه مباشری رئیس دانشگاه الزهرا از تصمیم گیری برای اخراج 13 عضو هیئت علمی این دانشگاه که دچار رکود علمی شده اند خبر داده و گفته است: "آن دسته از اعضای هیئت علمی نیز که در سنوات طولانی تدریس همچنان استادیار باقی مانده نیز اخراج می شوند".

اگرچه موضوع کنار گذاشتن اساتید میراث و برجسته امر تازه ای نیست و اساتید و روشنفکران برجسته همواره در تیررس حذف و برکناری قرار داشته اند. بسیاری از صاحب نظران، حذف اساتید را در تداوم نگرش های تمامیت خواهانه دانسته اند. اما این سناریو طی سالهای ریاست احمدی نژاد "شدت" بیشتری به خود گرفت تا جاییکه وی در دوره نخست ریاست جمهوری اش در جمع دانشجویان ابعاد تازه ای از برنامه هایش در دانشگاه ها را اعلام کرده و گفت: "دانشجو باید امروز در دانشگاه بر سر رییس جمهوری فریاد بزند که چرا استاد لیبیرال و سکولار در دانشگاه ها حضور دارد".

این اظهارات با سخنان آقای خامنه ای مبنی بر ضرورت بازنگری در علوم انسانی در دانشگاه ها با "پشتوانه" امنیتی به اجرا در آمد و موج جدیدی از اخراج و بازنستگی اجباری اساتید در حوزه علوم انسانی آغاز گردید و دهها تن از استادان دانشگاه های کشور با عناوین بازنستگی اجباری، اخراج یا ممنوع التدریسی از حوزه های دانشگاهی بیرون رانده شدند. آقای خامنه ای با تاکید بر اینکه استادان دانشگاه باید فرماندهان جنگ نرم باشند، گفته بود: "فرماندهان این جبهه باید با شناخت مسائل کلان، شناسایی دشمن و کشف اهداف او، طراحی کلان انجام دهند و بر اساس این طراحی حرکت کنند و استادی که بتواند، این نقش را ایفا کند، استادی شایسته برای حال و آینده نظام جمهوری اسلامی خواهد بود".

برکناری گسترده اساتید صاحب نام حوزه علوم انسانی در حالی صورت می گیرد که روز گذشته نبی الله احمدیان، معاون علمی پژوهشی سازمان بسیج دانشجویی با بیان اینکه رویکرد علمی پژوهش های دانشجویی بسیج در سال جاری به سمت علوم انسانی تغییر می کند، گفت: "سعی می شود با به کارگیری اساتید توانمند در عرصه علوم انسانی اقدامات مطلوبی در سال جاری شکل بگیرد".

از سوی دیگر، کامران دانشجو وزیر علوم با اشاره به نیاز دانشگاه های کشور به 22 هزار عضو هیئت علمی در رشته های علوم انسانی، از جذب سالانه 1000 عضو هیئت علمی برای دانشگاه های کشور خبر داد.

مساله علوم انسانی و ضرورت بازنگری در آن طی سالهای اخیر به دغدغه اصلی مسئولان حکومتی برای کنترل جامعه دانشگاهی بدل شده است. حذف علوم انسانی، کاهش پذیرش دانشجویان در این رشته، اصلاح متون و کتب رشته های علوم انسانی، اخراج و بازنستگی اجباری اساتید این حوزه که منتقد سیاست های مسئولین هستند، آغاز بازنگری در صلاحیت اعضای هیئت علمی دانشگاه ها و بالاخره تربیت اساتید مطابق با معیار های ایدئولوژیک حکومت با شدت بیشتری در دستور کار دولت قرار گرفته است. بطوریکه بسیاری از "افراطیون خواهان برخوردی شدید همچون سالهای "اوبیل" انقلاب و تعطیلی دانشکده های علوم انسانی شده اند و شرط ادامه تدریس در این رشته را تایید اساتید توسط حوزه علمیه دانسته اند. این در حالی است که تحلیلگران بر این باورند که پیامدهای انقلاب فرهنگی، آسیب های غیر قابل جبران را به بدنه علمی کشور وارد کرده و زمینه های پدیده فرار مغزها را فراهم می سازد.

سعید پیوندی، جامعه شناس معتقد است که شواهد نشان می دهد که اراده روشنی به دنبال حذف تدریسی و منزوی کردن دانشگاهیان "غیر خودی" است. این در حالی است که در همه دنیا، دانشگاه هایی که به کیفیت آموزش و پژوهش و اعتبار علمی توجه دارند همه تلاش خود را برای حفظ استادان با تجربه و صاحب نام خود به کار می گیرند. استاد کارآمد و صاحب نام بخشی از اعتبار و سرمایه علمی هر دانشگاه است. ولی در ایران به نظر می رسد دغدغه اصلی دست اندکاران سیاسی، ایدئولوژیک و یا امنیتی است.

این جامعه شناس با "ناموفق" خواندن اینگونه برخوردها با اساتید برجسته کشور خاطر نشان می کند: "سیاست های امنیتی و ایدئولوژیک دولت امروز بطور مستقیم جوهر وجودی دانشگاه یعنی استقلال این نهاد را نشانه رفته است. مصونیت دانشگاه برای پرشگرایی، نقد و مجادله فکری آزادانه که ابزارهای

۵ مرداد ماه ۱۳۸۹

همچنین به رغم تبلیغات دولتی و اظهار نظرهای مقامات حکومتی بیش از ۶۹ درصد مردم وضعیت کشور را "مبهم و نگران کننده" تشخیص داده اند. وضعیت کشور از نظر مردم در قیاس با سال گذشته بیش از ۹ درصد بحرانی تر شده است.

شهروندان تهرانی در مورد میزان محبوبیت احمدی نژاد و موسوی بعد از یکسال از گذشت انتخابات معتقدند ۵۶,۱ درصد از محبوبیت احمدی نژاد کاسته شده در حالی که ۳۶,۹ درصد بر محبوبیت مهندس موسوی در قبال افزایش ۲۲,۶ درصدی محبوبیت احمدی نژاد افزوده شده.

جامعه آماری این طرح شامل شهروندان بالای ۱۸ سال تهرانی از کلیه اقشار و گروه های اجتماعی در زمان اجرای طرح است. شیوه نمونه گیری این نظر سنجی به صورت چند مرحله ای و در سطح شهر تهران بوده است. لازم به ذکر است اطلاعات این نظر سنجی با ابزار پرسشنامه و با مراجعه به میداين گردآوری شده است.

سایه کلمه با انتشار نتایج این نظر سنجی نوشته: "علی رغم اینکه این نظر سنجی از نحوه تنظیم سئوالاتی که طرح گردیده نشان می دهد با محدودیت های جدی روبرو بوده است اما گویای این واقعیت است که جنبش سبز همچنان دارد با قوت به سوی اهداف تعیین شده که در منشور این جنبش تبیین گردیده به پیش می رود و در واقع نتایج این سنجش قابل تعمیم برای لائراسر کشور می باشد."

" " < " " "

در چنین شرایطی، احمدی نژاد کماکان به تئوری پردازی های خود در سطح بین المللی ادامه داده و در جدیدترین سخنانش بار دیگر از "مدیریت جهان" سخن گفته است.

او در بخش دیگری از سخنانش در جشنواره کارآفرینان برتر با طرح این سؤال که "چرا تا این حد قدرت های فاسد جهانی از دست ملت ایران عصبانی اند" با اشاره به "صدور قطعنامه چهارم علیه ایران در شرایطی که رژیم صهیونیستی کشتی حامل کمک های بشردوستانه به غزه را مورد هجوم قرار داده بود"، خاطر نشان کرد: "چرا امروز تنها حرف رسانه های دنیا ایران است؟ آیا واقعا از ایران می ترسند؟ می گویند ایران خطری برای امنیت جهانی است و این حرفی است که خودشان درست کرده، تکرار و باور می کنند. ایرانی که در طول تاریخ آزارش به کسی نرسیده و مورد هجوم سنگین ترین تجاوز قرار گرفته است همواره پیام دوستی برای صلح و بشریت داشته است". احمدی نژاد از زمان روی کار آمدن در سال 1384 بارها خواستار نابودی اسرائیل و محو این کشور از نقشه جهان شده و این اظهارات او همواره مورد اعتراض گسترده دولت های جهان واقع شده است. فناوری هسته ای ایران نیز در همین راستا مورد ارزیابی قرار گرفته و پنهانکاری های جمهوری اسلامی نیز مزید بر علت شده است.

" "

احمدی نژاد در ادامه سخنرانی دیروزش با تأکید بر اینکه آنها [قدرت های خارجی] در همه موارد احساس خطر می کنند، گفت: "ما وقتی در عرصه هسته ای به پیش می رویم آنها نگرانند، وقتی در عرصه بیوتکنولوژی به پیش می رویم باز هم نگرانند، حتی می گوئیم که می خواهیم هدفمند کردن بارانها را اجرا کنیم باز هم نگرانند. امروز هم سازهایشان را کوک کرده اند و دست در دست هم داده و خیال می کنند که با راه انداختن سر و صدا و لجنگ روانی می توانند ملت ایران را به عقب نشینی وادار کنند."

وی ادامه داد: "ملت ایران در گذشته سرزمین ها و ملت ها را با لشکرکشی فتح نکرد بلکه با تدبیر و سیاستورزی آن ها را به زیر کشید. ما امروز نیز برای مقابله با آمریکا نیاز به جنگ نداریم. تدبیر، فرهنگ و وحدت ایرانی آن ها را به زیر می کشد و آنها این مساله را می دانند اما جرأت گفتن ندارند."

احمدی نژاد سپس به آنچه "سناریوی ایجاد جنگ روانی با این مضمون که ایران قصد ساخت بمب هسته ای دارد" می خواند اشاره کرد و خطاب به این قدرت ها گفت: "بیچاره ها شما از يك بمب اتمی ایران می ترسید؟ شما که چند هزار بمب دارید. این نشان می دهد شما دروغو، ترسو و فریبکارید."

وی همچنین با اشاره به کسری بودجه 1480 میلیارد دلاری آمریکا خاطر نشان کرد: "آن ها می دانند که اگر فرهنگ و تمدن ایران شکوفا شود جایی برای غارت های گسترده آن ها باقی نمی ماند. لذا برای مقابله با ما بازی تبلیغاتی درست کرده اند که در این راستا بخشی از روسیه و کشورهای اروپایی و رسانه ها را با خود همراه کرده اند که البته کار آن ها را خداوند برای ما افشا کرد."

این برای دومین روز پیاپی بود که احمدی نژاد با حمله به روسیه این کشور را متهم به فریب خوردن و بازی کردن در سناریوی آمریکا کرد. او دو روز قبل هم از "طراحی سناریوی یک جنگ پیچیده علیه ایران توسط آمریکا" خبر داده و گفته بود: "چرا رئیس جمهور روسیه باید در نمایشنامه امریکایی ها بازی کند؟"

احمدی نژاد دیروز مجدداً گفت: "این قدرت ها از اینکه روح ملت ایران بزرگ شده و بیدار می شود ناراحت و نگرانند و با این قبیل داستان پردازی ها و سناریوی حمله به برخی کشورهای خاورمیانه و شلوغ کردن این منطقه می خواهند فلش را به سمت ایران نشانه بگیرند که ایران قصد ساخت بمب دارد."

وی همچنین به آنچه "توحش برخی تمدن ها" می خواند اشاره کرد و افزود: "امروز کدام زن و مرد اروپایی آرامش دارد؟ احترام و عزت کجاست؟ و اصلا کدام زن و مرد در دنیا آرامش دارند؟ آن ها همه موجودیت بشر را خرج خودخواهی ها، زیاده طلبی ها و توسعه طلبی هایشان کردند. کشوری که حدود 5 میلیون جمعیت دارد با لشکرکشی به کشور 200 میلیونی آن را به استعمار کشید و غارت کرد. این روند امروز شکست خورده و امید تمام ملت ها به حرکت ملت ایران است که در این راستا باید ایران ساخته و به قله ها رسانده شود."

" " "

در حالی که بر مبنای قطعنامه اخیر شورای امنیت سازمان ملل علیه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی، تمام دولت های جهان از این حق برخوردارند که کشتی های ایرانی را در تمام آب های جهان مورد بازرسی و حتی توقیف قرار دهند، احمدی نژاد دیروز همچنین هشدار داد که "هرکس تصمیم بگیرد علیه ملت ایران اقدامی کند و کشتی های ایرانی را بازرسی کند بلافاصله عکس العمل ملت ایران را دریافت خواهد کرد."

او مدعی شد: "تجربه نشان داده این عکس العمل پشیمان کننده است". پیش از او علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی نیز تهدید کرده بود در صورت بازرسی کشتی های ایرانی، جمهوری اسلامی به این اقدام واکنش نشان خواهد داد.

احمدی نژاد روز گذشته افزود: "ایران هرکس در سناریوی امریکایی ها علیه ایران شرکت کند، عمل او را دشمنی تلقی کرده و پاسخ او را می دهد". به گفته او: "هرکس با ما دوستی کرده سودش را برده است و باید بداند که این بد اخلاقی ها جز این که آبروی شما را ببرد اثری ندارد". رئیس دولت دهم اضافه کرد: "با توجه به چند سال همکاری با سازمان های بین المللی در مورد بحث هسته ای، هم اکنون ایران مطمئن شده است که این قبیل اقدامات آن ها در جهت دشمنی است و هرکس در سناریوی آمریکا علیه ایران شرکت کند دشمنی تلقی شده و پاسخ آن داده می شود". وی بار دیگر خطاب به این قدرت ها گفت: "ملت ایران صدها مورد نظیر شماها را دفن کرده و چیزی باقی نمانده است که این مساله با تدبیر و منطق و مدیریت بوده است."

همچنین با اشاره به احتمال حمله به چند کشور خاورمیانه تصریح کرد: "زورتان به ایران نمی رسد و می خواهید چند فقیر بیچاره را در منطقه مورد هدف قرار دهید که به نتیجه ای نمی رسید. بدانید که هر تهدید دشمن مانند گذشته در کارخانه فرهنگ سازی ملت ایران تبدیل به فرصت می شود."

" " "

احمدی نژاد در بخش دیگری از سخنانش به موضوع تحریم فروش بنزین به ایران هم اشاره کرد و گفت: "می گویند که بنزین را تحریم می کنیم. این از آرزوهای من است که بنزین تحریم شود. ظرف دو روز 17 میلیون لیتر جایگزین می کنیم. همه کارها را انجام داده ایم و کلیدش آماده و در دست ماست. هر چیزی را که می خواهند تحریم کنند ببینند ظرف چند ماه کارآفرینان ما بهترینش را جای آن می گذارند. می خواهید ایمان، اراده، همت، عشق و يك ملت بزرگ را تحریم کنید؟"

وی پیش از این هم مدعی شده بود که در صورت تحریم فروش بنزین به ایران، دولت او ظرف یک هفته تمام بنزین مورد نیاز کشور را تولید خواهد کرد اما تاکنون توضیح نداده در صورت برخورداری از چنین توانایی چرا پیش از تحریم بنزین توسط دولت های خارجی، این اقدام را عملی نمی کند؟

وی در عوض گفت: "آنها [قدرت های خارجی] می دانند که چه پتانسیل و توانمندی ای در ایران خوابیده است و اگر بیدار شود حنای آن ها رنگی نخواهد داشت."

تحریم خاموش نفتی آغاز شده

این است که "چین گرچه در حال بررسی این راه حل است، ولی به دلیل ریسک سیاسی آن و رو در رو قرار گرفتن با آمریکا رغبت زیادی به آن ندارد". در راستای افزایش فشارها بر ایران، در هفته نخست تیرماه گذشته خبری منتشر شد حاکی از اینکه بانک مرکزی امارات متحده عربی در راستای اجرای دور تازه تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران، دستور بستن 40 حساب بانکی ایرانی را صادر کرد. در واکنش به این دستور به گزارش خبرگزاری مهر، حمید برهانی، معاون ارزی بانک مرکزی، بدون اشاره به نام کشوری خاص گفت: "هر کشوری که برای دارایی‌های کشورمان محدودیت ایجاد کند، ایران نیز دارایی‌های خود را از بازار آن کشور خارج خواهد کرد".

باین حساب در حالی که در آینده ای نزدیک باید شاهد خروج سرمایه های ایرانی از امارات باشیم، هفته پیش یک مقام سفارت جمهوری اسلامی تمایل دولت برای تبدیل ارز نفتی ایران به درهم امارات را اعلام کرد. کارشناسان این رفتار و سیاست ها را نوعی بهم ریختگی میدانند چرا که از سوی تهدید به خروج صورت میگرد و از سوی هم تقاضا برای تبدیل ارز ارائه میشود.

بر اساس گزارش کلمه "کارشناسان نفتی معتقدند ایجاد محدودیت های اخیر در واقع نوعی تحریم خاموش خرید و فروش نفت ایران است که هزینه های تبلیغاتی این موضوع را نیز ندارد. چرا که بنا بر بسیاری از گزارش ها مشتریان پروپا قرص نفت ایران در سالهای متمادی هم اکنون میزان خرید نفت خود را از ایران کاهش می دهند نمونه روشن این مساله همین چین است که در سال ۲۰۰۵ ایران صادر کننده اول نفت به آن کشور بود ولی اکنون در مرتبه سوم قرار دارد".

نمونه روشن تر تحریم خاموش نفتی ایران، تحریم بیمه های مهم دریانوردی مانند لویز لندن است. به گفته یک منبع در شرکت بیمه هلند نیز، طبق مقررات و تحریم های جدید، تمام این شرکت ها در مقابل محموله ای که هر کشتی حمل می کند مسئولیت خواهند داشت. این موسسات همه باید با ارائه مدارک کافی نشان دهند که محموله ها غیرقانونی نیستند؛ حقیقت این است که انجام چنین کارهای اداری برای شرکت های حمل و نقل در دسر و گرفتاری های اضافی تولید می کند و کسی تمایل به انجام آن ندارد.

در سالهای اخیر واردات بسیاری از کالاها به ایران افزایش یافته و شرکت های حمل و نقل خصوصی نیز در زمینه واردات به ایران فعال بوده اند. با این حال مدیر یک موسسه حمل و نقل خصوصی در تهران می گوید: "در نبود کشتی و با توجه به عدم همکاری بسیاری از شرکت های بیمه و حمل و نقل کار واردات بسیار دشوار خواهد شد. در اقتصاد یکپارچه جهانی فرار از تحریم کار بسیار دشواری است".

روزهای سخت و دشوار از راه میرسد. جمهوری اسلامی از یک سو کشورهایی را که به تحریم های شورای امنیت ببینند تهدید به خروج سرمایه میکنند، از سوی دیگر پی این است که ارز نفتی خود را از دلار و یورو به "یوان" چین، یا "درهم" امارات بدل سازد. این در حالیست که به گزارش خبرگزاری ها بانک های مرکزی اروپا اجازه تبدیل ارزهای خود را به ایران نمی دهند. از این رو خبرگزاری رویترز روز جمعه به نقل از منابع خود در صنعت نفت، از مذاکرات ایران با چین درباره استفاده از واحد پول چین، یوان، در معاملات نفتی دو کشور خبر داد. در همین حال معاون اول دولت، محمد رضا رحیمی نیز گفته است: "ایران برای فروش نفت از هر ارزی استفاده خواهد کرد".

پیش از این هم خبرهای غیررسمی حکایت از آن داشت که دولت در صددست ارز نفتی خود را به درهم امارات تبدیل کند. بلومبرگ با نقل این خبر از "اینترنشنال اوپیل دیلی" نوشته بود: "شرکت ملی نفت ایران مذاکراتی را با مشتریان اروپایی خود درباره این جایگزینی انجام داده، اما هنوز نتیجه نهایی در این باره مشخص نشده است".

در ادامه این مطلب آمده بود: "قانع کردن مشتریان اروپایی برای جایگزینی ارزی جدید به جای یورو و دلار کار مشکلی است چون آنها آشنایی چندانی با ارزهای آسیایی ندارند".

در همین حال، به گزارش ایسنا، معاون ارزی بانک مرکزی جمهوری اسلامی اعلام کرده: "ایران دارایی‌های خود را از کشورهایی که برای تهران محدودیت ایجاد کنند، خارج می‌کند".

در ادامه، رادیو فردا هم در این مورد نوشت: "با گذشت بیش از یک ماه از تصویب دور تازه تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی در شورای امنیت سازمان ملل و به دنبال آن تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و اتحادیه اروپا و کشورهایی چون استرالیا، ایران روزبه‌روز در استفاده از یورو و دلار با مشکل بیشتر مواجه شده و بیش از پیش از نظام مالی جهانی کنار گذاشته می‌شود".

بنا بر این گزارش "شاید عینی‌ترین نمونه از این موضوع به کشور امارات متحده عربی مربوط است که در هفته‌های اخیر محدودیت‌هایی را بر سر فعالیت برخی شرکت‌های محلی و بین‌المللی در ارتباط با ایران اعمال کرد و نیز از مسدود شدن شماری از حساب‌های بانکی ایرانیان در این کشور خبر داد".

از سوی دیگر به گزارش رویترز دولت اسلامی برای پیشدستی نسبت به اقدامات آتی در پی جایگزینی ارز نفتی خود است. این خبرگزاری به نقل از منابعی که نخواستند نامشان فاش شود نوشته است پیشنهاد استفاده از یوان به جای یورو و دلار "چند ماه پیش" توسط پالایشگاه دولتی سینوپک چین مطرح شده، اما اخیراً مقامات دولتی این پیشنهاد را رسماً با چین در میان گذاشته‌اند. بر اساس این پیشنهاد، جمهوری اسلامی با افتتاح حسابی بانکی به یوان، در چین بخشی از پول نفت خود را در این حساب بانکی دریافت خواهد کرد و در ازای بخشی دیگر، سوخت و تجهیزات از چین خواهد گرفت.

این در حالی است که به گزارش سایت کلمه "کشور چین نیز خود یوان را در مبادلات ارزی خود با کشورهای دیگر به کار نمی برد و این موضوع باعث میشود تمام خریدهای خود را در بازار داخلی چین محدود کند. از سوی دیگر هر گونه سیاستی که بانک مرکزی چین برای اقتصاد خود در پیش گیرد به شدت ونسبت بالا بر اقتصاد ایران نیز تاثیر می گذارد. در واقع اقتصاد نفتی کشور از وضعیت یک تابعیتی به دو تابعیتی تغییر حالت می دهد. در واقع هم تغییر و تحولات بازار نفت بر اقتصاد ملی تاثیر می گذارد هم تصمیمات دولت چین برای کنترل نرخ ارز خود در قبال ارزهای خارجی. حجم مبادلات تجاری ایران با چین در سال گذشته ۲۱ میلیارد دلار بوده که گویا امسال نیز ۵۰ درصد افزایش داشته است".

همچنین "از سوی دیگر بر خلاف ایران که نرخ ارز خود را سعی می کند غیر واقعی در قبال دلار پایین نگه دارد، چین سیاست تشویق صادرات را دنبال میکند. به همین خاطر سعی میکند ارز خود را در قبال ارزهای خارجی پایین نگه دارد تا واردات کم شود و صادرات افزایش پیدا کند. از این رو تبدیل ذخائر ارزی کشور به یوان موجب کاهش شدید ارزش ذخائر ارزی میشود. پیش از این دولت با تبدیل دلار به یورو و دوباره یورو به دلار موجب کاهش ۳۰ درصدی ذخائر ارزی شد".

بعد دیگر استفاده از یوان در معاملات نفتی ایران، به گفته خبرگزاری رویترز



جنبش عشق های ممنوع



به تو که جامعه اجازه انتشار نامه های عاشقانه به یار دربندت را نمی دهد . خطاب این ستون همیشه به یک کس است و این بار خطاب، کسی نیست جز تو که نامه های خطاب به اوست که در اوین محبوس و چشم به راه نشسته. به تو که حسرت می خوردی به نامه های همه زنان و مردانی که عشق های مشروع شان را در روزهای حبس و انتظار برای مخاطبان بی شمار فریاد می زدند، اما عرف و بافت یک جامعه سنتی به تو فرصت فریاد زدن عاشقانه هایت برای مسافر اوین را نداد. به تو که به جرم نبودن نامت در شناسنامه او که در زندان چشم انتظار دیدار یار ماند، مغموم از لمس شیشه های اتاق ملاقات شدی. به تو که همپای عزیزت، در خیابان های شهر، حماسه ساختی و وقتی یکی از شما دو نفر را بردند، دیگری سهمی برای ابراز دلالتگی هم نیافت و چنان ساکت ماندی که انگار وجود نداری. برای تو که آن نماز جمعه سبز را برای نخستین بار در تاریخ اسلام سیاسی ایران شایده، نه به شکل مرد در پیش و زن در پس، که شانه به شانه و کنار هم اقامه کردی و همه آن حضور برابر را دیدند اما وقتی همراهت به بند شد، دیگر کسی قیام و قنوت های بی قرار و آن همه انتظار تو را ندید. برای تو که که عشق ممنوع تو خود دلیل کافی برای ممنوع بودن انتشار نامه های عاشقانه و ممنوع الملاقات یار دربندت است. اینجا ایران است و تو هنوز همسر و همراه قانونی و شرعی همراه دربندت نیستی، پس هم عاشقانه هایت را برای خودت نگهدار و هم آرزوی دیدار یار اوین را تا روزی که در های زندان برای همیشه به روی زندانیان سبز گشوده شود، فراموش کن . همراه سبز !

پیش از این در همین ستون برای نخستین بار نامه های همسران سیاستمداران دربند را با این عبارت که "ادبیات عاشقانه وارد ادبیات سیاسی این روزهای ایران شده است"، نوشته بودم. صحبت از حماسه های آفریده شده در خیابان نبود، صحبت از هروله های عاشقانه بود، صحبت از عاشقانه های سانسور شده در سیاست محافظه کارانه ایران بود. صحبت از صدای متفاوت زنان ایرانی بود که برخلاف تمامی این سالهایی که بر فضای سیاسی و اجتماعی ایران گذشت، مردان دربندشان را بی هیچ ابایی با واژه گان عاشقانه در صفحات محدود رسانه های عمومی مورد خطاب قرار می دادند. یعنی زنانی که ابراز رای و نظر سیاسی را حق خود دانستند و برایش بی پروا فریاد زدند، خواستند و عشق ورزیدند و به هم آغوشی طلبیدند همسران در حبس خویش را هم به همان سربلندی فریاد زدند. صحبت از زنانی بود که پرده نشینی تمام کردند. دانستند که اگر برای مرد دربندشان، دلالتی و بی قرار اند، هیچ دلیلی ندارد که صورت پشت چادر سیاه پنهان کنند و سپیدی عشق را سانسور. در وهله نخست و در روزهایی که خیابان بوی خون می داد ابتدا آن مطلب در قاموس برخی از منتقدان، سرخوشی های نا مهم تعبیر شد اما رفته رفته برای همان "عاشقانه های سانسور شده زنان" فیلم ها و قصه ها ساختند و این یعنی جنبش سبز، مبارزه و زندگی را به یک اندازه مهم می شمارد . همراه جوان !

خطاب آن یکی ستون که از "عاشقانه های سانسور شده" می گفت، همسر احمدی نژاد بود که در مقایسه با زنانی که هر روز با نامه های عاشقانه ابراز وجود می کردند، او به جای قرار گرفتن در کسوت بانوی اول ایران چنان می نمود که انگار وجود خارجی ندارد و حالا خطابم به تو و همه کسانی است که هم مبارزه و هم زندگی برایتان به یک اندازه مهم است و برایش هزینه می دهید اما حالا رفتار رسانه و جامعه چنان است که گویی شما وجود خارجی ندارید. خطابش به ماست که مبدا طرح این موضوع به کنایه و طعنه، برای مان نا مهم تلقی شود وقتی اصحاب رسانه پای صحبت هر خانواده زندانی یا هر خانواده جان باخته که می نشینند، پای عشقی هم در میان است. عشق های رسمی مجال بروز و ظهور می یابند و دردها و دلالتگی هایشان را با جامعه قسمت می کنند و می شوند بخشی از تاریخ جنبش سبز اما آنچه هنوز محافظه کارانه و محتاطانه به آن نگریسته می شود، ماجرای همین عشق های ممنوع است .

آنگاه که برادر امیر جوادی فر، به زیبایی از عشق امیر به دختری سخن می گوید که بعد از روزهای جان باختن امیر در اثر شکنجه های کهریزک، او نیز همپا و همراه پدر و برادر امیر، گریسته و ایستاده است. آنگاه که خانواده دختر

دستگیر شده در روز عاشورا از چشم انتظاری، پسر جوان برای مهمان این روزهای اوین می گویند و لابد او هم عاشقانه هایی برای این زندانی سبز نوشته است که هرگز مجال و مخاطبی برای دیده شدن نیافت. آنگاه که همکلاسی های ارسلان و همکاران ساسان از دختران چشم به راه مانده ای سخن می گویند که در کنار خانواده تا پای کابین ملاقات شاید بروند اما باز هم حکایت همان شناسنامه هاست که به این عشق ها رسمیت می دهد و حکایت رسانه هاست که تنها نامه های مجاز عاشقان را منتشر می کنند، غافل از اینکه چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید، بخش عظیمی از نسل جوان ایران، همین کسانی هستند که به عشق های ممنوع خود مومنانه وفادار مانده اند و باور دارند که آنها هم بخشی از جنبش سبز ایران هستند و باید که در فردایی آزاد و آباد دیده و شنیده شوند .

همراه و هم نسل سبز من !

این بار صحبت از توست که پرده نشین شده ای. یا ما در مقام رسانه و جامعه سانسور کرده ایم یا تو هنوز در جامعه ای که آدم ها را به خاطر شخصی ترین انتخابش محاکمه و محکوم می کنند، جرات و جسارت گریستن با صدای بلند را هم نمی یابی. شاید هم خوب می دانی ممکن است کسانی هنوز در حوالی خودت باشند که هر صدایی از تو را می گذارند به حساب پر رویی های جوانانه و خط می کشند بر روی خرمن خاطرات نابی که سیاست خشک ایران را آراست در این روزها سبز. ما عادت نداشتیم که سیاستمداران مان دست همسران خویش را به همان گرمی و شیرینی بفشارند که ما اگر چنین می کردیم متهم به شکستن حریم اجتماعی بودیم. میرحسین دست زهر را رهنور را به همان سادگی فشرده و با او در همایش ها راه رفت و شاید همین شیوه او در قاموس خیلی از زنان و مردان محافظه کار ایران، زیاده روی های سرخوشانه تعبیر شود. اما فراموش نکنیم به رسمیت شناختن عشق های پاک و ناب و همین دلگرمی های کوچک خانوادگی است که خانه بزرگتر مان ایران را سرپا و سرخوش نگاه می دارد .

شانه تکان دادیم و زخم شانه ها را تکاندیم

سعید شریعتی همین چند روز پیش در بحثی لایه لایه کامنت های صفحه ی فیس بوکش نوشته است: برادر زاده ی عزیزم نگار جان تو می توانی در مقام انولوژی و مقام ثبوت بگویی اعدام کاری انسانی و اخلاقی است یا خیر من هم می توانم تا جایی با تو موافق باشم یا نباشم اما در مقام اثبات و اپیستمولوژی در مورد ماجرای اعدام های سال ۶۷ با حکومتی مواجهی که قانونگذاران و شارعان آن بر اساس قوانین اساسی و موضوعه ی آن که البته مستظهر به رأی اکثریت قاطع مردم آن روزگار بوده است در شرایطی خاص که ناشی از بحران خاتمه ی جنگ و مواجهه با خیانت یک گروه تروریست در تجاوز و حمله ی نظامی به خاک میهن و بیم پیوند خوردن ارتش بعثی عراق با این حمله بوده است تصمیمی مبتنی بر شرایط ناخواسته و تحمیل شده می گیرد و به مقتضای قانون موجود برداشت های فقهی حاکم شرع عناصر و اعضای آن گروه تروریستی را اعدام می کند و سودای خیانت را از میان می برد.

من از این تصمیم امام خمینی متکی بر شرایط خاص (و البته غیر قابل تکرار یا تقریباً محال از نظر تکرار شرایط) حمایت می کنم موضوعاً و البته در مصادیق مورد به مورد می شود پرونده ها را بازخوانی کرد. انکار نمی کنم که در میان همه ی اعدام شدگان بوده اند کسانی که مستحق اعدام نبوده اند و خطا و گناه احتمالی و عقوبت و مسئولیت آن هم به عهده ی کسی است که عالماً و عامداً مجرمی را مجازاتی نامتناسب کرده است.

حکمی که امام داده است در این زمینه اینگونه بوده که کسانی که حکمشان اعدام است و بنا بر پاره ای مصالح یا رأفت اسلامی تا کنون حکمشان اجرا نشده اگر کماکان بر سر مواضع خود هستند و از سازمان مجاهدین و مواضعش تیری نجسته اند حکمشان اجرا شود.

بله در اجرای این حکم تخلفاتی صورت گرفته است که عاملان این تخلف باید پاسخگو باشند و حد و حدود این تخلف روشن شود اما در نفس الامر و ثبوتاً و در موضوع فوق و اثباتاً حکم امام و تصمیم سیاسی قضایی و نظامی ایشان قابل دفاع است. چشم هایی با حیرت به این خطوط نگر نیستند. برخی شک کردند که مبدا عکسی که از این خط ها دست به دست شد ساخته گی باشد. برخی گفتند سعید شریعتی تحت فشار است و لابد بازجویانش خواسته اند که چنین بنویسد. بسیار

۵ مرداد ماه ۱۳۸۹

۱- آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندان ها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستان هایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلا عمل کنند؟

فرزند شما، احمق پاسخ می دهد: بسمه تعالی

در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است. روحالله الموسوی

امام شریعی با صراحت دستور کشتار تمامی زندانیان زیر حکم، بدون حکم و محکوم به زندان را صادر کرده است. شریعی حتمن از همه ی اینها با خبر است. اگر کتاب های نجس جان به در برده گان را هم نخوانده باشد، خاطرات آن پدر معنوی جنبش سبز را که باید خوانده باشد. دریغ اما که وقیح اکنون صفتی ابتر است.

تبار های در گور خفته مان به دعا بدرقه مان می کردند

می توان به راحتی و ساده تر از هر چیز شریعی را در مقابل فهرست بلند هواداران و اعضای حزب توده ی ایران و سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) قرار داد و از او خواست دلیل اعدام آنها را روشن کند و از جنایت جلا بدفاع برخیزد. می توان یقه ی او و مدافعان کشتار را گرفت و از آنان خواست روشن کنند به چه دلیل هواداران و اعضای دو تشکیلی که تا فرار رسیدن فصل سرکوب خودشان، تمام قد از حکومت اسلامی دفاع می کردند و هرگز، حتا زمانی که سرنگونی خواستند دست به اسلحه نبردند، در آن تابستان سیاه کشته شدند؟ این دست افشاگری ها ساده است. مدافعان کشتار و سعید شریعی باید روشن کنند پیرمرد های توده یی که تمامی زندگی خود را در غربت مسکو و لایپزیگ گذرانده بودند برای چه و در هراس از پیوند خوردن با چه نیرویی روانه ی چوبه های دار شدند؟

می توان حتا پرسید کسانی که به اتهام هواداری یا عضویت در دیگر سازمان ها و احزاب مارکسیستی بازداشت شده بودند و مدت ها بود با احکام قطعی زندان در حال گذراندن دوره ی محکومیت خود بودند، چرا و به چه دلیل اعدام شدند؟ شریعی باید بداند و می داند، بسیار بهتر از ما می داند که آنها را تنها و تنها به این دلیل که از اسلام مقدس روی گردانده بودند، تنها بر پایه ی حکم بدوی و قرون وسطایی ارتداد به دار آویختند تا اینک زمین چنین خالی بماند که شریکان و مدافعان جنایت پرچم دار آزادی باشند.

با این همه از تمام این وسوسه ها باید گذر کرد و سفت و سخت پای محکوم کردن جنایتی ایستاد که با اعدام زندانیان مجاهد، همان اعضای آن گروه تروریستی در تابستان ۶۷ رخ داد و مدافعان وقیح جنایت پشت آن سنگر گرفته اند. شریعی باید روشن کند بیم پیوند بدن فلج محسن محمدباقر و پیکر قطع نخاعی ناصر منصوری با کدام نیرو بود که سفلی حکومت اسلامی را برانگیخته بود؟ شریعی باید روشن کند زندانیان مجاهدی که در همان دادگاه های چند دقیقه یی جلادان به زندان محکوم شده بودند چرا باید دسته دسته روانه ی قربانگاه می شدند؟ شریعی باید روشن کند این روزها که دوستان حکومتی اش اصلاح طلب شده اند و مدرن شده اند و حقوق بشری شده اند و برای سلول انفرادی چند ماهه فغان می کنند و از بهرادر نبوی به خاطر دو سیلی و انفرادی کشیدن قهرمان می تراشند تا در بساطشان قهرمانی هم داشته باشند، چگونه او پای احکام اعدامی را انگشت می زند که حتا نه فقط بر اساس قوانین اخته ی حقوق بشری، بلکه بر اساس همان قوانین مجازات اسلامی حکومت ایران هم بدون طی مراحل دادرسی صادر شده بودند؟ و چقدر تهور است این واژه های حقوق بشر و دادرسی عادلانه که با همه ی تپه بودن شان از هر معنای سیاسی، این همه سال بازیچه ی کسانی شده اند که حتا در جایگاه محکوم و متهم و اخراجی از ساختار قدرت، چنین جنایت را توجیه می کنند. آنان مجریان جنایتند، آنان شریکان جنایتند، آنان جانی اند.

تسخیر ۵۷

کامنت شریعی اما درون خودش چیزی را حمل می کند فراتر از صورت ظاهری آن. برخورد با این چند خط تنها در پیکر همین چند خط آن را در ژورنالیسمی مبتذل خلاصه می کند. باید معنای سیاسی این چند خط را رمزگشایی کرد. سعید شریعی در یکی از کامنت های بعدی اش صریح تر معنای سیاسی نوشته اش را آشکار می کند. آنجایی که می نویسد: از من و دوستان اصلاح طلب بن مایه ی اندیشه های سیاسی خود را متعلق به مکتب امام خمینی می دانیم. خمینی را عاری از خطا نمی دانیم که ما اینکه او خودش نیز چنین ادعایی نداشت. اما اینگونه نیست که در برابر هر نق و نقدی که به ایشان می شود هم روشنفکر بازی در بیاوریم و با بدهیم. یک عنصر سیاسی تا آنجا که بتواند از هویت سیاسی خود دفاع می کند. ما که بوقلمون نیستیم. ما که آفتاب پرست نیستیم که تا اندکی اوضاع و احوال جوی عوض شد هویت و گذشته و اندیشه خودمان را به چوب حراج بزنیم. انصاف بده که دفاع ما از هویت خودمان که امام خمینی بخش مهمی از آن است حق و وظیفه و عین صداقت و اخلاق است. اینجا که کسی به ما حالی نمی دهد که از

برخی، بسیار گفتند اما کسی بر آن نکته ی اصلی دست نگذاشت. همان سرشت گم شده یی که سعید شریعی را واداشته است، در کمال صحت عقل و جان، و با صداقت تمام در جایی بایستد که بسیاری از یارانش میل آن را دارند اما شهادت آن را ندارند. سعید شریعی زبان گویای بخش بزرگی از اصلاح طلبانی شده است که یا در برابر همه ی پرسش های موجود در مورد کشتار های دهه ی شصت و به ویژه تابستان ۶۷ جا خالی می دهند، یا در برابر آن سکوت می کنند. همان سخنان نهفته یی که چندی پیش مهاجرانی با اعلام لزوم پایبندی فعالان جنبش سبز به نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی و خط امام خمینی پنهانی آن را گفته بود اینک از قلم شریعی آشکار و شفاف شده است.

وقتی اصلاح طلب ها تاریخ می نویسند

یا تاریخ به روایت جلادان

پیش از هر چیز اما باید بر فریب آشکاری دست گذاشت که سعید شریعی تلاش می کند بر پایه ی آن، جنایت تابستان ۶۷ را لاپوشانی کند و در چشم تاریخ خاک نیرنگ بپاشد. شریعی می نویسد: در شرایطی خاص که ناشی از بحران خاتمه ی جنگ و مواجهه با خیانت یک گروه تروریست در تجاوز و حمله ی نظامی به خاک میهن و بیم پیوند خوردن ارتش یعنی عراق با این حمله بوده است تصمیمی مبتنی بر شرایط ناخوایسته و تحمیل شده می گیرد و به مقتضای قانون موجود و برداشت های فقهی حاکم شرع عناصر و اعضای آن گروه تروریستی را اعدام می کند و سواد خیانت را از میان می برد. در همین چند خط، شریعی دو دروغ آشکار می گوید. دروغ هایی که از قضا چند ماه پیش از زبان حسن رحیم پور از غدی، یکی از مدافعان جدی و پیگیر دولت کودتا نیز بیان شده است. درست همان استدلال ها و درست همان بهانه ها.

با این وجود هنوز هستند کسانی که از آن تابستان سیاه و نکبتی جان سالم به در برده اند و سکوت نکرده اند. تمامی جان به در برده گان کشتار ۶۷ شهادت می دهند که مقدمه چینی برای کشتار زندانیان سیاسی از ماه ها پیش از پذیرش قطعنامه ی پایان جنگ و عملیات فروغ جاویدان مجاهدین آغاز شده بود. بسیاری از این زندانیان شهادت می دهند و شهادت خود را مکتوب کرده اند که از پاییز ۶۶ مقدماتی نظیر برخورد دوباره با زندانیان سیاسی برای طبقه بندی آنها و تفکیک بندهای زندان در دستور کار زندانبانان حکومت اسلامی قرار گرفته بود. بنا بر این وصل کردن کشتار زندانیان سیاسی به واکنشی مبتنی بر شرایط ناخوایسته و تحمیل شدت در برابر عملیات فروغ جاویدان یاوه ی بی شرمه یی است که تنها قصد آن وارونه کردن تاریخ و لگنمال کردن خون های جاری از تابستان ۶۷ است. دروغ دوم اما آشکارتر است. اگر فرض بگیریم اعدام زندانیان مجاهد را با مبنای استدلالی شریعی بتوان پذیرفت، اعدام ده ها زندانی مارکسیست که هیچ ربطی به سازمان مجاهدین خلق نداشتند، پای جوبین استدلال شریعی را آشکار می کند. اگر حکومت اسلامی در هراس از پیوند زندانیان مجاهد با نیروهای عملیاتی مجاهدین، آن هم در صدها کیلومتر آن سو تر، به قتل عام آنان دست زد باید امروز دست های آشکار و پنهان کشتار تابستان ۶۷، و نیز مدافعان آن، یعنی همین شریعی ها پاسخ بدهند اعدام زندانیان مارکسیست با چه توجیهی انجام شد.

شریعی در ادامه می نویسد: حکمی که امام داده است در این زمینه اینگونه بوده که کسانی که حکمشان اعدام است و بنا بر پاره ای مصالح یا رفت اسلامی تاکنون حکمشان اجرا نشده اگر کماکان بر سر مواضع خود هستند و از سازمان مجاهدین و مواضع تبری نجسته اند حکمشان اجرا شود؟ آیا شریعی به حکم خمینی دسترسی نداشته است؟ آیا گمان کرده است دیگران به این حکم دسترسی ندارند؟ یا بی شرمی رذیلانه ی احمدی نژادی در زل زند به چشم دیگران و یاوه یافتن، وقاحت دروغ را زوده است؟ متن نامه ی فرمان کشتار به دست خط خمینی چنین است: از آنجا که منافقین خانه به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه میگویند از روی حیل و نفاق آنهاست، با اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگ های کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استخبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه ی آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندان های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندان های مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده ی وزارت اطلاعات لازم الاتباع می باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیوارم با خشم و کینه ی انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایم، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده ی آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند [انشاء علی الکفار] باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام. روحالله الموسوی

و بدتر در پاسخ به سید احمد خمینی که چنین از او پرسیده است: پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی

پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت تعالی درباره ی منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سوال مطرح کردند:

مسئول این وضعیت کیست؟ مسئولان اجرایی و مقامات دولتی هر یک دیگری را مقصر میدانند. در بهترین حالت افرادی مثل نماینده مجلس از علی آباد کتول اعتراف می کند که: به مردم ظلم می کنیم و باید مشکلات فراروی اشتغال در منطقه برداشته شود.

مشکلات فراروی اشتغال در منطقه برای مسئولین امور ناشناخته نیست. حتی علل این مشکلات نیز روشن است. همه کارشناسان اقتصادی اذعان دارند که یکی از علل اصلی بالا بودن نرخ بیکاری در ایران بی توجهی دولت به طرح های کار آفرین است. گفته می شود توجه اساسی دولت به سرمایه گذاری در عرصه صنایعی نظیر نفت و پتروشیمی و... استوار است، اما انجام این پروژه ها نیز به درستی پیش نمی روند. نمونه بارز آن پروژه پتروشیمی در آق قالا است که 5 سال پیش شروع شده و تا امروز فقط چهار دیواری کارخانه پتروشیمی بالا آمده است. بنا به گزارش خبرگزاری مهر تاکنون 800 میلیارد ریال برای این پروژه هزینه شده است اما معلوم نیست این مبلغ کلان به کجا رفته و هیچکسی نیز پاسخگو نیست.

اقتصاد ایران که اساسا دولتی است نه تنها بخش خصوصی صنعتی و کشاورزی داخلی را حمایت نمی کند، بلکه بر عکس از یک طرف با واگذاری اهرم های اصلی اقتصادی به سپاه و از طرف دیگر با باز گذاشتن دست سپاه در واردات کالا عملا صنعت و کشاورزی داخلی را به سوی ورشکستگی سوق داده است. تنها در ظرف چند سال گذشته به گفته ارگان های حکومتی بیش از 1400 واحد خصوصی اعلام ورشکستگی نموده و فعالیت اقتصادی شان را تعطیل نموده اند. نتیجه آن که کارگران و کارمندان این شرکت ها به ارتش بیکاران کشور پیوسته اند.

ترکمن صحرا علاوه برداشتن زمین های پر برکت و حاصل خیز، یکی از مراکز مهم دامداری کشور است. دولت به جای حمایت از دامداران و دامداری در منطقه به انحای گوناگون کوشیده است که موانع دامی را از دست دامداران خارج ساخته و آنان را از پرورش دام باز دارد که جریان اوقی دپه یکی از نمونه های آن است.

مرغداران گنبد مجبورند که مواد خوراکی مرغ ها را به قیمت بازار آزاد تهیه نمایند اما مرغ را به نرخ تعیین شده دولت در بازار به فروش برسانند. این قانون ظاهرا به نفع مصرف کننده است. اما وجود چنین قوانینی از یک سو و واردات بی رویه مرغ از خارج که به قیمت بسیار کمتر از تولید داخلی به بازار عرضه میشود از سوی دیگر، موجب ناکارایی و سرانجام ورشکستگی مرغداران و اخراج و بیکاری کارگران این واحدهای اقتصادی می شود. چنین عملکردی در رابطه گندم، برنج و دیگر محصولات کشاورزی نیز عمل می کند. در یک کلام، قوانین نادرست اقتصادی از عوامل افزایش بیکاری در منطقه است.

رژیم جمهوری اسلامی که بخش غالب درآمد ملی کشور را از طریق فروش نفت و گاز تأمین میکند، بجای رشد و توسعه ملی و سرمایه گذاری در عرصه تولیدات داخلی، سیاست عمده خود را در کنار فروش نفت و گاز بر تجارت و واردات کالاهای خارجی استوار نموده و این امر که انحصار هر یک از آنها را از نیروهای خودیغ از آیت الله ها گرفته تا آقا زاده ها و برخی افراد نزدیک به بیت رهبری همچون عسگر اولادی ها بر عهده دارند، موجب گردیده که بسیاری از واحدهای تولیدی داخلی و محلی که توان رقابت با کالاهای وارداتی را که ارزانتر از کالاهای مشابه داخلی عرضه میگردند ندارند ورشکسته شده و به اردوی بیکاران کشور پیوندند. در حالیکه در همین منطقه ترکمنصحرا ظرفیتهای تولیدی عظیمی در بخش کشاورزی و دامداری و ماهیگیری و گردشگری و غیره وجود دارد که اگر ما دارای یک دولت ملی که منافع ملی کشور را مد نظر قرار میداد میبودیم، میتوانستیم نه تنها در امر تأمین نیازهای داخلی کشور و ایجاد اشتغال برای هزاران تن از جوانان کشور، بلکه با تولید کالاهای با کیفیت به رقابت با دیگر کشورها نیز برخیزیم.

متأسفانه همانگونه که اشاره گردید، بخاطر همین سیاستهای اقتصادی نابخردانه و ندانم کاریهای رژیم جمهوری اسلامی و اصل را بر تجارت و واردات کالاهای خارجی قرار دادن است که مناطقی همچون ترکمنصحرا روز بروز توان کیفی و تولیدی خود را از دست داده و پنبه ترکمنصحرابی که زمانی بعنوان طلای سفید مشهوریت داشت به انقراض و نابودی کشیده شود. این امکانات بالفعل و بالقوه در مناطق مختلف کشور میتوانند دوباره بازسازی گردیده و زمینه های عظیم شغلی برای خیل بیکاران منطقه ایجاد نمایند، بشرطی که ما دارای دولتی باشیم که عقلانیت و آینده نگری رشد تولید ملی و داخلی را به نفع توده های محروم جامعه در اتخاذ سیاستهای خود غالب نماید.

بخمینی دفاع کنیم برای من هم عافیت طلبی این است که برای اینکه دل تو را به دست یاورم به آن بنده خدا که دستش هم از دنیا کوتاه است چهار تا فحش و فضاخت بدهم و تقصیرها را به گردن او بیندازم و از آب گل آلود روزگار ماهی بگیریم... این حسن خمینی را که می بینی با همه ی شخصیت دوست داشتنتی که دارد این سید محمد خاتمی را که می بینی با همه ی اندیشه های مصلحانه و محبوبیت و جذابیتی که دارد. این مهندس موسوی، این آقای کروی، همه و همه از خودشان که پیرسی می گویند ما انگشت کوچیکه ی امام خمینی هم نیستیم. اینها که چرند نمی گویند حتما منطقی پشت قضیه هست. گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا راغ

این درست آنجایی است که باید معنای سیاسی نوشته ی شریعتی را شکافت. اگر جنبش اعتراضی مردم ایران در تداوم انقلاب ناتمام ۵۷ بود، خوانش نشانه گان درونی آن از حرکتی خبر می دهد به سوی بازیابی آن انقلاب و از آن خود کردن آنچه که در آن بود. بازخوانی سرودهای ایام انقلاب و الله اکبر روی پشت بام ها همه از تداوم آرزوهای خبر می داد که بر باد شده بود. چنین است که برای از آن خود کردن آن انقلاب باید از ضدانقلابی که انقلاب را سرکوب کرد، گذشت. آونگ شدن بین خواست بازیابی انقلاب ۵۷ و در آن واحد وفاداری به دهه ی اول حکومت اسلامی همان تناقضی است که از ابتدای این جنبش، درون آن موجود بوده است. تناقضی که نه تنها خود را در گفتار و کردار میرحسین موسوی و حامیان او بازمی تاباند، بلکه به وضوح به زمین گیر شدن جنبش منجر شده است. موسوی و حامیان در جنبه ی چنین تناقضی است که نه می توانند بساط سازش و معامله و چانه زنی پهن کنند تا سهمی از قدرت موجود طلب کرده باشند با لاقبل رسمیتی بیابند و نه می توانند نظم مسلط را زیر آخیه بکشند. در واقع آنها هیچ کدام اینها را نه می خواهند و نه می توانند و این سردرگمی تا زمانی که این آونگ شده گی باقی بماند، پابرجاست. سعید شریعتی و از او پیشتر مهاجرانی و برخی دیگر از حامیان موسوی تلاش می کنند با اعلام وفاداری به دهه ی اول حکومت اسلامی این تضاد درونی را پایان دهند. آنان تداوم همان ضدانقلابی اند که انقلاب ۵۷ را سرکوب کرده است. تشابه گفتمان شریعتی با رحیم پوراز غدی از همین جا ناشی می شود. از ریشه ی مشترکی که در آن تبار ضدانقلابی دارند. تسکیر ۵۷ تنها با گذر از ضدانقلاب و تداوم هویتی آن ممکن خواهد شد. شاید زمان آن رسیده باشد که پرده های وسواس دریده شود. این پیشنهاد نهفته در نوشته ی شریعتی است. او خود خواسته است که قضا را تغییر دهیم.

بیکاری در ترکمن صحرا

همچنان معضل اصلی مردم است!

" "

" <

از مدت ها پیش به این سو یکی از نگرانی ها و مشغولیت ذهنی و اصلی اکثریت پدران و مادران ترکمن، آینده فرزندان و جگر گوشه هایشان است. از یکسو اژدهای اعتیاد دهانش را برای بلعیدن نوجوانان و جوانان گشوده و از سوی دیگر ناامنی آینده.

خیلی از این والدین تمام کوشش و توانایی هایشان را به کار می گیرند و حتی در خیلی از موارد با رفتن به زیربار قرض و بدهی با هدف تضمین آینده فرزندان شان آن ها را به دانشگاه می فرستند تا بلکه زندگی مطمئن تری داشته باشند.

اما آنها بعد از آن همه خون دل خوردنها و مراقبت از جگر گوشه هایشان در برابر مجموعه مضللات و خطرات اجتماعی و دغدغه ادامه تحصیل فرزندان شان در مدارج عالی، تازه در می یابند که بعد از فارغ التحصیلی آنها اینهمه تلاش برای هیچ بوده است، یعنی نتیجه آن همه زحمت، جز بیکاری چیز دیگری نبوده است.

وضعیت فوق مصداق کل ایران است. اما شدت آن در همه جای کشور یکسان نیست. در مناطقی که تبعیض و اعمال نابرابری شدیدتر، عمیق تر و همه جانبه تر است، میزان بیکاری نیز در سطح بالاتری قرار دارد. ترکمن صحرا نیز یکی از این مناطق محروم است، به طوری که به گفته استاندار گلستان، ترکمنصحرا از نظر میزان اشتغال در بین سی استان کشور در رتبه 29 قرار دارد.

بعنوان نمونه در روستای قربنچیک شهر آق قالا، هر روز جوانانی را میتوان دید که با وجود داشتن مدارک تحصیلی مهندسی و کارشناسی در رشته های مختلف هر روز صبح راهی کارخانه های اطراف آق قالا میشوند بلکه شانس گرفتن کار روزمزدی کارگری در آن کارخانه ها را بیابند و یا در مراکز معین برای کار حمالی تجمع می کنند.

خبرگزاری مهر در گرگان از زبان سرپرست یک خانواده شش نفری که دو فرزند بیکار با مدرک تحصیلی کارشناسی دارد، می نویسد: متأسفانه با 55 سال سن و داشتن دو فرزند بیکار، مجبور به کار هستم و فرزندان به رغم داشتن مدرک لیسانس بیکار و خانه نشین هستند.

بلای بیکاری گریبان همه جوانان ترکمن صحرا را گرفته است و نرخ بیکاری در این منطقه همچنان سیر صعودی دارد. به گزارش خبرگزاری یاد شده با گذشت بیش از چهار ماه از سال جدید، هر روز بر شمار بیکاران استان افزوده می شود و سر چهار راهها و خیابانهای مرکز و دیگر شهرهای استان، مملو از جوانان و جویندگان کار است.

با آمیختن با گیتی است که میتوان آموخت



" <

درفر هنگ ایران خدا یا قدرتی دیگر انسان رانمی آزماید بلکه این انسانست که همه چیز هارادر زمان میآزماید

با آمیختن با گیتی است که میتوان آموخت

درفر هنگ ایران ، انسان ، اصل خود آموزیست ، خودش باید بی هیچ واسطه ای از آزمایشهای در زمان (روزگار) بیاموزد . هر بینشی را نیز که انسان از دیگران بیاموزد ، مشروط به همین اصل خود آموزی ، در خود آزمائی در زمان هست ، و خودش ، حق دارد آن را ، از سر بیازماید ، و با این آزمایش خود ، آن را بپذیرد ، یا آن را نپذیرد ، یا آن را تغییر شکل بدهد .

انسان ، در گهرش ، نیرومند ، یا به اصطلاحی دیگر ، جوان ولبریز از زندگیست ، و خودش با دلیری ، به ابتکار آزمون در جهان و در تاریخ می پردازد ، و از هزینه کردن نیرو ، نمایانید . خود را در گیتی و زمان ، آزمودن ، به معنای آنست که انسان ، به آمیزش با جهان و با زمان ، کشیده میشود و بدان روی میآورد ، تا گوهری غنی و نهفته و تاریک در خود را ، بگشاید و بگسترند .

در ادیان ابراهیمی دیده میشود که این خدا هست (یا این خدا از راه ابلیس هست) که انسان را میآزماید (امتحان میکند) . در آئین زرتشتی نیز این اهریمن هست که انسانها را میآزماید تا گمراه کند ، و انسان در اثر ناتوانی خردش ، گمراه هم میشود . خرد انسان همیشه در این آزمایشها ، گمراه میشود و ضد خدا و حقیقت رفتار میکند . آنکه انسان را می آزماید ، انسان را تابع و مطیع و مغلوب

و مقهور خود میسازد ، چون او انسان را ، با میزان خوب و بد خود میآزماید تا مشخص سازد که انسان ، طبق معیار خوب و بد او زندگی میکند و میاندیشد یا نه . این خدا یا دستگاه قدرت است که سرپیچی از این معیار و روزه شدن از این امتحانات را دآوری میکند و مجازات و مکافات میدهد ، تا آنکه همه اعمال و افکار و اقوال انسان را منطبق بر معیار خود (استوار و پایدار ساختن قدرت خود) بسازد . سراسر آموزش در اجتماعات ، بر پایه همین امتحان کردن از سر چشمه های قدرت استوار ساخته شده است .

ولی در فرهنگ ایران ، انسان با داشتن ابتکار در آزمودن در زمان ، این گوهر خود اوست که در گشوده شدن و شکفتن ، خوبی و بدی را در می یابد ، و این خودش هست که داور خودش میشود . در هفت خوان آزمایش رستم دیده میشود که رستم در این خطر ها ، هیچ دآوری جز خود ندارد ، بلکه خودش ، خودش را میآزماید و دآوری میکند و بدینسان ، گوهر خود رامیگسترند و در پایان ، چشمش ، بینا میشود (خردش ، بیدار میشود) . به عبارت دیگر ، جامعه نیز با داشتن توانائی و حق آزمایش زمان (تاریخ) ، گوهر غنی خود را میپرورد و میگسترند و پدیدار میسازد . آزمایش ، پیوند یافتن و مهرورزی با گیتی در زمانست و برای آبیستن شدن گوهر خود از آزمونها ، و زایش بینش از خود ، ضروریست .

سپهرغ (ارتا) یا خدای ایران ، چنانچه دیده خواهد شد ، خودش ، دین ، یا اصل زاینده بینش در هراسانست . هست . خود خدا ، چیزی جز اصل زایش بینش در طبیعت انسان نیست که دین نامیده میشود . دین ، نیروی زایش بینش در طبیعت و گوهر هر فرد انسانست . این مفهوم دین ، به کلی با مفهوم دین در آئین زرتشتی و در ادیان ابراهیمی فرق دارد .

مقصود از آموختن در آزمایش کردن در زمان ، آنست که گوهر نهفته و تاریک و ناگرفتنی و نادیدنی انسان ، که معیار خوب و بد و ارزشهاست ، تحول به صورت غنی یابد ، و تجسم بیابد . یا به عبارتی دیگر ، معنای هستی و زندگیست ، صورت و جسم بشود . به عبارت دیگر ، معنی انسان (معنا = مان = شیره و جانمایه) ، صورت و پیکر به خود بگیرد و محسوس بشود و دیدنی و گرفتنی گردد . صورت او ، پیوسته به معنایش باشد . در صورتش ، معنایش پدیدار گردد . این روند تحول گوهر نادیدنی و ناگرفتنی ، به پدیده های دیدنی و گرفتنی ، راستی یا آزادی هست . ولی با آمدن زرتشت ، گشتاسپ و اسفندیار و

پسرش بهمن ، که گسترنده و مروج دین زرتشت بودند ، با زور و گرفتن گزیه (جزیه) و شکستن بنهای مردمان ، مردمان را مجبور به دین آوردن میکردند . آنها میخواستند ، رستم و خانواده سیمرغیش را نیز در همین راستا و با همین روش ، زرتشتی سازند ، و لی سیمرغی که نزد خانواده زال ، خودش اصل دین در گوهر هر انسانست ، شمرده میشد ، با قبول کردن آموزه ای به زور و عنف به نام دین ، در تضاد کامل بود .

دین غنی یا سیمرغ ، در گوهر هر انسانی ، نیرونیست که از خود میشکوفد و گشوده میشود ، و آموزه ای نیست که کسی آنرا با زور و عنف بپذیرد . دین ، پیدایش گوهر و معنای هستی خود انسان است ، نه وام کردنی . دین ، معنای گوهری انسانست که تحول به بینش ، به خواست و به روشنی می یابد . بدینسان ، با پیدایش زرتشت ، و سپس با پیدایش اسلام که در همین راستا گام برداشت ، صورت انسان ، از گوهر و معنایش بریده شد . مردم ، با گرفتن صورت زوری = با صورت گیری ، از گوهر و معنای خود ، بریده شدند . معنای آنها ، دیگر صورت آنها نمیشد . صورت ، دیگر تحول گوهر یا معنای خود سیمرغی . انسان نبود . در اسلام نیز ، مردم با گرفتن شهادت به زور ، مسلمان میشدند (دین را وام میگرفتند . دین ، گرفتن بینشی ، با بستن قرار داد یا عهد کردن زوری و عنی بود) و همین شهادت ظاهری ، کفایت میکرد که مسلمان ، و با دین شمرده شوند ، و بالطبع ، خود روند قبول شریعت اسلام ، سرچشمه ایجاد نفاق و ریا ، یا پارگی گوهر انسان از اندیشه و رفتارش یا معنایش از صورتش هست . بدینسان ، شکاف و پارگی ژرفی میان صورت انسان و گوهر انسان (معنای انسان) انداخته شد که اصل همه شرها و فسادها و تبدیل وجود انسان به دروغ در اجتماع ست ، و با هیچ وعظ و امر و نهی ای ، و با هیچ تهدیدی و مجازاتی ، و با هیچ وعده به عذاب جهنمی ، نمیتوان آن را بر طرف ساخت .

از دید فرهنگ ایران ، این عمل ، به معنای سرکوبی و طرد و نفی خدا ، در طبیعت انسان و بی معنا ساختن هستی انسان است . از این پس ، آنچه خود غنی نامیده میشود ، دیگر تحول معنای انسان ، به صورت انسان نبود ، بلکه خواست و آگاهی بود که گوهر یا معنای انسان را میپوشانید ، و مسدود میکرد ، و از تحول یابی و پرورش ، یا از خود آفرینی (به خود صورت دهی ، از خود آموزی در خود آزمائی در زمان) باز میداشت .

آموختن از آزمایش خود ، به معنای آنست که انسان ، با گوهر انسان ها و جانها و چیزها ، یا با معنای چیزها مستقیماً بیاموزد . اینست که از آزمایش کردن انسانها و پدیده ها ، هنگامی میتوان آموخت که با گوهر آنها آمیخت . ولی

در انسانها و در خود ، با این صورت ساختگی یا خود دروغین برخورد میکنیم ، که نه تنها گوهرها و دیگری را می پوشاند ، بلکه مارا از آمیختن با گوهر و معنای خود مان ، و گوهر و معنای دیگران ، سد میکند و باز میدارد . معنا و گوهر ما ، در این خود ما ، یا خود دیگری نیست که سد رسیدن به معنا و آمیختن به معنا و آموختن است . از این رو عرفان در ایران جنبشی بود که

میگفت که معنای ، در بی خودیست . آنچه در اجتماع ، از خود انسان نامیده میشود ، در گرو مذهب حاکم ، و با شیوه تفکر و قدرت حاکم بر اجتماع است . ولی آموختن هر چیزی ، آمیختن با گوهر و معنای آنست و این خود ، درست این صورت ساختگی است که مارا از رسیدن به معنا ، سد میکند .

آموختن از مردم ، از راه آمیختن با معنا و گوهر آنها ، یعنی با بیخودی آنها کار دارد . آموختن از خود ، از راه آمیختن با معنا و گوهر خود کار دارد که در این خود ، یا در این صورت نیست ، چون این صورت ، بریده از معناست . بینش یافتن به خود هر انسانی ، هنگامی ممکن است که از خود و آگاهی و خواست آشکارا و چشم پوشیم و آن را نادیده بگیریم ، و یک راست به سراغ بی خودی آنها برویم . و این بیخود آنها را که سرچشمه معنای آنهاست ،

برانگیزیم . رد کردن و به ستیز پرداختن و انتقاد کردن از آنچه در خود و آگاهی و خواست آگاه آنهاست ، درست آنها را بسته تر ، و در خود خزیده تر و زندانی تر ، و مسدود تر ، و ناگذرا تر میسازد . خود و آگاهی و خواست ، دیوار محکم و سد ، برای بستن راه به معنا = بیخودی و گوهر و ضمیر می باشد . از خودی بیرون رویم ، آخر کجا ؟ در بیخودی

بی خودی ، معنیست معنی ، با خودیها ، نام نام از خودی که صورت بریده از معنا هست باید گریخت . معنا ، فراسوی این خود ، در بی خودی هست . از این صورتهای (خودها ، آگاهیها ، خواست ها) که در تضاد با معنی و گوهر و طبیعت انسان هستند باید گریخت و با معنا ، آمیخت . در معنای ، گم شدستم ، این چنین ، شرین تراست

سوی صورت باز نایم ، در دو عالم ننگرم در معنای میگدازم ، تا شوم هم رنگ او زانک معنی ، همچو آب و من درو ، چون شکرم ...

من ز صورت ، سیرگشتم ، آدم سوی صفات
هر صفت گوید : در اینجا ، که بحر اخصرم
از آزمایش ، آموختن ، انبازی و همافزینی با رویدادها و با پدیده ها و با
انسانهاست .

اسپانج (اسفنج) خویشم دان ، با ترش پزغ و شیرین
با هر چه شدم پخته ، تا با تو بیوستم
از آزمایش آموختن ، پخته شدن در چیزها و رویدادهاست . در پخته شدن ، انسان
میآمیزد ، انباز و همب ، یا هم آفرین میشود . به عبارت دیگر ، انسان برای
آموختن ، با چیزها و انسانها و طبیعت در گیتی دوخته میشود .
شاگرد تو می باشم ، گر کوند و کژ پوزم
تا زان لب خندانم ، یک خنده بیاموزم
ای چشمه آگاهی ، شاگرد نمی خواهی
چون حیلہ کنم ، تا من ، خود را به تو در دوزم

انسان ، خود را در هر آموزه ای ، در هر کتابی ، در هر بینشی ،
در هر عقیده و مذهب و ایدئولوژی ای ، گوهر و معنای خود را ، در مشیمه
= در پوسته = در پیله ای می یابد که میتواند در آن تحول بیابد ، تا از آن فراروید
، فرا و خشد ، زانیده شود ، از تخم مانند جوجه بیرون آید ، و کرم وجودش ،
تحول به پروانه یابد . هر بینشی و علمی و کتابی و شریعتی و اندیشه ای و مکتبی ،
آشیانه یا خانه او میشود که میتواند از آن به فراسوی پرواز کند ، خانه ای میشود
با دروینجره ها ، که میتواند از آن بیرون آید و به گردش برود ، و زاهدان نیست که
میتواند از آن زاده شود و وجودی و صورتی دیگر گردد . او نمیخواهد
در هیچکدام از این مشیمه ها و پوستها و پیله ها بماند . اگر چنین باشد ، این صورتها
، زندان و قفس او میگردند . گوهر انسان ، آفریدن در آموختن است . او باید
مستقیماً با تجربه های متنوع بیامیزد ، تا در هر آمیزشی ، از نو دگر دیسی بیابد و
چیز دیگری بشود

به صد صورت ، بدیدم خویشتن را
به هر صورت ، همی گفتم : من ، آنم
همی گفتم ، مرا صد صورت آمد
و یا ، صورت نیم ، من بی نشانم
که صورتهای دل ، چون میهمانند
که می آیند و من ، چون خانه بانم

از آزمایش در زمان که آموختنت ، میتوان آموخت
از آموختن با زمان زندگی ، آموختن
با آموختن ، میتوان آموخت

چرا سیمرغ به زال (یا به انسان به طور کلی) میگوید که : برو آزمایش کن از
روزگار ! نخستین پیدایش سیمرغ ، رام ، خدا یا اصل زمان زندگی با همست .
رام ، زندگی کردن در زمان در گیتی هست . خدا ، خودش ، تحول به
جنبش زندگی در گیتی می یابد . زندگی و زمان ، به هم پیوسته اند ، و سیمرغ ،
اصل آموختگی است . تحول خدا به جسم در زمان ، آموختن است . از این رو هست
که آموختن ، با شناختن ، و به بینش رسیدن در فرهنگ ایران ، فقط از راه
آموختن است . انسان در آموختن که همان جفت و انباز شدن با جوهر و شیرابه و
جانمایه چیزهاست که به شناخت و بینش میرسد و میآموزد . بی آموختن ، نمیشود
آموخت ، یا نمیشود شناخت و بینش یافت . گوهر انسان (مردم = مر + تخم)
تخمیست که باید با آب (یعنی با گوهر و معنای جانها و چیزها) بیامیزد و
انباز و همگوهر بشود ، تا بروید ، تا سخن و روشنی و بینش گردد ، تا به و خشد
و این و خشدن تخم یا گوهر یا معنای نهفته و بالقوه انسانست که از هنجش این
شرا به و معنای چیزها در خود ، بینش و شناخت و آموزش و خرد میشود . آموختن
است که آموختن میشود .

این اندیشه جفت شوی و اقتران ، یا آموختگی گوهر انسان با شیرابه یا معنای
جانهاست که بینش و شناخت و روشنی از آن می و خشد ، در واقع برضد اندیشه
بنیادی زرتشت از روشنی است . در آموزه زرتشت ، اهورامزدا که روشنی
بیکران است (روشنی بیکران ، روشنی است که از خشدن = روئیدن و زانیدن
، پیدایش نمی یابد) باید ، روشنی (بینش و شناخت و آموزه یا دین) به مردم ، که
تخم هستند ، وام بدهد و آنها را روشن سازد . انسان ، از هنجش یا از اقتران و جفت
شوی بی واسطه با شیرابه پدیده ها ، خودش به بینش نمیرسد ، و نمیتواند خود
آموزگ باشد .

این اندیشه آموختن از آموختن ، هر چند که برضد اندیشه شناخت ، با روشنی
برنده در یزدانشناسی زرتشتی است ، ولی به رغم این تضاد ، در یزدانشناسی
زرتشتی باز راه یافته است . بدینسان که چنین شناختی ، فقط به زرتشت به طور

استثنائی ، اختصاص داده شده است . انسانها به طور عموم نیستند که از راه
آموختن با جانمایه جهان هستی ، میآموزند و به بینش دست می یابند ، بلکه این فقط
زرتشت به طور استثنائی است که چنین استعدادی را دارد که سایرین از آن بی
بهره اند . درگزیده های زاداسپریم ، داستانیست که دراصل ، یکی از داستانهایی
جمشید بوده است ، که روزگاری دراز با ن همه انسانها شمرده میشده است ،
و لی این داستان با اندکی دست کاری به زرتشت ، نسبت داده شده است .
این زرتشت است که از رود و دابتی (که شیرابه کل جهان هستی و پیکریابی
خدا هست) میگذرد (در این آب ، شستشو می یابد) و در اثر این هنجش آب
در گوهرش ، بهرمن که اصل خرد و بینش است ، پیدایش می یابد . همچنین در
زند و هومن یسن ، این اندیشه بینش بهمنی که بینش روشنی و پیدایشی
از گوهر خود انسانست ، باقی میماند ولی فقط ویژه زرتشت ساخته میشود .
اهورامزدا ، خردش را به صورت آبی که تخمیر میکند در دست زرتشت میریزد
و با نوشیدن این آب از شستشوست که زرتشت به خواب میرود و سراسر آینده
را میتواند ببیند . البته این اندیشه آموختن از راه آموختن ، در ادبیات ایران ،
در تصویر جام جمعی باقی میماند . انسان از نوشیدن جام جم است که به بینش به
کل گیتی میرسد . از آنجا که چشم ، میچشد و آموزگار ، چشمتار است ، دیدن
در جام جم جا نشین نوشیدن از جام جم شده است . بینش حقیقت ، هنگامی
ممکنست که گوهر (تخم) انسان ، افشره و جانمایه چیزها را بنوشد ، تا با آنها
پیوند یابد ، تا با به آنها مهربورزد ، آنگاهست که گوهر یا معنایش ، می و خشد ،
جهان معنی میشود . آبگونه ها ، و خشا = معنوی و روحانی هستند (بندش
بخش نهم) .

این سرانندیشه ، از سوئی نام ۱- آموختن به خود میگیرد ، از سوی دیگر نام
۲- آزمایش و بالاخره ، نام ۳- آموختن به خود میگیرد . ۱- همپرسی
۲- آزمایش و ۳- آموختن ، همه روند آموختن هستند . گذر زرتشت از رود دابتی
، همپرسی است . انسان و گیتی ، همپرسند . انسان و طبیعت ، همپرسند . انسان با
طبیعت با زمین با خدا ، جفت میشود ، میآمیزد و بینش و شناخت ، برگ و بار این
رویش (و خشا) هست .

همپرسی و آزمایش و آموختن ، چون همه از راه آموختن پیوند یابی در معنا
و گوهر هستند ، همیشه بی واسطه اند . اینست که اندامهای بینشی انسان ،
و نیروهای آمیزنده هستند . اندامهای بینشی انسان ، همه تشنه آموختن و پیوند
یافتن و انباز شدن بی واسطه گوهری ، با گیتی و با خدا و با حقیقت و با اصل هستند
، و با آشنائی با صورت بریده از معنا یا گوهر چیزها ، از جستجو دست
برنمیدارند . آنچه آنها را میکشد ، این صورتهای بریده و جدا از معنا و گوهر چیزها
نیستند . اندامهای بینشی انسان با این معلومات که با صورت بریده از گوهر چیزها
، کار دارند ، خشنود نمیشوند ، بلکه به معنا و گوهر همه هستی ها کشیده میشوند .
از این رو خدا و حقیقت و اصل چیزها نیز ، آمیزنده و کشنده اند .

در واقع ، انسان با حواس و با خردی که پیدایش حواس هست ، میآموزد
و میشناسد و به روشنی میرسد ، چون حواس و خرد انسان ، آمیزنده و جفت شوند
و با انباز جفت هستند .

واژه آموزگار نیز که آ-موسه - گارغ باشد ، خوبشکاریش از موسه =
نیغ بودن ، معین میشود . موسه (مو = نی ، سه = ۳) سه تائی هست که با هم ،
یک نی شده اند ، و از این رو نیغ ، اصل یوغ = جفتی هست . نی
در اثر گریه که دوبخش را به هم متصل میسازد ، برترین نماد و پیکریابی اصل
یوغ = جفتی هست . موسه ، همه اصل موسیقی است ، و هم اصل
انبازی و جفتی و آمیختگی . اینست که آموختن ، آموختن است . آموزگار ، آمیزنده
است . آموزگار ، معنا را با گوهر شاگرد ، میآمیزد . آموختن ، آموزنده
و آموزگار شدن ، به معنای به هم دوخته شدن و با هم آمیخته شدن و با هم یوغ
شدن و متصل شدن است .

بینش و شناخت ، از این پیوند و اتصال و انبازی ، می و خشد . چنانکه در سغدی
هم به آموختن یوغ و { w } و هم به یوغ و جفتی ، یوغ و { w } میگفتند .
همچنین در پهلوی به آموزگار ، چشمتار گفته میشود . آموزگار ، نیروی چشاندن
است . آموختن ، با چشم و چشیدن کار دارد که آموختن میباشد . از این رو هست
که سیمرغ ، آزمایش در روزگار (پیوند یافتن صمیمی با زندگی و زمان) را تنها
آموزگار انسان میداند . انسان ، فقط در آموختن ، یا پیوند یابی و واسطه گوهری ،
با مردمان و با طبیعت در زمان (در حال تحول یابی و تغییر یابی) میآموزد .

خدا و ای = باغ ، اصل آمیزنده کل هستی با همست
خدا و اصل خودجینی = از خودیونده در هر جان نیست

خدا یا حقیقت و با این ، که اصل آمیزنده هست ، چیست ؟ خدا در فرهنگ ایران
، باد ، یا هوای وزنده است ، و شخص نیست . این عبارت چه معنایی میدهد

c p c { w z v } که ضد یوغ و جفت بودندست ، به معنای { افسارگسیختگی و نفاق و اختلاف است . } جم = همزاد = یوغ = نیروی که به دوشقه ااره میشود ، دیگر ، بیما نیست ، نیرو نیست ، یوغ نیست ، مرغ نیست ، اصل از خود جنبنده و از خود آمیزنده ، و از خود روشن شونده نیست . اهورامزدا و اهریمن ، همین دو جفت از هم بریده و متضاد باهم شمرده میشوند .

اینکه در یزدانشناسی زرتشتی اهورامزدا ، در پایان زمان ، براهریمن میتواند پیروز شود ، برای آنست که پیروز نشین { x c c { k a j } } اهورامزدا و اهریمن ، که در عمل همان نقش همزاد و جفت از هم گسسته و متضاد را بازی میکنند ، در روند زمان ، غیرممکن و محالست ، چون دو نیرو جفت و همزادی که از هم پاره شوند ، همیشه سرگرم سنتز یا همانند ، و در درازای زمان ، فقط همدیگر را { خنثی و بی اثر } میسازند . از اینجاست که یزدانشناسی زرتشتی ، مجبور است { زمان را در آخر زمان کرانمنده } سازد ، یعنی از هم ببرد (کرانیدن = گسستن و بریدن) ، تا اهریمن ، در آن زمان ، خودش ، از تاریخ محو شود . در واقع ، این آخر الزمان است که به فریاد اهورامزدا میرسد ، و با پایان یافتن زمان ، خود اهریمن ، یکجا محو میشود . در واقع ، اهورامزدا ، خودش از عهده نابود کردن اهریمن با چیره شدن براهریمن برنمیآید . البته چنانچه آخر الزمانی نیاید ، اهورامزدا ، امکان پیروزی ندارد .

این اندیشه بریدن اصل جفتی در گوهر انسان ، فاجعه آمیز میشود . انسان ، می بوید (بوئیدن ، به معنای شناختن با همه حواس است) ، چون یک جفت بینی دارد (یک سوراخ اینهمانی باهرام و سوراخ دیگرش ، اینهمانی با رام دارد) . انسان می بیند ، چون یک جفت چشم دارد ، انسان دودست و دوپای جفت دارد که در اثر جفتی میتواند راه برود و کار کند (البته همه این اندامها ، اینهمانی با خدایان دارند) . در اندامی هم که به نظر ما واحدند (جگر و دل و زبان) آنها پیکریابی جفت خدایان شمرده میشوند . به عبارت دیگر ، انسان ، در اثر این اصل جفتی ، می بوئید و می چشید و میدید و می بسائید و میشنید و بینا و خردمند و روشن میشود . این گوهر جفتی انسان ، تنها در این محدوده تنگ نمی ماند ، بلکه در سراسر زندگی گسترده میشود . انسان گوهر آمیزنده و کشنده و جوینده داشت . خرد ، که { آسن خرد = خرد سنگی } باشد به معنای خردیست که جفت جو کشنده و آمیزنده است . همه حواس (u p i) سنگی یا کشنده و آمیزنده اند . با اره کردن جم (بیما = یوغ = نیرو) به دوشقه که در گاتا ، صورت به خود گرفته ، { نیروی جفتی ، یعنی اصل جفتی ، از گوهر انسان زدوده میشود . به عبارت دیگر ، انسان دیگر ، از خود ، نمی جنبد و از خود ، روشن نمیشود و از خود ، نمایمزد و از خود ، نمی جوید . مترجمین گاتا ، در اثر نا آگاهی از اصل جفتی = بیما = سنگ = مر = نیرو = یوغ } ، بسیار سطحی از گرانیکاه آموزه زرتشت ، میگنرند ، و به فراسوی آن میجهند ، و این برینگی و تضاد همزاد را فقط ، به امکان گزینش میان { ژی = زندگی } و { اژی } میکاهند ، در حالیکه نمی دانند که { ژی = جی } که خود زندگی ، و نام رام هر دو باشد ، خودش به معنای { یوغ یا جفت } هست . زندگی ، به خودی خودش ، اصل یوغ و جفتی و سنگی و { نیروی } و { مرغ } و { وِس } است . زندگی (جی) ، خودش ، نیرو و نیرومندیست .

c p c { w z v } که ضد یوغ و جفت بودندست ، به معنای { افسارگسیختگی و نفاق و اختلاف است . } جم = همزاد = یوغ = نیروی که به دوشقه ااره میشود ، دیگر ، بیما نیست ، نیرو نیست ، یوغ نیست ، مرغ نیست ، اصل از خود جنبنده و از خود آمیزنده ، و از خود روشن شونده نیست . اهورامزدا و اهریمن ، همین دو جفت از هم بریده و متضاد باهم شمرده میشوند .

اینکه در یزدانشناسی زرتشتی اهورامزدا ، در پایان زمان ، براهریمن میتواند پیروز شود ، برای آنست که پیروز نشین { x c c { k a j } } اهورامزدا و اهریمن ، که در عمل همان نقش همزاد و جفت از هم گسسته و متضاد را بازی میکنند ، در روند زمان ، غیرممکن و محالست ، چون دو نیرو جفت و همزادی که از هم پاره شوند ، همیشه سرگرم سنتز یا همانند ، و در درازای زمان ، فقط همدیگر را { خنثی و بی اثر } میسازند . از اینجاست که یزدانشناسی زرتشتی ، مجبور است { زمان را در آخر زمان کرانمنده } سازد ، یعنی از هم ببرد (کرانیدن = گسستن و بریدن) ، تا اهریمن ، در آن زمان ، خودش ، از تاریخ محو شود . در واقع ، این آخر الزمان است که به فریاد اهورامزدا میرسد ، و با پایان یافتن زمان ، خود اهریمن ، یکجا محو میشود . در واقع ، اهورامزدا ، خودش از عهده نابود کردن اهریمن با چیره شدن براهریمن برنمیآید . البته چنانچه آخر الزمانی نیاید ، اهورامزدا ، امکان پیروزی ندارد .

این اندیشه بریدن اصل جفتی در گوهر انسان ، فاجعه آمیز میشود . انسان ، می بوید (بوئیدن ، به معنای شناختن با همه حواس است) ، چون یک جفت بینی دارد (یک سوراخ اینهمانی باهرام و سوراخ دیگرش ، اینهمانی با رام دارد) . انسان می بیند ، چون یک جفت چشم دارد ، انسان دودست و دوپای جفت دارد که در اثر جفتی میتواند راه برود و کار کند (البته همه این اندامها ، اینهمانی با خدایان دارند) . در اندامی هم که به نظر ما واحدند (جگر و دل و زبان) آنها پیکریابی جفت خدایان شمرده میشوند . به عبارت دیگر ، انسان ، در اثر این اصل جفتی ، می بوئید و می چشید و میدید و می بسائید و میشنید و بینا و خردمند و روشن میشود . این گوهر جفتی انسان ، تنها در این محدوده تنگ نمی ماند ، بلکه در سراسر زندگی گسترده میشود . انسان گوهر آمیزنده و کشنده و جوینده داشت . خرد ، که { آسن خرد = خرد سنگی } باشد به معنای خردیست که جفت جو کشنده و آمیزنده است . همه حواس (u p i) سنگی یا کشنده و آمیزنده اند . با اره کردن جم (بیما = یوغ = نیرو) به دوشقه که در گاتا ، صورت به خود گرفته ، { نیروی جفتی ، یعنی اصل جفتی ، از گوهر انسان زدوده میشود . به عبارت دیگر ، انسان دیگر ، از خود ، نمی جنبد و از خود ، روشن نمیشود و از خود ، نمایمزد و از خود ، نمی جوید . مترجمین گاتا ، در اثر نا آگاهی از اصل جفتی = بیما = سنگ = مر = نیرو = یوغ } ، بسیار سطحی از گرانیکاه آموزه زرتشت ، میگنرند ، و به فراسوی آن میجهند ، و این برینگی و تضاد همزاد را فقط ، به امکان گزینش میان { ژی = زندگی } و { اژی } میکاهند ، در حالیکه نمی دانند که { ژی = جی } که خود زندگی ، و نام رام هر دو باشد ، خودش به معنای { یوغ یا جفت } هست . زندگی ، به خودی خودش ، اصل یوغ و جفتی و سنگی و { نیروی } و { مرغ } و { وِس } است . زندگی (جی) ، خودش ، نیرو و نیرومندیست .

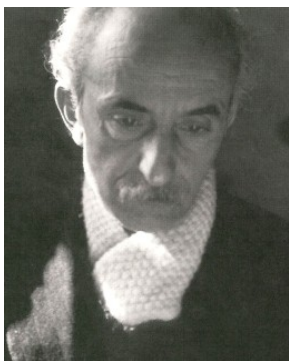
این گوهر جفتی انسان و زندگی (جی) ، در اتصال و امتزاج بی واسطه با گیتی ، با طبیعت ، با انسانها ، انبازویار با آنها ، در آفریدن بینش و روشنی و جنبش میگردد . این هنر آفرینندگی در آمیزندگی (انبازی = جفتی = جویندگی و کشنندگی) را ، نیرومی نامند . نیرو ، اتصال دواصل باهمست . انسان ، نیرومند است ، چون گوهر انبازی و آمیزندگی و جویندگی و کشنندگی ، اصل بلاواسطگی است .

ولی جنبش میترانیسم و زرتشت ، هر دو خط بطلان بر روی تصویر { انسان نیرومند } کشیدند . انسان { دورنگه } ، محکوم به مرگ و نابودی شد . انسان دورنگه ، همین انسان نیرومند هست . چرا؟ ما رنگ را یک پدیده ظاهری میگیریم ، ولی در فرهنگ ایران ، رنگ ، بیان نهاد و جانمایه و شیرابه هستی بوده است . چنانکه ، به خون هم ، رنگ میگفتند که اصل زندگی شمرده میشود . رنگین که به معنای روئیدن است ، خواه ناخواه ، با گیاه سروکار دارد . و بنابرایندهش ، رنگ ها ، از افشرد و شیرابه گیاهان گرفته میشدند . مابا جهانی کار داریم که خدا و انسان و زمین و جانور ... همه سرشت گیاهی داشته اند . پس { رنگ } ، همان شیرابه و افشرد و اسانس و { رس } و { مان } و گوهر چیز هاست . دورنگه بودن زال ، به معنای آنست که گوهر انسان ، اصل جفتی ، در گستره معنایش هست . از این رو ، سیمرغ یا ارتا ، که نخستین عنصر یا آتش جان هر انسانی است ، { سیرنگ = سه رنگ } نامیده میشود ، چون سه رنگ ، بیان همان آمیزش دورنگ با رنگی ناپیداست که اصل سوم باشد . هر آمیزش دورنگی باهم ، سیرنگست . از این رو ، روشنی ، آمیزش سرخ و سپید است . سبز ، آمیزش ، زرد و آبیست . ترکیب دورنگ ، همیشه آمیزش اصل



آه چه خستته مرگدندگی این زلفسورا

۱۳۰۵ نیما مجموعه‌ی دیگری به نام «خانواده سرباز» را منتشر کرد که خود تلاشی دیگر در راه دریافت‌های تازه‌ی نیما از شعر به شمار می‌رفت. نیما در کنار خلق و چاپ آثار شعری خویش، به تبیین شناخت خود از جهان پرداخت. او بر خلاف شاعران کلاسیک، جهان را از منظر اجزاء می‌نگریست و معتقد بود که هر کلی نتیجه‌ی جزء است و جهان از یک تشکل درونی برخوردار می‌باشد. او با طرح این نگرش، به نتیجه‌ی دیگری می‌رسید که شعر نیز دارای وحدت و نظام درونی است که هر مصراع آن نقش یک عضو را در بدنه‌ی مستقل بازی می‌کند. بریدن هر مصراع می‌تواند آن بدنه را ناقص نماید. تمام ابتکارات و انقلاب نیما در زبان، ناشی از همین اندیشه و نگاه هستی‌شناسانه‌ی او به شعر صورت می‌گرفت. او بر این نظر بود که زبان، شکل خود را از محتوا می‌گیرد و چون محتوا بی‌اندازه متنوع است، زبان نیز می‌تواند اشکال غیرمحدودی داشته باشد. بنابر این نظر نیما، وزن هم پدیده‌ای است که از محتوا شکل می‌یابد و به تناسب تغییر محتوا، تغییر می‌کند.



نیما یوشیج

این نگاه «نو» نیما به شعر، موج‌های دیگری در شعر به وجود آورد. با پیدایش نشریات نوگرا مثل بهار، نوبهار، دانشکده، آینده، مجله موسیقی و مجله سخن و ترجمه‌ی اشعار فرنگی که توسط جوانان روشنفکر و تحصیل‌کرده‌ی اروپا انجام می‌یافت، شعر در یک چرخش دیگر به سمت نثر کشانده شد و نوشته‌ها با نثر شاعرانه در اغلب نشریات راه باز نمود.

چنانچه ملک الشعرای بهار در این باره می‌نویسد: «نثر شاعرانه یا شعر منثور، تازه معمول شده است و از فرنگی‌ها تقلید کرده‌ایم، به ندرت از صدی دو تا که قابل درج است در میان آنها یافت می‌شود. ولی متأسفانه در غالب جراند از این اشعار منثوره به چشم می‌خورند».

* تاریخ تحلیلی... شمس لنگرودی (

برای نمونه شعری از سعید نفیسی در همین زمان به چاپ می‌رسد:

جلگه در وداع آفتاب تابستان

چادر نیلگون خود را به سر کشید

و ماه شب چهاردهم

از کران افق،

از پشت کوه...

مرغ حق از گوشه مزرعه، از بالای درختان برومند باغی

صدای حزین خود را

با آواز یک نواخت چرخ خرمند کوبی توام ساخت

(تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی)

از افرادی که کارشان در این راستا بیشتر مورد توجه قرار گرفت دکتر محمد مقدم بود. او با انتشار «راز نیمه‌شب راهی چند بیرون از پردف» در سال ۱۳۱۳ توجه همگان را به انقلاب دیگری که در شعر رخ می‌داد جلب کرد. با آن‌که وی اظهار می‌دارد که قصد شعر گفتن را نداشته و آنچه خلق شده نه از سر آن بوده تا چیز تازه‌ای به وجود آورد، لکن آثار او در این مجموعه نگاه جدیدی را در شعر مطرح می‌سازد.

« اکنون نیمی ز شب تیره گذشته

نیمی ز تنم سوخته

نیم دگرش مانده به پای

یا سوخته گردد یا نه

تا نیمه شب سوختم و اشکم

ریزان بر رویم

خاموش بدم



معمار شعر سپید

شعر نو به «متابه‌ی یک نظام زیباشناختی و به عنوان یک پدیده‌ی تاریخی رشدیابنده و یک سبک، با جنبش مشروطه پیدا شده است و آغازگران آن ابوالقاسم لاهوتی، تقی رفعت، خانم شمس کسمایی و جعفر خامنه‌ای بوده‌اند» * تاریخ تحلیلی شعر نو؛ شمس لنگرودی، ج ۱، چ اول ۱۳۷۰، نشر مرکز، صفحه ۵۲)

نیما یوشیج در سال ۱۲۹۹ اولین کتاب شعر خود را به نام «قصه‌های رنگ پریده، خون سرخ» منتشر نمود و در سال ۱۳۰۱ شعر «افسانه» را سرود و در مجله‌ی قرن بیستم میرزاده عشقی به چاپ رساند:

در شب تیره، دیوانه‌ای کاو

دل به رنگی گریزان سپرده

در دره‌ی سرد و خلوت نشسته

همچو ساقه‌ی گیاهی فسرده

می‌کند داستانی غم‌آور

در میان بس آشفته مانده

قصه‌ی دانه‌اش هست و دامی

وز همه گفته ناکفته مانده

از دلی رفته دارد پیامی

داستان از خیالی پریشان

ای دل من، دل من، دل من

بینوا، مضطربا، قابل من

با همه خوبی و قدر و دعوی

از تو آخر چه شد حاصل من

جز سر شکی به رخساره‌ی غم؟

آخر ای بینوا دل! چه دیدی

که ره رستگاری پریدی؟

مرغ هرزه درایی، که بر هر

شاخی و شاخساری پریدی

تا بماندی زیبون و فتاده؟

می‌توانستی ای دل، رهیدن

گر نخوردی فریب زمانه

آنچه دیدی، ز خود دیدی و بس

هر دمی یک ره و یک بهانه

تا تو ای مست! با من ستیزی

تا به سرمستی و غمگساری

با فسانه کنی دوستاری

عالمی دایم از وی گریزد

با تو او را بود سازگاری

مبتلایی نیابد به از تو

افسانه: مبتلایی که مانده‌ی او

کس در این راه لغزان ندیده

آه! دیری است کاین قصه گویند

از بر شاخه مرغی پریده

(شعر نو از آغاز تا امروز؛ محمد حقوقی ص ۶۵)

شعر افسانه اولین پایه‌ی شعر نو نیمایی بود که تأثیرات شگرفی بر جامعه‌ی ادبی ایران به جا گذاشت و نیما به نام شاعر «افسانه» شهرت یافت.

انتشار «افسانه» و اکتش‌های متفاوتی برانگیخت، اما نتوانست موفقیت چندانی به

دست آورد، زیرا از یکسو مخالفین نیما نیروهای پر قدرتی بودند و از سوی

دیگر ذهن و اندیشه‌ی جامعه در آن زمان به قالب کلاسیک عادت کرده بود.

شکستن عادت، و ایجاد یک بدعت، کار سهل و آسانی به نظر نمی‌رسید.

از این‌رو تنها نیما و تعداد محدود دیگری در مقابل حملات مخالفان مقاومت

کردند که به مرور زمان این مقاومت‌ها نیز کم و کمتر شد تا اینکه در سال

به ساده ترین شکلی که در مغزم ساخته می‌شود به روی کاغذ می‌آورم و وزن مثل نخی است که از میان این کلمات رد شده بی‌آن‌که دیده شود، فقط آنها را حفظ می‌کند و نمی‌گذارد بیفتد!

خ آهنگ‌های فراموش شدنی احمد شاملو در سال ۱۳۲۶ انتشار یافت. انتشار این کتاب شاملو را به عنوان چهره‌ی جدید ادبی مطرح ساخت و شعر منثور را به مثابه‌ی یک روش در فرهنگ ادبی ایران احیا نمود. اما باز هم در وجه عمومی مورد پسند قرار نگرفت. چنانچه شمس لنگرودی می‌نویسد:

«به هر ترتیب، شعر منثور، به رغم پیشینه‌ی نسبتاً طولانی و انتشار هفت یا هشت کتاب مستقل، که سخت مورد تأیید بسیاری از پیشگامان و نوآوران نیز قرار گرفته، هنوز به طور عام پذیرفته نمی‌شود. البته علتش معلوم است؛ در جامعه‌ای که شعر شکسته و نیمایی مورد قبول واقع نمی‌شود، انتظار پذیرش شعر بی‌وزن و بی‌قافیه بیهوده است»
* تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی

پس از آنکه در سال ۱۳۳۰ مجموعه‌ی دیگری از شاملو به نام «قطعنامه» انتشار یافت، شعر سپید که تا آن زمان به شعر آزاد شهرت داشت، خود را به عنوان یک قالب و سبک تثبیت نمود. تعداد زیادی از جوانان و روشنفکران به آن رو آوردند و مجموعه‌های فراوانی نیز منتشر گردید.

همانگونه که اشاره کردیم شعر «سپید» همراه با آثار منتشره از احمد شاملو بعد از ۱۳۳۰ مطرح شد و به عنوان یک سبک ادبی مورد شناسایی قرار گرفت. اما ریشه‌ها و زمینه‌هایی که موجب پدید آمدن این روش گردید، به زمان مشروطه برمی‌گردد.

هنگامی که جنبش مشروطه سراسر ایران را فرا گرفته بود و اعتراضات متعددی آغاز شده بود، شاعران نیز در پی همراهی با این جریان برآمدند. تعدادی چون ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا، عارف قزوینی و... از پیروان درباریان خارج شدند و به جمع مردم پیوستند. آنها به سرودن اشعار اجتماعی و انقلابی روی آوردند و عده‌ای هم در دربار ماندند و به توصیف خال لب و کیسوی یار پرداختند.



احمد شاملو

این تحولات که برخی از شاعران را نیز با خود همراه ساخته بود، سبب گردید تا گروهی از شاعران برای بیان مفاهیم انقلابی و اجتماعی‌شان در صدد ایجاد زبان تازه‌ای برآیند. آنان تنها مخاطب خویش را مردم می‌دانستند و شعر را وسیله‌ای برای ترغیب مردم به انقلاب قرار دادند. به همین جهت لازم بود تا زبانی را برگزینند که با مردم آشنا باشد و برای اکثریت مردم قابل درک و فهم باشد. بدین لحاظ به زبان گفتار (زبان کوچه) روی آوردند که نمونه‌ی آن را در شعر ایرج میرزا می‌بینیم:

تو که ماه بلند در هوایی

منم ستاره می‌شم دورت می‌گردم

تو که ستاره می‌شی دورم رو می‌گیری

منم بارون می‌شم رو تو می‌گیرم

تو که ابری می‌شی رو مو می‌گیری

منم بارون می‌شم تن تن می‌بارم

تو که بارون می‌شی تن تن می‌باری

منم سبزه می‌شم سر در می‌بارم.

این رویکرد به زبان مردم، کم‌کم به ایجاد سبک نوینی در شعر انجامید؛

واژه‌های تازه و اصطلاحات عامیانه در آن راه یافت و شعر از حالت فرمایشی خارج گردید. صنایع بدیع و رعایت قوانین بلاغی، رنگ و رونق خویش را از دست داد. برداشت تازه‌ای از تعریف شعر به وجود آمد که این برداشت بیشتر متکی به دو امر بود:

۱- تحولات سیاسی که منجر به گرایش شاعران به سمت زبان مردم گردید.

۲- تغییراتی که اشعار ترکی با الهام از انقلاب ادبی فرانسه در خود پذیرا گشته

کس نشنیدم

خود سوختم از بهر خود و

کس نشنیدم

چون نیمه شب گشت یکی پروانه

از دور بیامد برم و روشنم خواست

از روشنیم بال و پرش سوخت

سوزی ز درون من بر آورد

تا نیمه شب آرام بدم

آرامش سوزان

تا نیمه دیگر

چون سوزم و سوز آرم و خاموش شوم

(تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی)

برخی معتقدند که «مقدّم» با تأثیر از اشعار سپید والت ویتمن اشعار منثورش را سروده است.

به هر صورت، شعر سپید با «راز نیمه شب» آغاز شده و با شاهین‌های ۱-۲۵ پرتو دکتر تندر - کیا ادامه یافت. ولی چون از یک ساختار مستحکم زیبایی‌شناسانه بهره‌مند نبود، به تدریج سیر نزولی یافت. در طبقه‌بندی شاعران نو (از نیما تا امروز)، اگر خود نیما و گروهی از رهروان معاصرش همچون شاملو، اخوان ثالث، اسماعیل شاهرودی، فریدون توللی و... را «نسل اول» شعر نو قرار دهیم، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ (تقریباً تا مقطع سال ۱۳۵۷) نوبت به شاعران «نسل دوّم» از جمله فروغ فرخزاد، منوچهر آتشی، م. آزاد، یدالله رویایی، فریدون مشیری و... می‌رسد.

در دهه‌ی چهل شاعران «نسل دوّم» و گروهی از شاعران «نسل اول» برای دستیابی به تجربیات تازه در شعر، راه و روش ویژه‌ی خویش را برگزیدند. از آن جمله می‌توان از شاملوی بزرگ یاد کرد که زبان و فرم خاص خویش را در پیش گرفت که به «شعر سپید» معروف گردید.

در این نوع شعر، شاعر انرژی و تلاش خود را صرف وزن و قافیه‌های تحمیلی نمی‌کند، حتی از شعر نیما هم که وزن و قافیه‌های ویژه‌ی خود را دارد نیز عبور می‌کند و نمی‌گذارد هیچگونه قید و بندی، شاعر را در به وجود آوردن شعر ناب آزار دهد.



گروهی اعتقاد دارند که شاملو از شعر نیمایی فاصله گرفت و تلاش او پایدار نماند. در حالی که شعر شاملو، شاخه‌ای از همان شعر نیمایی‌ست و شعر غیرنیمایی به حساب نمی‌آید؛ تنها وزن از آن حذف می‌شود اما زیربنا و ساختار و نوع نگاه و فلسفه‌ی درونی همان است.

شعر غیرنیمایی بیش‌تر از زمان چاپ کتاب «خطاب به پروانه» دکتر رضا براهنی که در آن مانیفست شعر پسانیمایی را مطرح کرده بود و به صراحت پرسیده بود: «چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم؟» نمود پیدا کرد و بعد با اشعار علی باباچاهی و نظریات او در غالب شعر در وضعیتی دیگر ادامه پیدا کرد و سپس توسط شاگردان مستقیم و غیرمستقیم براهنی و کسانی مانند علی عبدالرضایی و مهرداد فلاح به سمت و سوی دیگر کشیده شد که همه از شاعران غیرنیمایی به حساب می‌آیند.

لازم است اشاره شود که تمام اشعار شاملو هم شعر سپید نیست. قسمت عده‌ای از شعرهای او در همان قالب و اوزان نیمایی‌ست. در ارتباط با این مطلب که می‌گویند تلاش شاملو پایدار نماند، باور دارم که تلاش او یکی از پایدارترین و موثرترین حرکت‌های شعر فارسی است و به خوبی در شعر فارسی جا افتاده و تثبیت شده است.

شاملو در خود کلمات و نوع آرایش و چینش کلمات، آهنگ ویژه‌ای می‌بیند که دیگر نیازی به وزن تحمیل شعر کهنه ندارد. به قول فروغ فرخزاد: «من جمله را

یوشیج مکتب او را ادامه دادند. با این بیان روشن می‌گردد که رفعت نخستین شاعر نظریه‌پرداز است که علیه قالب کلاسیک قیام نمود و راه و فرم تازه‌ای برگزید و رستاخیز جدید ادبی را به وجود آورد. چنانچه شمس لنگرودی می‌نویسد: رفعت نخستین شاعر نوپردازی [نظریه پردازی] بود که اولین سنگ بنای شعر نو را گذاشت و رفعت فراموش شد!

* تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی)

یا در جای دیگر می‌گوید:

تقی رفعت، نخستین شاعر نوپرداز در شعر فارسی نبود، او نخستین تئورسین و نخستین منادی شعر نو بود. نخستین شعر نو را در ایران، ابوالقاسم لاهوتی در سال ۱۲۸۸ یعنی یک دهه پیش از تقی رفعت سروده بود!

* تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی)

نخستین شعر نو سروده لاهوتی وفای به عهده نام داشت:

"

اردوی ستم خسته و عاجز شد و بر گشت
برگشت، نه با میل خود، از حمله احرار
ره باز شد و گندم و آنوقه به خروار
هی وارد تیریز شد از هر در و هر و دشت
از خوردن اسپ و علف و برگ درختان
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده
آزاده زنی بر سر یک قبر ستاره
با دیده‌ای از اشک پرو دامنی از نان
لختی سر پا دوخته بر قبر همی چشم
بی‌جنبش و بی‌حرف، چو یک هیکل پولاد
بنهاد پس از دامن خود آن زن آزاد
نان را به سر قبر، چوشیری شد، در خشم:
در سنگر خود شد چو به خون جسم تو غلتان

تا ظن نبری آنکه وفا دار نبودم

فرزند! به جان تو، بسی سعی نمودم

روح تو گواه است که بوئی نبد از نان

مجروح و گرسنه، ز جهان دیده بیستی

من عهد نمودم که اگر نان به کف آرم

اول به سر قبر عزیز تو گذارم

برخیز که نان بخشمت و جان بسپارم

تشویش مکن، فتح نمودیم، پسر جان!

اینک به تو هم مژده آزادی و هم نان

و آن شیر حلال که بخوردیم ز پستان

مزد تو، که جان دادی و پیمان نشکستی

(تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی)

اما نخستین شعر شکسته‌ی نیامی در سال ۱۲۹۹ توسط خانم شمس کسمایی

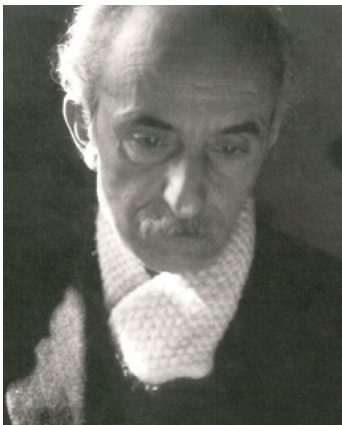
سروده شد که در مجله‌ی آزادستان تبریز به چاپ رسید:

زیبای آتش لطف و مهر و نوازش

از این گرمی و روشنایی و تابش

گلستان فکرم

خراب و پریشان شد، افسوس



بود. این دو امر، بیشتر از پیش، شاعران مشروطه را تشویق می‌نمود تا قالب سنتی را کنار نهاده به زبان جدیدی روی آورند. تعداد بی‌شماری از شاعران از جمله ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا، عارف قزوینی، عشقی، لاهوتی پرچم شعر مشروطیت را بلند کردند و پس از آن جمع دیگری با پیش‌قدم گردیدن تقی رفعت مخالفت شدید خویش را با قالب سنتی بیان داشتند و علناً با طرفداران سبک قدیم به جنگ برخاستند.

این گروه حتی بهار و طرفدارانش را در حمایت از محافظه کاران مورد سرزنش و نکوهش قرار دادند. تقی رفعت که خود در ترکیه درس خوانده بود و زبان ترکی، فرانسوی و فارسی را خوب می‌دانست، مشروطه‌خواهان را مرتجع قلمداد می‌کرد و بر شاعران قدیم خصوصاً سعدی حمله می‌برد و در روزنامه‌ی تجدد، که خودش سردبیر آن بود و بعد در مجله‌ی آزاداندیشان، به دفاع از نوگرایی‌اش پرداخت چنانچه در شماره ۱۲۵ نشریه‌ی تجدد، ضمن خطاب به جوانان دانشکده نوشت:

"(O) اگر ادیب یا شاعر هستید، بدانید که شاعر یا پیروغ نیست، [پیشوا] است... بر ضد جریان شنا کنید... برای فردا بنویسید... تابوت سعدی گهواره شما را خفه می‌کند، عصر هفتم بر عصر چهاردهم مسلط است ولی همان عصر کهن به شما خواهد گفت: هر که آمد عمارت نو ساخت، شما در خیال مرمت کردن عمارت دیگران هستید... در زمان خودتان اقل آن استقلال و تجدد را به خرج دهید که سعدی‌ها در زمان خودشان به خرج دادند..."

* ص ۴۷ تاریخ تحلیلی...، شمس لنگرودی)

نزاع نو و کهنه میان رفعت و بهار و طرفداران آنها از سال ۱۲۹۴ شروع شد و سال‌ها ادامه یافت. هر یک از این دو گروه، در نشریات مختلف از اندیشه‌های خود دفاع می‌کردند و گاهی این دفاعیات به مشاجرات تند تبدیل می‌گشت. اختلافات این دو گروه را می‌شود به صورت زیر بیان نمود:

۱- گروه نخست که تغییر در ساختار بنیادین زبان کلاسیک را مردود می‌شمرد، خود از دو دسته تشکیل می‌گردید:

الف: آنها که پیش از مشروطه می‌زیستند با در هنگام مشروطه زندگی می‌کردند و معتقد بودند که شعر فارسی دارای یک نظام ازلی است که هرگز قابل شکستن نیست؛ ساختمان شعر از خیال، وزن، قافیه، استعاره، کنایه، تأثیر و دیگر صنایع لفظی و معنوی تشکیل گردیده است.

برداشتن هر یک از این خشت‌ها از ساختمان شعر، موجب فروپاشی تمام بنای آن می‌شود. از جانب دیگر اذهان جمعی در طی ادوار متعدد تاریخی با همین سبک و سیاق خو کرده است. به هم ریختن این موارد اذهان عامه را فلج خواهد کرد و در نتیجه رابطه‌ی شعر و مخاطب را از بین خواهد برد.

ب: آنهایی که همگام با مشروطه در کنار مردم قرار گرفتند. اینان تحول در شعر و ادبیات را در پی دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی لازم می‌شمردند و بر این نظر بودند که زمان جدید، زبان جدید می‌طلبد، هماهنگی با زمان و شرایط، شرط اصلی موفقیت یک اثر است. منازعات ادبی و فنون بلاغی نمی‌تواند ما را در بند خود قرار دهد. ما باید با امکانات جدیدتری در تعاملات سهیم بگیریم.

شعر تنها برای خال لب و زلف عنبرین ساخته نشده بلکه می‌تواند ابزار مهمی در جهت پیشبرد تصور انسان‌ها واقع گردد. شعر، ظرفیت هر گونه تحول و پذیرش هر نوع پیام را دارد. انحصار و محدودیت در آن راه ندارد. بنابراین می‌تواند برای نشر انقلاب به کار گرفته شود.

۲- گروه دیگر که رفعت در رأس آن قرار داشت با پشتیبانی از اندیشه‌های نوگرایانه‌ی ادبی جنبش جدیدی را در درون جریان مشروطه به وجود آوردند که بعداً به [مکتب رفعت] نام گذاری گردید. رفعت در دفاع از تجددگرایی این‌گونه نگاشت:

بخ ادبیات قدیمی ما از منابع اولیه‌ی خودش دور افتاده، در یک حوزه‌ی وسیع تراکم یافته و به حال رکود و سکون در آن رختخواب فراخ مستقر و متوقف شده است. یک سد سدید، که اختیار داریم آن را یک سد محافظه‌کاری بنامیم، این امواج متراکم ادبی را در آن حوض وسیع محبوس داشته است. وقتی که ما می‌گوئیم: [متصدی هستیم در این زمینه جریانی به وجود بیاوریم] طبعاً معلوم می‌گردد که مقصود و نقشه‌ی ما عبارت از رخنه انداختن در بنیان این سد سدید استمرار و رکود است.

رفعت برای اثبات نظریاتش، به تغییر در ساختار شعر کلاسیک دست زد و تساوای طولی مصراع و مقام معین قوافی را در هم شکست. این عمل او موجب شد تا تعدادی او را مورد حمله قرار دهند و تعداد دیگر به طرفداری و دفاع از او برخیزند. بدین‌گونه رفعت مکتب تازه‌ی ادبی را بنیاد نهاد و راه را برای ظهور [نیمغ] هموار نمود و خود پس از اندک زمانی، از یادها رفت و کسانی چون ابوالقاسم لاهوتی، خانم شمس کسمایی، جعفر خامنه‌ای و بالاخره نیما

ملک الشعراء بهار در این باره می‌نویسد: نثر شاعرانه یا شعر منثور تازه معمول شده است و از فرنگی‌ها تقلید کرده ایم. به ندرت از صدی دو تا که قابل درج است در میان آنها یافت می‌شود، ولی متأسفانه در غالب جراید از این اشعار منثوره به چشم می‌خورند.

* تاریخ تحلیلی شعر نو ...، ص ۱۸۶)

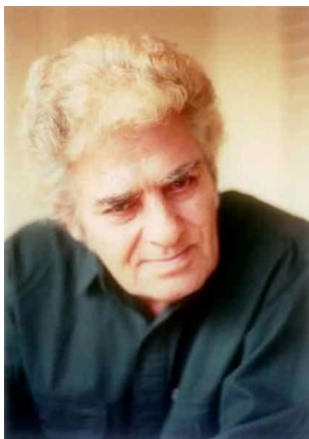
نثر تندر کیخ از اولین کسانی بود که سعی می‌کرد با ترکیب نظم و نثر چیزی بنام نثر نغمه به وجود آورد. زیرا او در فرانسه تحصیل کرده بود و با تحولات ادبی آنجا آشنایی داشت. می‌دانست که در ادبیات فرانسه چیزی به عنوان نثر آهنگین وجود دارد.

از این جهت می‌خواست با تقلید از ادبیات فرانسه، چیزی شبیه نثر آهنگین در شعر فارسی ایجاد نماید. اما چون کار ایشان از پختگی لازم برخوردار نبود، از رونق افتاد و نتوانست جای پای مناسبی برای خود به دست آورد، تا اینکه شاملو آمد و با درک عمیق‌تر، جریان را به صورت دیگری مطرح ساخت. شاملو از یکسو با ادبیات اروپایی آشنایی داشت و تحولات ادبی را که در آن نواحی واقع می‌شد می‌فهمید، از سوی دیگر از رمز و راز جریان نواندیش کشورش کاملاً مطلع بود، بر این اساس برای تکمیل کار نیما، وزن عروضی را از دایره معیارهای شعریت به کلی خارج ساخت و مفهوم دیگری از وزن ارایه نمود که مورد پذیرش عده‌ای قرار گرفت.

همین‌طور رکنی را حذف و رکن دیگری را جایگزین آن نمود. عناصر و اصطلاحات را با میزان و معیارهای دیگری تعریف نمود و خود با ارایه دادن نمونه‌هایی کوشید تا به اندیشه‌هایش عینیت ببخشد.

در هر صورت اصطلاح شعر سپید امروزه در محافل ادبی و کتب ادبیات پذیرفته شده است و این روزها در نزد نسل جوان طرفداران زیادی دارد. این قالب شعری فاقد وزن عروضی است و ظاهری نثرگونه دارد. سطرها مساوی نیستند و قافیه نیز اگر در آن به کار رود، جای مشخص ندارد؛ اما به دلیل برخورداری از منطق و مکانیسم‌های شعری، نظیر بیان، تخیل، ادراک هنری، آهنگ و تناسب درونی با نثر متفاوت است. (روزبه؛ ۱۳۸۱: ص ۲۲)

نمایندگان شعر سپید می‌گویند: شعر یعنی کلام مخیل. (محمدی؛ ۱۳۸۱: ص ۱۶)



احمد شاملو

آغاز حضور این نوع شعر را در ادبیات فارسی باید حدود دهه‌ی سی دانست. در اواسط دهه‌ی سی تقریباً همه‌ی پیشروان شعر نو، شعر منثور را به عنوان شعر پذیرفته بودند و مجلات در سطح وسیعی محل طبع آزمایی شاعران مختلف برای سرودن شعر سپید شده بود. (شمس لنگرودی؛ ۱۳۷۷: ص ۳۸۶)

شاملو بانی شعر سپید است اما، پیش از او نیز کسانی در صدد سرودن شعر منثور برآمدند؛ محمد مقدم، تندر کیا، هوشنگ ایرانی، پرویز داریوش، منوچهر شیبانی، بیژن نجدی و علی پورشیرازی (شین. پرتو) از پیشگامان شعر سپیدند. به ویژه هوشنگ ایرانی تلاش‌هایی برای رسیدن به مرحله‌ی پختگی را کرده است؛ در نهایت موفق نبوده است؛ هر چند به گفته‌ی دکتر شفیع کنکنی درک درستی از مفهوم منثور داشته است. (زرقاتی؛ ۱۳۸۴: ص ۳۲۲)

به نظر می‌رسد وی در حوزه‌ی زبان شعر دچار رفتار افراطی شده؛ علاوه بر آن، تجربه‌ی شعریش را قبل از رسیدن به مرحله‌ی پختگی رها کرده است؛ در حالی که شاملو شعر منثور را جدی گرفت و برای تکامل آن تلاش کرد و همچنین تئوری و زیباشناسی تعریف شده‌ای برای شعر سپید داشت که دیگران از آن محروم بودند. (همان؛ ۳۲۱)

شاملو در شیوه خود از منابع مختلفی تأثیر پذیرفته است. یکی از این منابع نثر

پیدایش شعر سپید

چنانچه قبلاً اشاره شد یکی از عللی که قالب نیمایی را به وجود آورد، تحولات سیاسی/اجتماعی و فضای باز فرهنگی بود. پس از آنکه انقلاب مشروطه شکل گرفت، تعدادی از نویسندگان با آن همراه شدند و از ادبیات به مثابه ابزار سیاسی در جهت دفاع از حرکات‌های اجتماعی خویش سود جستند.

طبیعت چنین امری ایجاب می‌کرد که شعر از حالت فرمایشی بیرون آید و در کوچه‌ها راه برود. بر این اساس، شعر از بازگشتن به وجود آمد. در پی آن، تقی رفعت، شمس کسمایی، خامنه‌ای، لاهوتی و نیما در صدد شدند تا به شعر بازگشتن، نیز تغییراتی به وجود آورند. زیرا اینان درک کرده بودند که جامعه‌ی امروز با جامعه‌ی چندین صد سال قبل تفاوت‌های عمیقی پیدا کرده است. مردم امروز غیر از مردمان دیروز اند، ویژگی‌های شخصی‌شان از همدیگر دور شده، آداب و رسوم شان در مقابل هم قرار گرفته، زندگی‌شان تغییر کرده، دستور زبان تغییر یافته و بینش و دیدشان فرق کرده است. در گذشته اگر لالغ را قلب عاشق تصور می‌کردند، حال آن را نمادی از شهدای انقلاب به حساب می‌آورند.

اگر مردم دیروز با شمشیر به جنگ می‌رفتند، امروز با وسایل مدرن از قبیل تانک و هواپیماهای جنگی و سلاح‌های هسته‌ای استفاده می‌نمایند. اگر در گذشته از شمع برای روشنایی استفاده می‌کردند، امروز وجود الکتریسته، خانه‌های مردم را روشن نموده است.

بنابراین، به وجود آمدن عناصر نوین و موضوعات جدید، شکل زندگانی اجتماعی و رفتارهای جمعی افراد را نیز تغییر داده است. این تغییرات در زندگی اشخاص، بر روابط درونی انسان‌ها نیز اثرگذار بوده است. شناخت، انسان را از زندگی و اشیاء پیرامون آن متحول ساخته است. پدیده‌های جدید، به انسان شناخت و محتوای نو بخشیده است.

حرکت نیما در جهت تحول ساختار شعر کلاسیک نیز از همین شناخت جدید منشأ می‌گرفت. نخستین کار نیما هم به وجود آوردن یک دید نو و شناخت جدید در شعر کلاسیک بود. و تمام کارکردهای بعدی نیما بر پایه‌ی همین امر استوار می‌گشت.

نیما اول به شاعر نگاه نو بخشید سپس به تغییر ساختار ظاهری و باطنی شعر دست زد. قید تساوی طولی مصراع را شکست. چون این قید موجب می‌شد تا کلمات و جملات زاید در مصراع جای گیرد. برای جلوگیری از طولانی شدن لازم بود مصراع را کوتاه و بلند گرداند.

رابطه‌ی قراردادی کلمات و مفاهیم ذهنی را ملغی نمود، زیرا این امر برای آزادی اندیشه و تخیل واقعی شاعرانه یک مانع محسوب می‌گردید و شاعر را مجبور می‌کرد به تقلید و تکرار دچار گردد و هیچگونه خلاقیتی از خود نشان ندهد.

خیال، ابهام و ابجاز را به عنوان اصول سه گانه تفکیک ناپذیر وارد قلمرو شعرش ساخت. این‌گونه بود که شعر با تعریف جدید به میدان زندگی کشیده شد. رابطه‌ی درونی مصراع و کلمات و فضای عمودی شعر را قوت بخشید. میان کلمات و اشیاء با تصویر و مفاهیم، هماهنگی ایجاد نمود. البته این نیز ناشی از دید جزئی‌نگرانه‌ی نیما بود. نیما تغییر در یک تشکل را استخراج شده از تحول در اجزای آن می‌دانست.

به این ترتیب، نیما راه تازه‌ای گشود. راهی که در مدت کوتاهی پیروان بی‌شماری یافت. اخوان ثالث و فروغ از پیشگامان این رهروان بودند که توانستند قالب پیشنهادی نیما را در سطح عالی‌تری قرار دهند.

خلاصه تحولات سیاسی/اجتماعی و فضای باز فرهنگی، زمینه را برای تحولات ادبی آماده نمود. شاعران با استفاده از این فرصت به یک دید و جهان بینی تازه‌ای دست یافتند. این جهان بینی سرآغاز فصل نو در شعر کلاسیک به حساب می‌آمد. این بود که شعر نیمایی ظهور نمود. توأم با آن، حرکت دیگری شکل گرفت.

در اوایل سال‌های ۱۳۰۰ عده‌ای با تکیه بر اشعار ترجمه شده‌ی فرنگی نوعی نثر شاعرانه را وارد قلمرو ادبیات نمودند.

آهنگین قرن چهارم و پنجم است. منبع دیگری که شاملو برای شکل داد به قالب شعرش از آن استفاده کرده، ترجمه‌ی عهد عتیق و عهد جدید (تورات) است؛ شاملو برخی اشعار خود را به شکل آیه‌های تورات نوشته است؛ اما فکر آزاد کردن یکسره‌ی شعر از قید و بند وزن را از غرب گرفته است. (براهنی؛ ۱۳۸۰: ۹۰۴-۹۰۶)

شاملو با شعر شاعران فرانسوی چون لورکا و دیگرانی که شیوه کلاسیک را کنار گذاشته بودند آشنا می‌شود، خود او می‌گوید حرکت نوین شعری او با پل الوار ۱ شکل می‌گیرد. (فلکی؛ ۱۳۸۵: ۹۰ ص)



عبدالحسین زرین‌کوب

شاملو با وجود بهره‌گیری از منابع مختلف، زبانی مشخص و منحصر به خود دارد که در میان شاعران دیگر قابل تشخیص است. البته این زبان خاص در ابتدا هنوز صیقل نخورده و بدون نقص نشده است، اما بعدها خاصه بعد از ۱۰ باغ آینه، زبان شاملو پاک و یکدست می‌شود؛ گرچه همین دقت بیش از حد در کاربرد زبان، شعر او را گرفتار ابهام می‌کند و آن را به تفسیر محتاج می‌سازد. (زرین کوب، ۱۳۸۵: ص ۱۶۷)

شعر سپید برای پر کردن جای خالی وزن از شیوه‌های مختلفی بهره می‌گیرد از جمله: به کار بردن قافیه در پایان هر بند؛ ایجاد آهنگ درونی از طریق هم‌آوایی مصوت‌ها و صامت‌ها؛ تکرار کلماتی خاص در یک بند یا شعر. (همان، ص ۱۷)

همچنین یافتن محل مناسب گسست‌ها و پیوست‌ها و چگونگی پی‌هم‌نویسی با جدانویسی در شعر سپید یکی از عوامل در آهنگین کردن شعر است. شاملو با تجربه‌ی طولانی در اشعار تکامل یافته‌اش از این مهارت بهره‌مند بود. (همان: ۱۲۴)

وی شعر سپید را چنین معرفی می‌کند: اگر دعوی مدعیان بر سر آن است که شعر سپید نمی‌تواند نوعی شعر شمرده شود، حق با ایشان است، شعر سپید شاید رقصی است که به موسیقی احساس نیاز نمی‌کند. (لنگرودی: ۱۳۷۷: ج ۲: ص ۵۸۳)

دکتر تقی پورنامداریان دلیل روی آوردن شاملو را به شعر سپید چنین بیان می‌کند: ۱ انتخاب شاملو ناشی از دید خاص او به شعر و توجه به شعر ناب است که مطالعات وی در شعر نقد غرب در این دید تأثیر و دخالت مستقیم دارد و دیگر عدم تجربه‌ی وسیع در وزن شعر فارسی که خود ناشی از عدم مطالعه‌ی پیگیر و مستمر در شعر فارسی است. ۲ (پورنامداریان؛ ۱۳۸۱: ص ۴۲۳) شاملو به هر دلیلی که شعر منثور را انتخاب کرده باشد، در آن موفق شده است. به ویژه که این قالب به سبب آسانی ظاهری طرفداران زیادی داشته و دارد، اما جز معدودی از انواع خوب آن قابل ذکر نیست. اصولاً تعداد شاعران موفق شعر منثور بسیار کمتر از شاعران موفق دیگر جریان‌هاست. (محمدی؛ ۱۳۸۱: ص ۱۵)

از کسانی که بعد از شاملو و یا هم‌زمان با او شعر منثور سرودند، می‌توان سهراب سپهری، هوشنگ ابتهاج، اسماعیل شاهرودی، منوچهر آتشی و طاهره صفارزاده و ... را نام برد.

این روزها شعر سپید عرصه‌ی طبع آزمایی شاعران جوان و کسانی است که می‌خواهند خود را در جرگه‌ی شاعران ثبت کنند. در زیر نمونه‌ای از شعر سپید شاملو را می‌خوانیم:

نمی‌خواستم نام ۱ چنگیزخ را بدانم

نمی‌خواستم نام ۱ نادرخ را بدانم

نام شاهان را

محمد خواجه و تیمور لنگ،

نام خفت‌دهندگان را نمی‌خواستم و

خفت‌چشندگان را.

می‌خواستم نام تو را بدانم

و تنها نامی را که می‌خواستم

ندانستم

احمد شاملو از دفتر ۱ مدایح بی صلح

"

" <

آه ... آه ... آه ...

بوی تند نفس های نیاز /

عطر احتیاج موهای بلند زندانی /

تیسیم بوسه های ممنوعه /

درک های آویزان /

شقایق های پر پر پر پر.

آواز سکوت های پیچ در هم /

شتاب های بومی لخت /

گلایه های در بست / در های بی توجه / عطش های بی کوبه /

آه ... آه ... آه ...

گفتمان های بی مورد / اشک های بی گریه / خنده های بی ویزا /

رفتار های بی مجوز قانونی / / تحلیل های سوخته / گداهای قسطی

کوچک / بچه های بی بنیه و بی نام / تعارف های پر سنبه / انصاف

های بی انصاف / قاضی های فوری یک دنده / غیبت آدم / حوای بی

گندم / زنان لوند مومن با غیرت / مردان حاشیه ی منقل و وافور /

گپ های بی کلمه / راهروهای تردید / اعتصاب های ملی پنجر /

روشنفکران مخفی باد / شاعران وابسته /

آه ... آه ... آه ... /

مهربانی های بی در و پیکر / اتوبوس های دو دره / پولداران در

پیتی / عاشقان مفلس بی وزن زندانی / سیاسیون عهد بوق با عنوان /

آسمانخراش های هرجایی / اتوبان های متروک یک طرفه /

رهگذران کوچه های تُند. ویتزین های عجایب / کنسروهای هجرت

خانه نشین / معدن های فجایع روباز / احساس های کوبن / گاوآن

نشخوار چمن زارهای زیر /

آه ... آه ... آه ... /

درختان عاصی سال های هوای خوب / کوه های چروک متحرک /

دره، خاک، بوق، چرک ... / قول های آخر شاهنامه / روزنامه

نگاران بی سوژه / تیراژ بلند حوادث / انزوای عریان پنجره ها / آه ...

آه ... آه ... /

حرف های سکوت / آواز اخبار اتحاد اتم / مجلس یک دست / جمعه

های تمرین خط الف / کفگیر های ته دیگ / پاسورهای بی سرباز و

بی بی و بی آس دل / بچه های هسته ی بسیج وقت انرژی قطع

رابطه با عشق / همبستگی سکوت. / حجت بی خیال و به من چه! /

ماهواره های توهم آن سوی آب خیال / غیبت لشکر امام زمان. /

اتحاد افعال بی بنیه /

آه ... آه ... آه ... /

گوسفندهای اشرافی / مرغ های مجلل / سگ های کاخ های مصادره

ای / رفاقت دین های بی مذهب. / گیوه ی تسخیر سفارت شیطان /

مومنان شب باره. / عروسی بی با حیا / جفت گیری های فشار / تاریخ

های بی مصرف / جغرافیاهای متحرک / مردم خواب / آب، باد،

خاک ... /

انتهای بن بست عاطفه ها

مادربزرگم سلطان، عاشق موی حبیب بود

یال سپید یکدست

شیرین ترین انار عشق در من

مادرم بلقیس، عاشق چشمان عباس شد

سیاهترین جادوی شیراز

پدرم او را از حفره های جوانی مکید

و

به ریش بیست و چند سال تاریخ خندید

من هم عاشقم

عاشق تاریخی با گردنی کشیده، قدی بلند

و

ز مرد چشمایی که در نگاهم به لکنت می افتند

هنوز آنقدر عاشقم که مدام تکرارش می کنم

روی دیوار

روی کاغذ

روی تخت

و

اینجا به تاریخ دیروز که امروزست و فرداست.

تاریخ من از کجا بود؟

که بود؟

که خواهد بود؟

تا کجا؟

با این تاریخ که نمی تپد

چگونه تپیده ام؟

که اینگونه موزیانه خلاصه ام می کند!

تاریکی نخستین بار نیست که می آید

سایه ای از من در شبی رگش را می زند

تا قناری آزاد کند

و

تاریخ امشب به سیم آخر می زند تا ناگفته بمانم

اعتراف

جنون خواهشهای تن

تیر چراغ برق

و

سایه ای از من که تلو تلو می خورد

آه،

تاریخ جاهل

نالوطی خدنگ

کجای گورت، گورستان من است؟

چرا به وقت خداحافظی گهواره ات از کفشهایت آویزان است؟



<

" "

" "

تاریخ من از کجا بود؟

که بود؟

که خواهد بود؟

تا کجا؟

روی دیوار تاریخ نقش می زدم

و

اشتیاق نهران چشمان دخترم بوی پسری می داد

می ترسیدم

از کودکی که ناگهان، یک شبه، زن شد

من شد

من...

مادرم در اشکهایش، می ریزد تا من

که تاریخ را نفهمیم

حالا شرشر باران می بارد

بگذار فکر بخوابد

بیدارش نکنیم

خانه خود تاریخ

و

نمی داند، روی دیوار پاره ای

لم داده بر تخت

سرگردان اینجا، تگه ای فال می گیرد

قطعنامه و توافق امضا می کند

و

من کافر

عشق کافر

کافر کفر

از کفر ننویس، ننویس

کفر

کفر

نیست

نیست

خدا هم نمی داند

تازه

حالا تو که تاریخی!

سایه های من همیشه به جفنگیاتش می خندند
 خشمگین آتشفشان می شوند
 در سکوت قهر می کنند
 دور می شوند
 دور دور
 تا آنجا که حافظه پیری می گیرد
 حالا اینجا چمباتمه زده
 چه دل خوش!
 گمانش از او می نویسم
 دروغ نمی گویم
 میان سوالها گاه با او می آمیزم
 اما تاریخ همیشه حقیقت نیست
 چشمهایی که دیده اند، مرده اند
 و ساعت شماطه دار ...
 آری، ساعت شماطه دار
 در جایی خوابید
 آرام، نرم
 و
 کسی از تاریخ نمی پرسد، چرا؟
 جایی خواندم "در سرگردانی یله شد"
 حالا سایه ای می آید
 یللی می زند
 بانگ خوش گاه دلچسب است
 ولی تاریخ از اینها نمی گوید!
 من چرا نمی نویسم؟
 فردا نزدیک است
 امروز دنده چپ تاریخ شکسته
 روی شانء خسته ام اشک می ریزد
 زیر دندانش چیزی می جود
 قیچی تیز می کنم
 خوش می بُرم
 امّا، تاریخ مختصر نمی کنم
 نه، این تاریخ من است
 تاریخ من از کجا بود؟
 که بود؟
 که خواهد بود؟
 تا کجا؟



من خسته ام
 بدجوری خوابم می آید
 و
 او با لنگه کفشی انار پاره می کند
 انگور در دهانم می نشاند
 با سایه ای از من همآغوش می شود
 از لَدَت می گذرد، همین!
 همین!
 اعتماد به داغی این آتش ندارم
 اعتماد به ارزندگی های باغ
 به تو، به خویش ندارم
 اعتماد به اعتماد ندارم
 با باد تاریخ، جابجا، خلاصه می شوم، همین!
 همین!
 دستها، پاها، چشمها می دویند آن روزها
 وای ی ی تاریخ، باز هم بنویسم؟
 تو که می دانی!
 آن روزها، امروز!
 امروز چشمت را بسته ای تا ندانی!
 چیزی بگو، من منتظرم
 تا نقاشی روی دیوار تمام نشده چیزی بگو
 کوتاه می آیی
 کوتاه می گویی
 کوتاه می بینی
 از من چیزی بگو
 تاریخ من از کجا بود؟
 که بود؟
 که خواهد بود؟
 تا کجا؟
 آهای ی ی آفتاب، تماشا کن
 روی زمین غرق اشتیاق می غلتم
 پوست خوشرنگم که هزاران سال از تو می نوشد
 داغ می شود
 مرا ببوس، در آغوش بگیر
 نفس بده، نفس بگیر
 به کوری چشمی که لال گشته
 خلاق، هر چه لایق
 تزویر می کند تاریخ
 جفنگ می بافت تاریخ